ماهنامه اقتصادی شمال‌غرب
کارایی
سال پنجم دوره جدید
شماره ۶، بهمن و اسفند ۱۳۹۲
۶۸ صفحه، قیمت ۳۰۰۰ تومان

اردبیل دیار اقتصاد سرما زده
تشکیل اتاق فکر برای آقای استاندار
اقتصاد آزاد در ارس
کاسبان تحریم به دنبال تداوم تحریم‌ها
اقتصاد در دام مناقشه اتمی
مشی سیاسی ماندلا
ترکیه یک بام و دو هوای ملی

چه ببریم، چه ببازیم، سودش در جیب غربی‌هاست!

دیدگاه دکتر محسن رنانی در ارتباط با اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی

با آثار و گفتاری از:
محسن رنانی، موسی غنی‌نژاد، فرشاد مومنی، پیروز مجتهدزاده
محمدباقر بهشتی، سید باقر شیرشرازه، محسن خادم عرب باغی، شهرام دبیری، احتشام حاجی‌پور

مرکز آموزش‌های الکترونیک
سازمان مدیریت صنعتی آذربایجان شرقی

آموزش های الکترونیکی، تحقق ایده های فردای شما

(فرصت های آموزشی برای هر کس در هر مکان و در هر زمان)

امروزه توسعه و پیشرفت روز افزون فناوری اطلاعات و ارتباطات، موجب دگرگونی بستر آموزش و پیدایش محیطی جدید در صنعت اطلاعات، تحت عنوان آموزش های الکترونیکی (مجازی) گردیده است که با زدودن محدودیت های مکانی و زمانی، مجموعه ای کامل از فرآیند یادگیری را به صورت الکترونیکی در اختیار فراگیران قرار می دهد. در واقع آموزش الکترونیکی پاسخی است به نیاز تمامی افرادی که خواستار دسترسی آسان و ارزان قیمت به منابع و خدمات آموزشی، در زمان و مکان دلخواه خود و طی فرصت های برابر آموزشی می باشند. بدین منظور مرکز آموزش های الکترونیکی سازمان مدیریت صنعتی آذربایجان شرقی در جهت توسعه ظرفیت های آموزشی و برای پاسخگویی به نیاز متقاضیان دوره های کوتاه مدت و بلندمدت و با بهره مندی از سامانه مبتنی بر آموزش الکترونیکی، اقدام به برقراری بسترهای لازم برای ارائه خدمات آموزش های از راه دور نموده و قسمتی از دوره های آموزشی خویش را به صورت الکترونیکی برگزار می نماید. شایان ذکر است که سامانه طراحی شده، توأماً دارای مزایای آموزش همزمان (کنفرانس ویدئویی دو طرفه) و غیر همزمان (ارائه محتوای آموزشی ذخیره شده در قالب های مختلف رایج در دوره های آموزشی) است.

مزایای استفاده از آموزش مجازی

۱ – افزایش کیفیت یادگیری دانشپذیران به جهت استفاده از ابزارهای چند رسانه ای از جمله تصویر، متن، انیمیشن و غیره و ارائه محتوای به روز به فراگیران
۲ – حذف محدودیت های مکانی و زمانی در فرآیند آموزش و امکان تکرار آن برای درک بهتر و عدم نیاز به حضور فیزیکی استاد و دانشجو در کلاس درس
۳ – همگانی کردن آموزش و برقراری عدالت و مساوات در بهره مندی از دوره های آموزشی، جلوگیری از مهاجرت و امکان بهره مندی فراگیران شهرستان های دور و نزدیک از دوره های آموزشی
۴ – دسترسی آسان و سریع به حجم بالایی از اطلاعات و مدیریت صحیح و متمرکز آن
۵ – یادگیری مشارکتی و پویا و دانشجو محور
۶ – آموزش تعاملی و چهره به چهره با استاد و استفاده از امکانات Web Conferencing
۷ – قدرت انتخاب بیشتر در ارائه محتوا و مدیریت مطالب آموزشی بر اساس نیازها
۸ – فهم محوری و تفکر مداری، ثبت و طرح پرسش در هر قسمت بدون ایجاد اختلال در روند آموزش و پرهیز از خجالت و واهمه
۹ – نظارت دقیق و هوشمند بر فرآیند یادگیری و ارزیابی دقیق و مستمر آن
۱۰ – صرفه جویی چشمگیر در هزینه ها از جمله هزینه وقت و هزینه های مالی مختلف که بر دوش فراگیران و فرادهندگان است (دستمزد کارمندان، هزینه تامین محل آموزش، هزینه سفر و اقامت در محل آموزش، اسکان مدرسان و ...)
۱۱ – قابلیت انتخاب سطوح مختلف و سنجش سطح در هر مقطع

امکانات و توانمندی های سازمان

۱ – برگزاری دوره های آموزشی کوتاه مدت و بلندمدت به صورت مجازی
۲ – ارائه خدمات تخصصی مشاورهای در زمینه نصب و راه اندازی سیستم کلاس مجازی و برگزاری دوره های آموزش آنلاین
۳ – ارائه خدمات تخصصی در زمینه طراحی اختصاصی سیستم مدیریت آموزش مجازی مطابق با نیازهای هر سازمان، موسسه یا شرکت به صورت شخصی سازی شده
۴ – تولید محتوای آموزش الکترونیکی مدرس محور مطابق با آخرین استانداردهای روز
۵ – اجاره فضا و امکانات سخت افزاری و نرم افزاری مورد نیاز برای برگزاری دوره های آموزش مجازی از جمله اجاره سیستم مدیریت آموزش مجازی (LMS) و کلاس مجازی (Virtual Class)
۶ – راه اندازی سیستم کنفرانس آنلاین برای برگزاری جلسات تحت وب سازمان ها، موسسات و شرکت ها
۷ – برگزاری دوره های مجازی آموزش ضمن خدمت کارکنان مطابق با نیاز هر موسسه، اداره یا سازمان
۸ – طراحی و برگزاری سیستم جامع آزمون آنلاین برای تمامی موسسات، ادارات و سازمان ها

سازمان مدیریت صنعتی
نمایندگی آذربایجان شرقی
تبریز، کوی ولیعصر، انتهای خیابان شهریار شمالی، ۲۰ متری صفا، ساختمان آموزشی نور، کد پستی: ۵۱۵۷۸۳۵۷۳۳
تلفن: ۳۳۳۳۶۰۰ - ۳۳۰۸۱۵۵ - ۰۴۱۱   نمابر: ۳۳۲۵۲۷۶ - ۳۳۱۶۳۷۵ - ۰۴۱۱
E-mail: info@imiazar.ir

با ۱۰۰۰ تومان چی کار می شه کرد؟

شاید با هزار تومان نشود چیزهای خیلی زیادی خرید، ولی در محک هزار تومان های شما، ارزشمندترین هدیه دنیا یعنی "تندرستی" را به کودکان مبتلا به سرطان می دهد.

محک
مؤسسه خیریه حمایت از کودکان مبتلا به سرطان
mahak-charity.org

با ما تماس بگیرید: ۰۲۱-۲۳۵۴۰

و یا با شماره گیری کد #۷۳۳۰۷* از طریق تلفن همراه، ما را یاری دهید.

دفتر شماره ۱ کرج: خیابان دانشکده، نبش خیابان اوجانی
تلفن: ۰۲۶-۳۲۲۲۰۱۷۷
دفتر شماره ۲ کرج: خیابان طالقانی شمالی، نبش خیابان مدنی، ساختمان طوبی، طبقه ۶
تلفن: ۰۲۶-۳۲۲۵۵۹۵۵

کارایی

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

۵	یادداشت	چه کسی سبد کالای مرا برداشت؟!
۷	اقتصادآذربایجان	ماموریت این ۶ نفر!
۸		اردبیل دیار اقتصاد سرمازده
۱۳		تبریز ۹۶
۱۷	اقتصاد مدنی	تشکیل اتاق فکر برای آقای استاندار
۲۰	اقتصاد آزاد	اینجا اقتصاد آزاد است
۲۷	اقتصاد سیاسی	نگاهی به تعامل با غرب و نقش آن در اقتصاد ایران
۴۳		مادیبا مرد صلح
۵۱		ترکیه یک بام و دو هوای ملی
۵۳	اقتصاد توسعه	توسعه
۵۶		نگاهی به جایزه نوبل اقتصاد ۲۰۱۳
۵۸	گفتگو	حفظ منافع در زمین رقیب
۵۹		جامعه باید به رتبه بندی سازمان مدیریت صنایع اعتماد کند
۶۱		در چند قدمی خودکفایی

ماهنامه کارایی. سال پنجم. دوره جدید. شماره ۷-۶. بهمن و اسفند ۱۳۹۲

***

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: توفیق رسولی مجارشین
سردبیر: محمدحسن خیرآور
دبیر تحریریه: جعفر محرم پور
دبیر اجرایی: محمدسعید کرم زاده
هیئت تحریریه: دکتر مجید باقرزاده خواجه، دکتر علیرضا بافنده زنده، دکتر محمد باقر بهشتی، دکتر صمد عالی، الناز علیزاده اشرفی
همکاران این شماره: آراز ادوای، هانیه سامانی‌کیا، شیما صادقی، آیسان حسینی، محمدرضا صالحی‌راد
با سپاس از همکاری: حمیده علیزاد اشرفی، علی نیک رزم، دکتر خالد حسن خیرآور، مینا نوعی، مهرداد ربیع لاله

***

دفتر مرکزی: تبریز، خیابان سعدی، کدپستی ۵۳۸۳۹-۵۱۷۳۹
دفتر نشریه: تبریز، ولیعصر، خیابان فروغی، خیابان قطران، کوچه شکوفه، روبروی مجتمع ورزشی برق، پلاک ۵
تلفن: ۳۳۰۹۶۹۲-۰۴۱۱
پست الکترونیک: karaeemag@gmail.com

***

۱- کارایی آمادگی دارد تا پذیرای نقطه نظرات همه صاحبنظران باشد.
۲- مطالب منتشر شده لزوما بیانگر دیدگاه های این نشریه نمی باشد.
۳- کارایی در ویرایش و تلخیص مقالات ارسالی با نظر صاحبان اثر آزاد است.

گزیده بیانات مقام معظم رهبری

اگر لازمه اجرای سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی، برطرف کردن برخی قوانین معارض باشد، مجلس شورای اسلامی باید با شناسایی این قوانین معارض، آنها را حذف کند. همچنین اگر اجرای این سیاست‌ها نیازمند حذف برخی ضوابط و مقررات دست و پاگیر و تنظیم ضوابط جدیدِ تسهیل کننده است، دولت با صدور بخشنامه هایی این اقدام را انجام دهد. باید مراقب بود تا قوانین و ضوابط جدید بگونه ای نباشد که زمینه ساز تراکم و تعارض قوانین شود. با حذف قوانین و مقررات معارض سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی و یا احیانا با تصویب قوانین و ضوابط جدید، راه برای اجرای راحت تر این سیاستها که عمدتاً بر عهده دولت است، مهیا خواهد شد. افرادی را مأمور پیگیری و اجرای سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی کنید که انگیزه های انقلابی و مردمی و اعتقاد لازم و کافی برای اجرای آنها داشته باشند.

سرمقاله

ضرورت آینده پژوهی برای مدیران وبنگاه های اقتصادی

در این تقریر مختصر سعی خواهد شدتعریفی از آینده پژوهی، سلسله مراتب تغییر و گامهای ضروری مدیریت برای استفاده از آن مورد بحث قرارگیرد.

تعاریف مختلفی از آینده پژوهی ارائه شده است لیکن دراین نوشته تعریف از ری هاموند -آینده پژوه معروف- آورده شده که آینده پژوهی را چنین تعریف می نماید «پیش بینی آینده بر مبنای روش نظامند به ویژه به وسیله مطالعه روندهای جاری در امور انسانی» .براساس این تعریف آینده پژوه فردی ست که روشی رابرای پیش بینی آینده طراحی می کند. این روش موجب ترسیم آینده به شکلی می گردد که درآن، نخست چالش ها مورد بررسی قرار گرفته وسپس فرصتها وتهدیدات نهفته در آینده برای مدیریت شناسایی شود. شاید بتوان ادعا کرد که این ترسیم آینده است که بعضی را خوش شانس وموفق جلوه گر می سازد. فردی که توانسته به ترسیم آینده بپردازد وخود را برای حضور درآینده آماده نماید ازدید دیگران خوش شانس نامیده میشود.

در عصر حاضر که تغییر چهار نعل نام گرفته است، چنان تصمیم گیران را گیج کرده که ظرفیت تصمیم گیری را زیر سوال برده است. سطوح تغییر که بر تصمیم گیری اثر می گذارد را می توان در پنج سطح ۱) فن آوری ۲)اقتصادی و ۳) سیاسی ۴)اجتماعی و۵) فرهنگی مرتب کرد که به ترتیب عبارتند ازفن آوری (روش انجام امور)اعم ا ز سخت ونرم نظیرمحصولات نووخدمات ماهواره ای ، شبکه اینترنت و شبکه های اجتماعی ،سپس اقتصادی که همه آن به پول مربوط می شود، اینکه چه کسی آن را دارد و ازمنافع ناشی از کنترل آن بهره می برد، سیاسی که با قدرت ارتباط دارد، منافع ناشی از کنترل آن واینکه چه کسی آن را دارد، دراین سطح بررسی می گردد. سطح اجتماعی که مربوط به ساختار جمعیتی /قومیتی و نهایتا سطح فرهنگی که آموزه ها وباورهارا شامل می شود. همه سطوح پنج گانه برای آینده پژوهی بایستی مورد بررسی قرار گیرند.

احتمالا در اذهان این سوال مطرح خواهد شد که برای آینده پژوهی باید چه کار کرد. در این نوشته فرصت تشریح حاصل نیست لذا صرفا به گام هایی که لازم است برداشته شود تا بتوان نقاطی از آینده را برمحور روندهای امروزی ترسیم کرد، اشاره می شود:۱) رصد رسانه ای برای شناسایی روندها ۲)تجزیه وتحلیل و ادامه سازی روندها ۳)تدوین سناریوها ۴)شناسایی محتملها ۵و)تدوین چشم انداز مطلوب برای سازمان وافراد

امید است محور اصلی فرایند آینده پژوهی مورد غفلت قرار نگیرد که عبارت است از شناسایی فرصت ها وتهدیدات بالقوه در آینده، موضوعی که می توان از آن به عنوان رمز تصمیم گیری های موفق مدیران نام برد.

دکتربهرام رضازاده
عضوهیت علمی دانشگاه ارومیه
مدیر علمی دوره DBA سازمان مدیریت صنعتی آذربایجان غربی

چه کسی سبد کالای مرا برداشت؟!

آراز ادوای

دولت تدبیر و امید. این عنوانی است که دکتر روحانی برای دولت جدیدی که در شش هفت ماه اخیر زمام امور را در دست گرفته است انتخاب نموده است. دولتی که توزیع سبد کالا سیلی از انتقادات را به سویش روانه کرد تا منتقدان بهانه‌ای برای زیر سؤال بردن کارنامه‌ی حال و آینده‌ی دولت و شعار تدبیر و امید بیابند. اما واقعاً کدام ضرورت باعث شده است دولتی که با آراء بالایی در انتخابات به پیروزی رسیده بود اعتبار و انرژی ای را که می توانسته برای چند سال آتی در پیشبرد اهدافش به کار گیرد با توزیع عجولانه‌ی سبد کالا به خطر اندازد. بدیهی‌ترین مسأله ای که می‌توان عقلاً از این امر استنتاج نمود این امر است که دولت وضعیت امنیت غذایی مردم را آن چنان نامناسب تشخیص داده است که خطر انتقادات تند منتقدان را به جان خریده و سبد کالا را با تمام کم و کاستی‌ها توزیع نموده است. حتی اگر این اقدام بر اساس اطلاعات نادرست انجام شده باشد و یا بخشی از مردم را به جهت نبود اطلاعات درست از قلم انداخته باشد.

سؤالی که در این میان در تحلیل درستی یا نادرستی اقدامات دولت و به طور بدیهی سیاست‌گذاری‌های آینده‌ی آن نقشی بسیار اساسی ایفا می‌کند مشخص کردن این امر است که معیار دولت قبل در پرداخت یارانه‌ها به مردم کدام آمار و اطلاعات بوده است. واقعیت غیرقابل‌انکاری که در مورد توزیع یارانه‌ها در دولت قبل جلب نظر می‌کند این امر است که اساساً دولت نهم و دهم خیال خودش را از بابت هزینه‌های سیاسی هدفمندی واقعی یارانه‌ها راحت کرده بود، چرا که با دادن یارانه به تمام افراد واجد و غیر واجد شرایط نیازی به هیچ آمار و اطلاعاتی برای پرداخت یارانه‌ها نداشت و بدین گونه توانست حکم بقای خود را به عنوان جریانی جدید در حیات اجتماعی ایرانیان قطعی کرده و پیشاپیش دولت آینده را، از هر طیف سیاسی ای که می‌بود، محکوم به بی‌کفایتی نمود.

در واقع هر دولت جدیدی که بعد از دولت دهم زمام امور را به دست می‌گرفت می باید روند پرداخت یارانه‌ها را (که به دلیل تحریم‌های ناجوانمردانه علیه کشورمان نه از منابع حقیقی یارانه‌ها، که از محل استقراض دولت از بانک‌ها و بانک مرکزی تأمین می شده است) اصلاح می‌کرد. همچنین با توجه به عدم استحصال منابع صرفه‌جویی شده از محل یارانه‌های اختصاص نیافته، در نتیجه‌ی عدم وجود درآمدهای تأمین‌کننده‌ی پرداخت‌های سابق به جهت تحریم‌ها، دولت جدید می باید از تمام اعتبار و توان خود برای اصلاح وضعیت یارانه‌ها استفاده می‌کرد. این امر هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی آن قدر پر هزینه می‌بود که ممکن نبود بدون بررسی عواقب آن دست به چنین کاری زد. دولت جدید باید اصلاح مسأله ی یارانه‌ها را در ابتدای عمرش انجام می‌داد که هم پس از گذر از این پیچ تند بتواند باقدرت به حمایت از تولید و دمیدن روحی تازه به بدنه‌ی عمرانی کشور بپردازد؛ و هم در اوج محبوبیت احتمالی‌اش در ابتدای عمر خود، بتواند ضمن برخورداری از بیش‌ترین حمایت مردمی، فرصت بازسازی اعتبار از دست رفته در جریان این هزینه‌ی سنگین اعتبار اجتماعی را نیز تا انتخابات بعد داشته باشد.

نتیجه‌ای که از بررسی مطالب فوق می‌توان گرفت این امر است که اولاً بر خلاف ادعای برخی، دولت کاملاً آگاهانه تصمیم به هدفمندی واقعی یارانه‌ها گرفته است. ثانیاً وضعیت امنیت غذایی دست کم در بین بعضی از طبقات جامعه در حالتی بوده است که دولت با در نظر گرفتن تمامی مشکلات احتمالی تصمیم به توزیع سبد کالا گرفته است. باکمی دقت در صف‌های طولانی سبد کالا و اصرار برخی از هم‌وطنان عزتمند ایران عزیز بر دریافت هرچه زودتر این نوع یارانه، به شکل غیرقابل‌انکاری درستی این تصمیم دولت را تأیید و تأکید می‌کند.

اما باید دید که آیا توزیع سبد کالا در تاریخ اقتصاد و اجتماع ما ایرانیان پدیده‌ای نو ظهور بوده است که این‌چنین مورد بررسی و دقت و در نهایت، انتقاد ما قرار گرفته است؟ با صرف‌نظر از سوابقی که در این زمینه از دیرباز تا قبل از هدفمندی یارانه‌ها وجود داشته است، که بسیاری از مردم ذهنیت روشنی از آن ندارند، باید اشاره‌کنیم که هنوز از ذهن نسل ما که تا حدودی زمان دفاع مقدس را به یاد داریم، صحنه‌های ایستادن مردم در صف‌های دریافت اجناس کوپنی وجود دارند. حتی به موردی نزدیک تر از آن می‌توان اشاره کرد که دریافت آخرین سری کوپن‌هایی بود که بدون دریافت کالاهایشان وارد عصر هدفمندی یارانه‌ها شدیم. پس ما و هم‌وطنان مان سیستم یارانه‌های غیر نقدی دولت را می‌شناسیم و طبیعتاً نباید از توزیع سبد کالا آنچنان ذوق‌زده و یا هیجان‌زده شویم که با عواقبی غیرقابل‌کنترل و دور از انتظار برای خودمان و دولت روبه رو شویم. پس واقعاً تفاوت این سبد کالا با کالاهای کوپنی تجربه‌شده در سال‌های گذشته چیست؟

به نظر می‌رسد روند قضایا این بار دو تغییر عمده با دفعات قبل داشته باشد که اولی به جهت وضعیت اقتصادی حاکم بر جامعه پیش‌آمده و دومی حاصلِ تغییر در اساس نحوه‌ی توزیع یارانه‌هاست. به خوبی به خاطر دارم که حدوداً سال ۱۳۶۵ بود. پدر و مادرم با چنگ و دندان در حال کار بودند. حتی کاملاً یادم هست که همیشه نگران جان پدرم و همکارانش بودیم که مبادا مورد هدف جنگنده‌ها و یا موشک‌های عراقی در منطقه‌ی صنعتی تبریز قرار گیرند. همین که حمله‌ی هوایی می‌شد بالای پشت‌بام می‌رفتم که شاید در عالم کودکی از موقعیت پدرم برای مادرم خبری بیاورم. پدر و مادرم داشتند خانه‌ی مان را می‌ساختند و با این که به جهت موقعیت ویژه‌ی جنگ و فشارهای اقتصادی

آن به دشواری روزگار می‌گذراندند در کمتر موردی از اجناس کوپنی استفاده می‌کردند.

لذا باید دید چه اتفاقی بر ملک و ملت رفته است که مردم تا این حد نیازمند و مشتاق دریافت به سبد کالا شده‌اند. تفاوت دومی که در توزیع سبد کالا نسبت به کالاهای کوپنی سابق ایجادشده، توزیع آن برای تعداد کمتری از مردم است. تا کنون تمام مردم بدون محدودیت از مزایای کمک‌های غیر نقدی دولت به مردم بهره‌مند می‌شدند، اما پنداری اکنون این قاعده‌ی کلی لایتغیر دچار اشکال شده است.

به نظر می‌رسد ریشه‌های این امر را باید در تغییراتی اقتصادی و اجتماعی جست و جو کرد. پس از گذر از شرایط دشوار جنگ تحمیلی و دفاع جانانه‌ی غیور مردان و غیور زنان وطن سرفراز از ملک و ملت و ایمان مردم شریف ایران، مردمی که با تمام فشارها و کمبودها توانسته بودند به لطف جانبازی‌های فرزندان میهن و تدابیر مسئولان هنوز هم امیدوارانه برای ساختن ایران عزیز وارد میدان عمل شوند، با تمام توانشان وارد عرصه‌ی سازندگی کشور شدند. با تمام اشکالاتی که در روند اقتصادی کشور درآمده از جنگ وجود داشت توسعه‌ی اقتصادی با شتابی فراوان به پیش‌رفت و توانست کشور را در مسیر توسعه‌ای دلخواه حفظ کند. این دوران به رغم تمام فراز و فرودهایش توانست با تربیت نیروی انسانی تحصیل‌کرده، زمینه‌های توسعه‌ی فرهنگی و اجتماعی را به خوبی فراهم کند. همین امر به خوبی نشان می‌دهد که وضعیت اقتصادی مردم آن قدر قابل‌قبول بوده است که همگان از خور و خواب گذر کرده و از فقیر تا غنی در فکر تحصیلات عالی در خور توان و استعدادهایشان باشند.

در دوره‌ی بعد پس از اتمام تقریبی بازسازی ضربات جنگ، و توسعه‌ی تحصیلات عالی در میان مردم و همچنین تا حدی رفاه عمومی اجتماعی، با فراهم شدن زمینه‌های اجتماعی از سوی مردم و با همراهی و همکاری دولت وقت، مردم وارد مرحله‌ی جدیدی از رشد و بالندگی شده و توسعه‌ی فرهنگی و اجتماعی را رقم زدند. این امر نیز ریشه در پایه‌های اقتصادی ای داشت که دولتیان آن‌ها را بر اساس منافع ملی شکل داده بودند و با تورم پانزده درصدی که در روزهای پایانی دولت طبق آمارهای رسمی حتی به نه درصد هم رسید توانسته بودند رکود را از اقتصاد کشور کوچانده و زمینه‌های توسعه‌ای همه‌جانبه را فراهم آورند. در این دوران نیز تمام مؤلفه‌ها حکایت از امنیت نسبی اقتصادی ای دارد که در نهایت منجر به شتاب بیشتر علمی کشور و توسعه‌ی فن آوری های نوین شد.

اما در همین زمان که نهال نوپای توسعه‌ی همه‌جانبه جان می‌گرفت و گسترش فن آوری های نوین و توسعه‌ی علمی با گسترش تحصیلات عمومی عالی در اولویت مردم قرار گرفته بود و دولت آماده‌ی جهش‌های راهبُردی بود، اقدامات رقبای منطقه‌ای و نگرانی قدرت‌های فرا منطقه‌ای از پیشرفت‌های حاصل‌شده باعث تشدید تحریم‌های دائمی علیه کشورمان شد. البته برخی اقدامات دولت وقت نیز در پیشرفت سریع تر تحریم‌ها علیه منافع کشورمان، تأثیراتی داشت اما، نباید از یاد برد که این تحریم‌ها در عمل نه بر ضد دولت آن زمان، که علیه منافع درازمدتی که به احتمال زیاد کشورمان را به عنوان قدرتی نو در عرصه‌ی بین‌المللی تثبیت می‌کرد وضع شد. به هر حال تحریم‌های بین‌المللی و برخی سوء مدیریت‌ها در کنار هم، باعث بروز عواقب اقتصادی ای شدند که درعین‌حال که به جهت پیشرفت‌های کشورمان تا حدی اجتناب‌ناپذیر می‌نمودند، در میان مردم و در سطح عمومی جامعه آثار نامناسبی به جا نهادند. تضعیف جایگاه پول ملی، کم شدن نرخ رشد اقتصادی، تورم و بیکاری، همه و همه در چندساله‌ی اخیر زمینه‌های رفتارهایمان نسبت به توزیع سبد کالا را شکل دادند.

اما در مرحله‌ی بعد باید دید که ریشه‌ی احساس بی‌عدالتی در توزیع سبد کالا کجاست؟ چرا آن‌هایی که از سبد کالا برخوردار نشده‌اند از این امر بدین حد آزرده‌خاطر شده‌اند که این مسأله تمامی اقدامات دولت جدید را در نظر آنان خوار و خفیف نموده است. کار تا جایی پیش رفته است که حتی تعدادی از کسانی که به دولت جناب روحانی رأی داده‌اند نیز می‌گویند که در انتخابات بعدی به ایشان اعتمادی نخواهند کرد. باید گفت که اصل مطلب در ورای یک تفکر و پیش‌فرض بنیادینی که سال‌های سال خود را در ذهن ایرانیان جای داده است پنهان کرده است. پیش فرضی مبنی بر این که یکایک ما ایرانیان به طور مستقیم باید از پول حاصل از فروش نفت خام بهره‌مند باشیم. در نتیجه‌ی همین تصور بود که به هنگام آغاز طرح هدفمندی یارانه‌ها این ذهنیت در برخی و شاید نزد بسیاری از مردم شکل گرفت که با این طرح قرار است پول نفت به واقع سر سفره‌های مردم بیاید. این در حالی بود که از آنجا که قسمت اعظمی از بودجه‌ی کشور همواره از درآمد حاصل از نفت تأمین می شده است، اساساً از دیرباز نفت خواه نا خواه سر سفره‌های مردم بوده است اما به دلایلی این بودن نفت بر سر سفره‌ها احساس نشده است. اول این که خامٍ فروشی و عدم استفاده‌ی سرمایه‌ای از درآمدهایٍ نفتی باعث شده است معمولاً این درآمدها برای اداره‌ی درست کشور و طبیعتاً امور جاری مردم کافی نباشد، و دوم این که یارانه‌هایی که پرداخت آن‌ها لغو شده، طبق اعلام دولت، شش تا هفت برابر یارانه‌های پرداختی امروز بوده است. اما چون این مبالغ در قالب یارانه‌های غیرمستقیمی که معمولاً برای کالاها و منابع انرژی پرداخت می‌شده‌اند، بوده چندان مورد توجه و آگاهی مردم واقع نشده است.

در این میان باید توجه داشت که در تمام کشورهای پیشرفته‌ی دنیا این توان تولید و ایجاد ارزش افزوده است که اقتصادی پویا و به دور از رکود، تورم و بیکاری را رقم زده است. با در نظر گرفتن تمام موارد پیش گفته، دولت جناب روحانی انتخابی سخت را پیش روی خود خواهد داشت. انتخاب استفاده از نفت و سایر منابع ملی در جهت سرمایه‌گذاری برای آینده‌ی اقتصاد کشور و طبیعتاً قبول مخاطرات سیاسی و اجتماعی آن؛ و یا آسایش‌طلبی و امنیت انتخاباتی با ادامه‌ی روند سابق. به هر حال آنچه که ظاهراً از عکس‌العمل‌های فعلی عمومی نسبت به عملکرد دولت برداشت می‌شود این است که انتخاب مسیر اول هزینه‌های بسیاری را به اعتبار دولت تحمیل خواهد کرد، اما اعتماد به وجدان عمومی نیز همواره در کشورمان نتیجه‌بخش بوده است. به هر روی ظاهراً دولت تدبیر و امید راه خود را به نفع آینده‌ی اقتصاد کشور انتخاب نموده و در این راه مصمم است. به امید این که تک‌تکمان در مقابل فرزندانمان و نسل‌های فعلی و آینده شرمنده نباشیم.

نگاهی به تیم مشورتی استاندار آذربایجان شرقی در حوزه‌ی اقتصاد

ماموریت این شش نفر!

از همان ابتدا که دولت تدبیر و امید اداره‌ی امور کشور را بر عهده گرفت، امید نیز به فضای کشور بازگشت. اقداماتی که به رغم مشکلات موجود در کشور، اگرچه با تأنی اما به سرانجام می‌رسد، نشان از آن دارد که روحانی به وعده‌های خود پایبند است. در استان‌ها نیز به تأسی از دولت، اقدامات با آرامی و تأمل بیشتر و بدون شتاب‌زدگی پیگیری می‌شود. در آذربایجان شرقی یکی از اقدامات دکتر جبارزاده به عنوان استاندار و نماینده‌ی عالی دولت، بیشتر به دل نشست. انتخاب تیم مشاوران اقتصادی متشکل از آقایان دکتر محمدباقر بهشتی، دکتر حسین پناهی، دکتر احمد اسدزاده، دکتر پرویز محمدزاده، دکتر حسین اصغرپور با مسئولیت و سرپرستی دکتر داود بهبودی. همه‌ی اعضای این تیم شش نفره دارای مدرک دکترای اقتصاد و عضو هیئت‌علمی دانشگاه تبریز و نیز عضو انجمن اقتصاددانان ایران هستند. این ترکیب نوید بازگشت دیدگاه‌های علمی به مدیریت استان را می‌دهد. دولت تدبیر و امید زمانی وارد عرصه شده است که اقتصاد کشور دارای رشد منفی است. این را تقریبا تمام دلسوزان واقع‌بین و منصف پذیرفته‌اند که دولت نه تنها با خزانه‌ی سرشار از درآمدهای نفتی مواجه نیست بلکه با دستان خالی و ارثیه‌ی منفی، مدیریت جامعه را بر عهده گرفته است. با چنین ارثیه‌ی منفی در سطح ملی، به تبع آن منابع و امکانات متعارف دولتی مورد نیاز برای توسعه‌ی استان – که تا به حال در قالب بودجه‌ی عمومی و اعتبارات تعریف شده بود- نیز وجود ندارد، این وضعیت هر چند به ظاهر در قالب تهدید بروز یافته ولی به زعم این تیم کارشناس، می‌تواند یک فرصت باشد. فرصت از این باب که این دولت به فکر آن است که چگونه می‌شود از منابعی غیر از منابع دولتی، بهره جست و نه تنها توسعه را متوقف نکرد، بلکه به آن سرعت بخشید.

خروجی سفرهای استانی دولت گذشته، با کلنگ‌زنی‌های بی‌قاعده و شروع پروژه‌های غیر کارشناسی، ابتدا به دامنه‌ی انتظارات مردم دامن زد ولی توقف و نیمه‌تمام رها شدن، امید مردم را به یاس تبدیل کرد. این پدیده‌ی نابه‌هنجار موجب صرف تمام درآمدهای سرشار دولت از فروش نفت و هدر رفت آن شد و علاوه بر آن بدهی‌هایی بر دوش دولت تدبیر و امید گذاشت که باید به رسم زمامداری خوب، به آن تعهدات نیز پایبند باشد. این شرایط توان بالایی را در عرصه‌ی مدیریتی می‌طلبد که استانداری اسماعیل جبارزاده تا حدودی این امیدواری را ایجاد کرده است که می‌توان در این مسیر گام برداشت. انتخاب یک تیم شش نفره برای مشورت در حوزه‌ی اقتصاد نیز نشان می‌دهد که این استاندار می‌خواهد با رویکرد کارشناسانه و برنامه‌محور حرکت کند. از این رو شاید اولین انتظار نیز تدوین یک برنامه‌ی میان‌مدت برای توسعه‌ی استان باشد. تا ضمن نگاهی بلندمدت و توسعه‌ای، سند تدبیر برای وضعیت فعلی این منطقه باشد.

تدوین این سند تدبیر بایستی با رویکرد توسعه‌ی پایدار و مبتنی بر اصلی‌ترین فرصت‌ها و چالش‌های استانی شکل گیرد. مبنا و اساس این سند شناسایی هسته‌های کلیدی توسعه‌ی استان و اتکا به آنها خواهد بود. این هسته‌ها عملا به مثابه لکوموتیوهای توسعه‌ی استان خواهند بود و بقیه‌ی بخش‌ها را به دنبال خود خواهند کشید. حاکمیت رویکرد توسعه‌ای در امور استان و اجتناب از حرکت‌های مقطعی و صوری مستلزم شکل‌گیری و فراگیر شدن نگرش واحد در تمامی سطوح مدیریتی، کارشناسی، نهادهای مدنی و مردم‌نهاد، اقشار ذی‌نفوذ و مرجع و نیز آحاد مردم است. بدیهی است تبیین ابعاد و زوایای این نگرش مستلزم حرکت مشارکت جویانه، تدریجی، مستمر و نهادینه‌سازی آن است که این تیم اقتصادی می‌تواند اولین حلقه‌ی این مسیر طولانی ولی بس مهم و تعیین کننده باشند. این تیم در صدد است در طی فرایندی با مشارکت با ارباب علم و عمل، صاحبان حرف و فعالان اقتصادی، و نیز مدیریتی و کارشناسی استان به راه حل مشخصی در این زمینه دست پیدا کند. خروجی این فرایند، سند توسعه‌ای خواهد بود که باید نشانگر سمت و سوی حرکت آتی باشد. البته نکته‌ی ظریف و قابل‌توجهی که در نگاه این تیم مشاهده می‌شود، طرز تلقی آنها از تولد جامعه‌ای توسعه یافته است. از منظر آنان، توسعه مقوله‌ای تدریجی و درون‌زا از متن جامعه است. توسعه نه وارداتی است و نه حتی از بالا به پایین و توسط دولت ایجاد کردنی است. نقش دولت، فقط می‌تواند بسترسازی و قابلگی برای سهولت و تسریع در فرایند تولد توسعه باشد.

نکته‌ی دیگری که از نظرات این تیم می‌توان دریافت این است که نگاه مدیریت کشور تا کنون همواره به درآمدهای نفتی بوده است و به بهره‌گیری موثر از سایر منابع به ویژه منابع بخش خصوصی نپرداخته است و عملا از سرمایه‌های اجتماعی، انسانی، اقتصادی و نیز دانایی محوری برای نیل به توسعه غفلت شده است. مضاف بر این معضل ملی، به دلایل عدیده‌ای طی چند دهه‌ی گذشته، استان آذربایجان شرقی خارج از کریدور توسعه‌ای کشور قرار گرفته است و به کاهش جایگاه این استان در اقتصاد ملی انجامیده است. بی‌تعارف این مقوله یکی از بحث‌های جدی در توسعه‌ی آذربایجان شرقی است و با شناسایی صحیح و دقیق هسته‌های کلیدی توسعه‌ی این استان و باز تعریف نقش عملکردی نوین برای استان، باید شاهد قرار گرفتن آن بر روی ریل توسعه بود.

در کنار این مسیر اصولی و میان‌مدت و بلندمدت، در شرایط فعلی و به عنوان نسخه‌ای کوتاه مدت، اصلی‌ترین نقش دولت و از جمله استاندار آذربایجان شرقی، بایستی بر بهبود محیط انجام کسب‌وکار استان متمرکز شود. در این حوزه بایستی با اقدامات محکم و سنجیده کیفیت نظام اداری و نهادی استان را ارتقا بخشید. همه‌ی دستگاه‌های استانی که در فرایند شکل‌گیری محیط کسب‌وکار استان نقش دارند باید به طور هماهنگ و هم راستا حرکت نمایند تا فعالان اقتصادی در مراحل انجام کسب‌وکار اعم از ثبت شرکت، اخذ مجوزهای خدمات زیربنایی، دریافت تسهیلات، پرداخت حقوق و عوارض دولتی، جذب و تعدیل نیروی انسانی، تجارت خارجی، پایبندی به تعهدات و... حتی انحلال و تسویه‌ی شرکت‌ها بتوانند با شفافیت کافی و به طور روان امورات خود را انجام دهند.

اینکه با استفاده از کارشناسان استان و تبادل‌نظر بتوان به اجماع رسیده و نقشه‌ی راه توسعه‌ی استان را ترسیم نمود، همواره آرزویی بوده که با انتخاب این تیم اقتصادی که برخی از آنان علاوه بر تخصص علمی، تجربه و سابقه‌ی مفید در حوزه‌ی مدیریت و برنامه‌ریزی را نیز داشته‌اند، امید است رنگ حقیقت به خود گیرد.

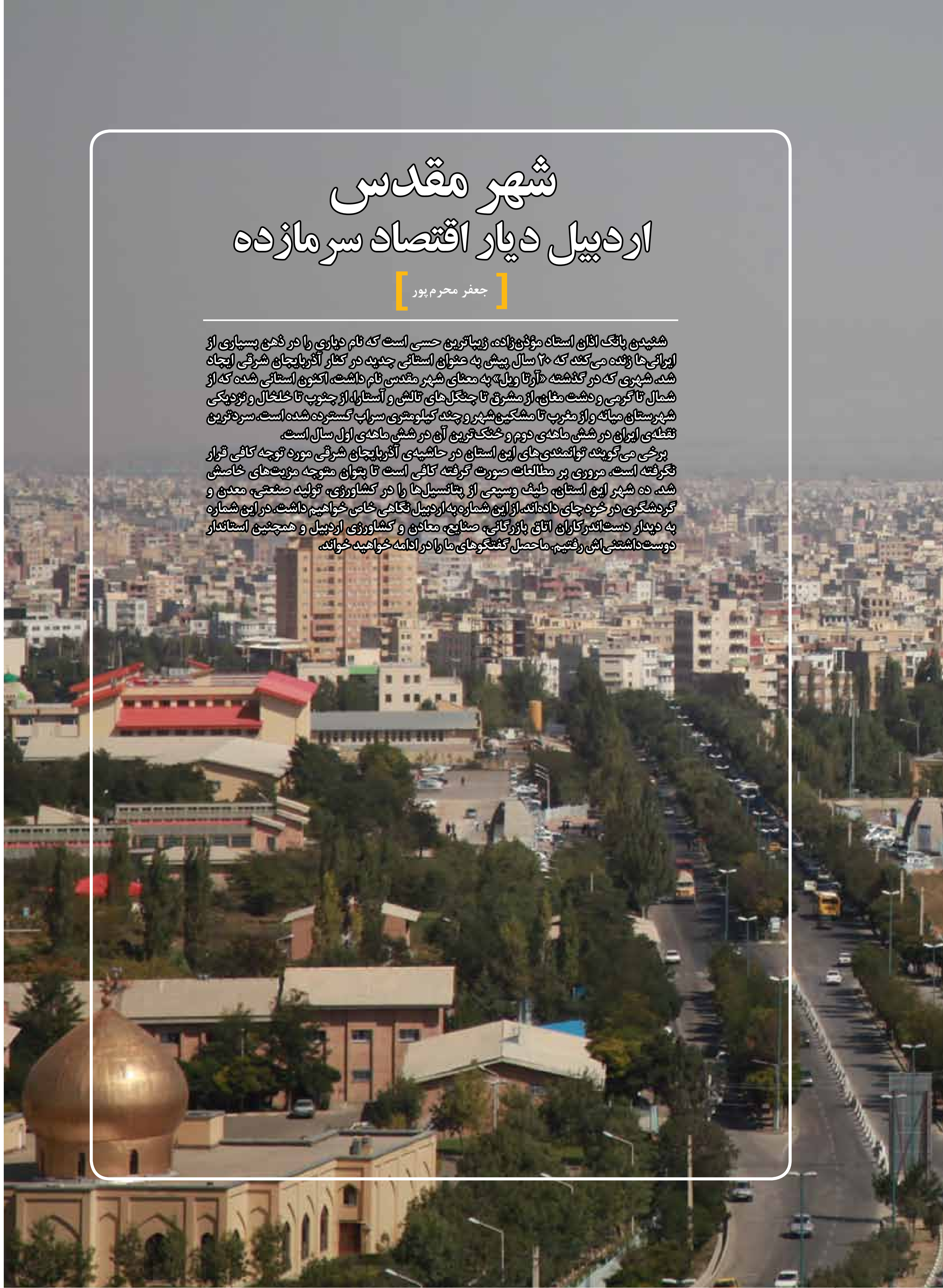

شهر مقدس
اردبیل دیار اقتصاد سرمازده

جعفر محرم پور

شنیدن بانگ اذان استاد مؤذن‌زاده، زیباترین حسی است که نام دیاری را در ذهن بسیاری از ایرانی‌ها زنده می‌کند که ۲۰ سال پیش به عنوان استانی جدید در کنار آذربایجان شرقی ایجاد شد. شهری که در گذشته «آرتا ویل» به معنای شهر مقدس نام داشت، اکنون استانی شده که از شمال تا گرمی و دشت مغان، از مشرق تا جنگل‌های تالش و آستارا، از جنوب تا خلخال و نزدیکی شهرستان میانه و از مغرب تا مشکین‌شهر و چند کیلومتری سراب گسترده شده است. سردترین نقطه‌ی ایران در شش ماهه‌ی دوم و خنک‌ترین آن در شش ماهه‌ی اول سال است.

برخی می‌گویند توانمندی‌های این استان در حاشیه‌ی آذربایجان شرقی مورد توجه کافی قرار نگرفته است. مروری بر مطالعات صورت گرفته کافی است تا بتوان متوجه مزیت‌های خاصش شد. ده شهر این استان، طیف وسیعی از پتانسیل‌ها را در کشاورزی، تولید صنعتی، معدن و گردشگری در خود جای داده‌اند. از این شماره به اردبیل نگاهی خاص خواهیم داشت. در این شماره به دیدار دست‌اندرکاران اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی اردبیل و همچنین استاندار دوست‌داشتنی‌اش رفتیم. ماحصل گفتگوهای ما را در ادامه خواهید خواند.

مروری بر وضعیت صنعت و معدن استان اردبیل در گفتگو با هیات رئیسه‌ی اتاق اردبیل

جهادگر اقتصادی گریان

علی‌رغم اینکه در مقایسه با اتاق تبریز سابقه‌ی کمی دارد، در نزدیک به سه دهه فعالیت توانسته جایگاهی برای خود دست و پا کند. در یک روز برفی پس از چند ساعت رانندگی در جاده‌های لغزنده و گذر از گردنه‌ی صایین، میهمان اتاق اردبیل هستیم. «حسین پیر موذن» به عنوان رئیس و «شهرام بدری‌نژاد» به عنوان عضو هیات رئیسه و رئیس کمیسیون صنعت و معدن اتاق، میزبان ما هستند. اوضاع صنعت و تولید در هشت سال گذشته دل اغلب صنعتگران و از جمله این دو نفر را خون کرده است. با وجود استقرار دولت تدبیر و امید، امید در کلام کمرنگ است. با این دو عضو اتاق در ارتباط با حال و روز صنعت و معدن استان به گفتگو نشستیم که ماحصل آن را در ادامه مرور می‌کنیم.

«حسین پیر موذن» از اقدامات اقتصادی دولت پیشین گلایه می‌کند و می‌گوید: بدون شک اقتصاد و دیپلماسی بین‌المللی ما از یکدیگر متأثر است. ادبیات تهاجمی و طلبکارانه و دوری از عرف و قاعده‌های دیپلماتیک و همچنین غالب بودن احساس بر منطق در ادبیات دیپلماسی دولت قبلی ضربه‌ی سنگینی بر پیکره‌ی نیمه‌جان و نحیف اقتصاد گذاشت که هنوز هم تغییر ادبیات و لحن آشتی‌جویانه و تعامل‌گرایانه و موثر دولت روحانی نتوانسته زخم‌های خونین اقتصاد ایران را ترمیم کند. در اثر بی‌توجهی به دیپلماسی اقتصادی و برخی سوء مدیریت‌ها در حوزه‌های اقتصادی، مشکلات عدیده‌ای اقتصاد کشورمان را تهدید کرد که منجر به بی‌ثباتی اقتصادی کشور شده است. از این میان می‌توان به شاخص‌هایی همچون تورم بالا، بیکاری، رشد اقتصادی منفی، بی‌انضباطی پولی و محدودیت‌های ارزی (از حیث نقل و انتقال ارز) اشاره کرد.

او با ذکر موارد عمومی فوق موضوع را به منطقه ارتباط می‌دهد و می‌گوید: متأسفانه عده‌ای همچنان به دنبال بازی کردن با افکار عمومی هستند که این کار پسندیده‌ای نیست که بخواهیم با وعده‌هایی که هیچ‌وقت امکان تحقق آن وجود ندارد با امید و آرزوی مردم بازی کنیم. به طور مثال در این استان، طرح پتروشیمی اردبیل را داریم. از ابتدا نیز صدور مجوز تأسیس برای پتروشیمی اردبیل که مواد اولیه‌ی آن از جنوب کشور باید تغذیه شود، کار بیهوده‌ای بود و هیچ توجیه اقتصادی نداشت که در زمان استانداری برخی از آقایان این جواز صادر شد.

رئیس اتاق اردبیل در ادامه با اشاره به این پروژه برای نمونه، وضعیت صنعت و بخش خصوصی را چنین تحلیل می‌کند: به جای فراموش کردن واحدهای تولیدی استان اردبیل که هم اکنون همه‌ی آن‌ها درگیر تأمین نقدینگی و تأمینٍ مواد اولیه هستند، پرداختن و اصرار به یک اشتباه و یا مواردی این‌چنین که مثلا تنها دنبال کار تأسیس پتروشیمی باشیم، مورد قبول و پذیرش بخش خصوصی نیست. در حال حاضر ۲۷۰ واحد تولیدی در استان اردبیل وجود دارد که در نوبت اخذ تسهیلات از صندوق توسعه‌ی ملی هستند که با حداقل ۳۰ درصد تسهیلاتی که برای پتروشیمی اردبیل به تصویب رسیده، می‌توان همه‌ی این واحدها را سرپا نگه داشت و از تعطیلی آن‌ها جلوگیری کرد.

حسین پیرموذن که هم‌زمان رئیس خانه‌ی صنعت و معدن استان اردبیل نیز هست، در ادامه می‌گوید: پیشنهاد می‌کنم مدیران استان به جای پرداختن به اشتباهی که در زمان استانداران گذشته رخ داده است، در مسیر حل مشکل واحدهای تولیدی و اخذ وام از صندوق توسعه‌ی ملی تدبیری درست بی اندیشند و از فریب افکار عمومی جلوگیری کنند. قریب به ۱۸ ماه است که کلیه‌ی ۲۷۰ واحدهای تولیدی استان که با مشکل سرمایه‌ی در گردش روبرو هستند، نتوانسته‌اند از صندوق توسعه‌ی ملی مجوز بگیرند که پتروشیمیٍ اردبیل نیز یکی از آن‌هاست. بهتر است به جای پیگیری پروژه‌ای که قطعاً سرانجامی نخواهد داشت به فکر حل مشکلات واحدهای تولیدی باشیم که به دلیل بدهی و استمهال نشدن با تنگناهای جدی روبرو هستند و بسیاری از این واحدها به دلیل آنکه با اخطارها و فشارهای بانکی روبرو نشوند با کمترین ظرفیت و بهره‌وری فعالیت می‌کنند.

رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن و کشاورزی اردبیل با اشاره به اینکه سنگ بزرگ علامت نزدن است، می‌گوید: ما نباید وعده‌ی تکمیل و راه‌اندازی پتروشیمی اردبیل را بدهیم که اگر چنین اتفاقی نیز بی افتد ما با تنگناهای بسیاری در تأمین مواد اولیه و بسیاری از نیازمندی‌های این کارخانه روبرو خواهیم شد که به جای آن بهتر است صنایع تبدیلی و تکمیلی بخش کشاورزی را احیا کنیم. چرا که این امر ضروری‌تر از احداث پتروشیمی است؛ زیرا اغلب شهرهای ما با تولید انبوه محصولات سر درختی شهرت ملی یافته‌اند و می‌توان به جای ارسال سیب، انگور و ... به استان‌های هم‌جوار برای تبدیل به آب میوه و کنسانتره، می‌توان با احداث واحدهای تولیدی در این زمینه شایسته و مطلوب عمل کرد.

حسین پیرموذن در بخش پایانی گفتگو با ماهنامه اقتصادی کارایی ضمن اشاره به اینکه بیشتر واحدهای منطقه با حداکثر ۲۵ درصد بهره‌وری فعالیت می‌کنند، به این نکات اشاره می‌کند: در حال حاضر رویکرد فعلی دولت تدبیر و امید در حوزه‌ی دیپلماسی و سیاست خارجی، با بازگشت ادبیات تحول‌گرایی، واقع‌گرایی فعالانه، عقل‌گرایی، تعامل‌گرایی، منزلت طلبی و دوری از افراط‌گرایی در چند ماه اخیر، دستاوردهای زیادی داشته است که تأثیرات خود را بر اقتصاد خواهد گذاشت و قدرت چانه‌زنی و رقابتی بنگاه‌های اقتصادی ما را در منطقه افزایش خواهد داد. اگر دولت جدید بتواند بار روانی منفی و نگاه و رویکرد آسیب‌زا را از کشورمان دور کند، بخش اقتصادی نیز به طور سیستماتیک دچار تغییر و تحول مثبت خواهد شد. حضور آقای خدابخش به نمایندگی از این دولت در منطقه و حضور در جلسات شورای گفتگو، نشان‌دهنده‌ی رویکرد تولید محور است. دغدغه‌های استاندار جدید در این حوزه با ما اشتراکات زیادی دارد و این امیدوار کننده است.

وی در انتها می‌گوید: ما در اتاق تهران در نشستی که با وزیر اطلاعات داشتیم حجت‌الاسلام علوی با دیدگاه مثبت و متفاوت از گذشته دو موضوع را به صورت شفاف مطرح کرد که مسئله‌ی اول تأمین سرمایه‌گذاری در کشور و همچنین برداشتن نگاه امنیتی از حوزه‌ی سرمایه‌گذاری است که امیدواریم با حاکم شدن این نگاه‌ها مشکلات سرمایه‌گذاری بر طرف شود.

در ادامه با شهرام بدری نژاد به عنوان عضو هیات رئیسه و رئیس کمیسیون صنعت و معدن اتاق به گفتگو نشستیم. او که به دلیل مسئولیتش ارتباط بیشتری با مدیران واحدهای صنعتی و معدنی دارد می‌گوید: پتانسیل‌های ما در اردبیل بسیار است، اما آنچه اهمیت دارد استفاده از آن‌هاست. زمینه برای جذب سرمایه‌گذاری در منطقه باید فراهم شود و این بدون حمایت‌های ملی و استانی امکان‌پذیر نیست. مثال در این عرصه این است که شما ماشین دارید اما بنزین ندارید و یا اینکه بنزین دارید ولی ماشین نیست.

این عضو هیات رئیسه در ادامه می‌گوید: صنعتگر پولش در خطر است. در منطقه واحدی تولیدی داریم که از زمان شروع تحریم‌ها نتوانسته یک گرم مواد اولیه وارد کند. جبران این ضرر و زیان با مسئولیت کیست؟ صنعتگر این روزها مثل بچه‌ای است که آدامس و شکلات دستش بود. شکلاتش را گرفتیم. آدامس را هم داریم از او می‌گیریم و آنچه بیشتر می‌شود، گریه‌ی این بچه است!

بدری نژاد می‌گوید: تا زمانی که تسهیلات ۶ و ۷ درصدی به سمت صنعت نیامده، مشکلات حل نمی‌شود. چرا که انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری نیست. صنعتگر را با بسیجی مقایسه می‌کنیم و لقب «جهادگر اقتصادی» به او می‌دهیم، ولی آیا برخوردهایمان با او مشابه با یک بسیجی و جهادگر است؟ برای یک اشتغال دائم باید ۷۰ هزار دلار هزینه شود، صنعتگر این رقم را آورده ولی دیگر توان تحمل باری که مال خودش نیست را ندارد. داستان «هاچ زنبور عسل» برای صنعتگر تداعی می‌شود که بین تسهیلات بانکی و او وجود دارد و همیشه به دنبال هم هستند.

رئیس کمیسیون صنعت و معدن اتاق در ادامه می‌گوید: اردبیل در یک منطقه‌ی کوهستانی بوده و خیلی از مسائل فصلی اتفاق افتاده است. در گردشگری، اردبیل مزیت رقابتی دارد؛ اما مهم شناساندن ظرفیت‌های منطقه است. برای صنعتی بودن سرمایه‌گذاری‌های لازم صورت نگرفته است، علیرغم اینکه موقعیت اقلیمی این منطقه خاص است. در این منطقه به دلیل مسائل فرهنگی، روانی و اجتماعی، گاهی صنعتگر بومی هم موفق نبوده است.

وی در ادامه در ارتباط با مشکلات خاص صنعت منطقه می‌گوید: هزینه‌ی حمل‌ونقل یکی از داستان‌های ماست که در صادرات دارای مزیت هستیم ولی در تولید داخلی معضل است. عدم تناسب بین خروجی‌های دانشگاه و نیاز صنعت مشکل دیگر بر سر راه تولید و صنعت است. به طوری که مثلاً ۵۰۰۰ نفر در رشته حسابداری از تحصیل فارغ می‌شوند بدون اینکه بازار کار چنین نیازی داشته باشد. بحث دیگر نحوه‌ی سیاست‌های دستوری است که بدون یک نگرش سیستمی از بالا ابلاغ می‌شود تا در پایین اجرا شود که ما به چنین حالتی نیاز نداریم. ما به نگاه پایین به بالا نیاز داریم. داستان دیگر ما عدم هماهنگی است و اینکه هرکسی ساز خود را می‌زند و خروجی آن یک ارکستر نا کوک است. باور کنید با تورم ۴۰ درصدی، تولید با سود ۵ درصدی هیچ توجیهی ندارد.

بدری نژاد در پایان به سمت خواسته‌ی اصلی صنعتگران منطقه می‌رود و می‌گوید: ما نباید به دنبال مسکن باشیم، صنعت از بین رفته و با آمپول جواب نمی‌گیرد. زلزله‌ای آمده و رفته حال باید چه کارکنیم؟ آیا باقی‌مانده‌ها را باید رها کنیم؟ راهی جز داشتن یک برنامه‌ی استراتژیک نداریم. ما در حوزه‌ی امنیت، سلامت و ورزش باید بودجه‌ها را به سمت تولید هدایت کنیم. ما سرمایه‌ی فکری برای جامعه ایجاد می‌کنیم ولی دیگران شعار می‌دهند. بنده در ساوه کارگاه داشتم، فرماندار ساوه ناهار تهیه می‌کرد و با مراجعه به واحد ما می‌گفت شما برای منطقه ما امنیت ایجاد کرده‌اید. ما یاد گرفتیم مشکلات را خودمان حل کنیم. صنعت را نباید سیاسی کرد، تسهیلاتی در راستای ارتقای شخصیت صنعتگر باید تعریف گردد. به طور مثال بگوییم با ایجاد ۵۰ شغل یک فرزند مدیر واحد صنعتی از خدمت معاف خواهد شد و یا با ۱۰۰ نفر دو نفر، چرا که همه برای فرزندان خود تلاش می‌کنیم. زمانی بنده در انگلیس اقامت داشتم، داشتن یک میلیون پوند سرمایه و یا راه‌اندازی یک شرکت و ایجاد اشتغال برای سه نفر از شرایط اقامت در آنجا بود، این اهمیت سرمایه‌گذاری را در این کشور نشان می‌دهد. ما باید در کشور خود نیز به این باور برسیم.

گفتگوی اختصاصی با مجید خدابخش استاندار دولت تدبیر و امید در اردبیل

نرخ بیکاری تک رقمی تصویر اردبیل ۹۶

پس از حضور در پارلمان صنعت استان در روزی برفی به سراغ کسی می‌رویم که اولین روزهای تصدی صدارت امور اجرایی این استان را سپری می‌کند. چند ماه پیش مسند نشین یکی از شرکت‌های پایین‌دستی صنعت نفت بود و با او در تهران از ماشین‌سازی تبریز و خروج آن از ریل به گفتگو نشسته بودیم. این بار در زادگاهش اردبیل و در قامت عالی‌ترین مقام اجرایی استان از اردبیل ۹۶، دغدغه‌ی صنعتگران منطقه و... با او صحبت کردیم، آنچه در پی می‌آید گفتگوی اختصاصی ماهنامه‌ی کارایی با اوست.

کارایی: آقای استاندار قبل از اینکه به استان و اردبیل بپردازیم، موضوعی کلی را مطرح می‌کنیم، استاندار چه وظایفی دارد و برای انجام این وظیفه چه ویژگی‌هایی را باید داشته باشد؟

خدابخش: در جلسه‌ی هیات دولت در هنگام انتخاب اینجانب، دکتر روحانی تعبیری به کاربردند و گفتند، استاندار رئیس‌جمهور استان است. در قانون هم بالاترین مقام اجرایی استان است. اعمال و اجرای سیاست‌های کلی دولت از طریق دستگاه‌های اجرایی ذی‌ربط وظیفه اصلی اوست. اصلی‌ترین ویژگی او این است که برنامه دولت را درست درک بکند، بپذیرد و ضمن اعتقاد به آن در جهت تحقق آن قوطی بلندش. جامع‌نگری در حوزه‌های سیاسی، امنیتی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی از دیگر ویژگی‌های او برای اجرای سیاست‌های دولت است. مدیریت زمان با توجه به زمان حداکثر چهار ساله از دیگر ویژگی‌های اوست تا این اقدامات را نهادینه کند. تشخیص اولویت‌ها، چرا که استان‌ها با توجه به ویژگی‌ها و شرایطشان اولویت‌های متفاوتی دارند. مثلاً در کشور ما اولویت مسائل اقتصادی را داریم ولی در استان برخورداری مثل یزد اولویت به سمت دیگری می رود. و یا استانی مانند اردبیل باسابقه ۲۰ ساله در استان شدن و به دلیل شرایط مرزی و دور بودن از مرکز و غیر برخورداری اولویت‌هایش متفاوت است. استاندار به عنوان رئیس شورای تأمین استان، وظیفه تأمین امنیت استان را دارد. هم مردم امنیت داشته باشند، هم تشکل‌ها و احزاب در نتیجه فضا بازخواهد شد برای مسائل فرهنگی، اجتماعی و مخصوصاً اقتصادی.

کارایی: برخی‌ها یکی از ضعف‌های اساسی منطقه‌ی آذربایجان را ویترین نامناسب برای ارائه‌ی توانمندی‌ها می‌دانند. به این مفهوم که علی‌رغم وجود پتانسیل بالا، در ارائه و شناساندن آن ضعف داریم، جنابعالی که چند وقتی است مسئولیت استان را به عهده گرفته‌اید، چه برنامه‌ای در این زمینه‌دارید؟

خدابخش: بنده بومی استان هستم و یک شناخت عمومی که همه از این منطقه دارند را بنده هم دارم. این منطقه آب و خاک خاص خود را دارد. دامداری، باغداری، گردشگری، آب گرم و... . همین اطلاعات عمومی که مردم‌دارند اگر ما مدیریت کنیم که کارآفرینان، سرمایه‌گذاران بیایند در این حوزه‌ها کنند، تبدیل به وظیفه عمده بنده می‌شود. در نتیجه کار عمده بنده به جای معرفی توانمندی‌ها، موانعی که باعث شده که سرمایه‌گذاری‌ها در حوزه‌های ذکرشده شکل نگیرد را شناسایی و سپس برای رفع آن‌ها اقدام کنیم.

در مرحله دوم فرمایش شما می‌تواند شکل اجرایی پیدا کند، قبلاً زحماتی کشیده شده برای ارائه این توانمندی‌ها، مثلاً در حوزه معدن، برای آن‌هایی که منطقه را نمی‌شناسند، اطلاعات جمع‌آوری می‌شود. تا کسانی که به دنبال سرمایه‌گذاری‌های با ریسک کمتر هستند حضور پیدا کنند.

صنعت گردشگری یکی از صنایع اشتغال‌زاست. گردش مالی خوبی نیز ایجاد می‌کند، ریسک کمتری هم دارد. ولی باید دید متناسب با منطقه چه بخشی از گردشگری می‌تواند در منطقه توسعه پیدا بکند، در دنیا نقاط گردشگری موفقی داریم که می‌توان از تجارب آن‌ها استفاده کرد.

کارایی: در همین صنعت گردشگری که می‌فرمایید با توجه به پتانسیل‌های موجود قرار است به چه سمتی حرکت شود. الآن منطقه با رشد گردشگران سلامت مواجه شده و روزانه خیل عظیمی از گردشگران سلامت از همین بیله سوار در استان شما وارد کشور می‌شوند. همچنین سود گردشگر سلامت در طول اقامت او نهفته و برای دوران نقاهت بیماران، منطقه‌ی اردبیل یکی از بهترین‌هاست. البته به نظر می‌رسد برنامه‌ریزی مناسب در این خصوص صورت نگرفته و برای مثال دلالان سلامت به معضل تبدیل شده است که به این گردشگران با قیمت‌های نجومی خدمات می‌دهند و این مسئله می‌تواند به مرور این فرصت را در جهت منفی تحت تأثیر قرار دهد. در این ارتباط راهکار مناسب چیست؟

خدابخش: قبلاً در این منطقه استخر آب گرم بود روباز و غیربهداشتی، الآن زحماتی

کشیده شده این استخرها بهداشتی شده ولی همچنان استخر است. کسی که به سرعین سفر می‌کند تصورش از رفتن به این منطقه رفتن به استخر نیست چرا که در همه جای ایران وجود دارد. در دنیا این ویژگی به دو صورت استفاده می‌شود، اول به صورت آب درمانی با استفاده از پزشکانی که دوره لازم را دیده‌اند، دوم در قالب یک مکان دیدنی با قیمت بالاتر. ایجاد مراکز خرید، فرهنگی و تفریحی برای پر کردن اوقات فراغت از دیگر کارهایی است که در کنار آبگرم‌های معدنی می‌توان انجام داد.

بقعه شیخ صفی‌الدین که ثبت جهانی شده، جاده خلخال به اسالم، نمین به آستارا، گردنه حیران مکان‌هایی است که با برنامه‌ریزی منسجم و سرمایه‌گذاری برای زیرساخت‌هایی چون هتل، رستوران و سرویس بهداشتی می‌تواند محل استراحت گردشگران باشد. سرمایه‌گذاری جهت‌دار هدف ما در این حوزه است. با توجه به افزایش نرخ ارز حضور گردشگران سلامت نیز در منطقه افزایش یافته است. به تبع آن تقاضایی شکل‌گرفته و ما آمادگی لازم را نداشتیم، خوب افرادی هم در این بین سودجویی خواهند کرد.

باید بخش خصوصی را هدایت کنیم تا تشکل‌هایی شکل بگیرند و با اخذ مجوز از سازمان‌های ذی‌ربط مانند میراث فرهنگی و گردشگری، فرهنگ و ارشاد اسلامی، اماکن و ... بتوانند این حوزه را مدیریت کنند. هم در این راستا نرخ‌های مشخصی تعیین شود. چرا که این عزیزان مهمان ما هستند و اصل مهمان‌نوازی هم می‌گوید که نباید در حق آن‌ها اجحاف شود.

پیشنهادهایی شده است که چند ماه فصل سرما را در دامنه کوه سبلان به فرصت‌های سرمایه‌گذاری تبدیل کنیم. ما کشوری مثل سوئیس را داریم که از سرد بودن خود در قالب ورزش‌های زمستانی استفاده می‌کند. ما نیز با انتخاب مشاوری مناسب باید از ظرفیت‌های زمستانی منطقه بهره‌برداری کنیم.

کارایی: با توجه به شناختی که شما از منطقه دارید مزیت رقابتی اردبیل نسبت به سایر مناطق چیست؟ در این ارتباط چه برنامه‌ریزی شکل خواهد گرفت؟

خدابخش: در بعضی تولیدات ما در کشور اول هستیم و یا نسبت به جمعیت خود مازاد تولید داریم. در شیر و گوشت قرمز به اندازه ۴ و یا ۵ برابر سهم اردبیل تولید داریم. این تولیدات به بقیه استان‌ها منتقل می‌شود. این قابلیت به شرط تکمیل زنجیره ارزش می‌تواند به مزیت برای منطقه تبدیل شود. ما باید صنایع وابسته به کشاورزی و دامداری را توسعه بدهیم، در این بخش برای صنایع تبدیلی فرصت‌های زیادی وجود دارد.

به لحاظ معدنی استان بکر است. ما واحد بزرگ مبتنی بر معدن فقط سیمان نمین را داریم که باید آن را توسعه بدهیم. در مشکین‌شهر رگه‌های مس که ادامه سو نگون است را داریم که سرمایه‌گذاری برای استحصال آن صورت نگرفته است. سرمایه‌گذاری در حوزه معدن و گردشگری باید شکل متفاوتی به خود بگیرد. در گردشگری باهدف جذب ۱۰ میلیون گردشگر باید شکل متفاوتی از سرمایه‌گذاری را انجام بدهیم. هم در تابستان و هم در زمستان. در ذیل این آب درمانی در درجه اهمیت بالایی است.

کارایی: یکی از ایراداتی که در اتاق بازرگانی اردبیل مطرح شد، نقش سیاسی کاری در صنعت و تولید است. برخی اعضای هیات رئیسه‌ی اتاق معتقدند تعدادی از سرمایه‌گذاری‌ها مثل پتروشیمی اردبیل الزاماً توجیه اقتصادی ندارد و گره خوردن آن‌ها با منافع عده‌ای علت پیگیری آن است. این دست‌اندرکاران معتقدند با سرمایه و تسهیلات مورد نیاز مشخص‌شده برای این مجموعه، می‌توان به توسعه‌ی ۲۷۰ واحد تولیدی در منطقه کمک کرد. با توجه به سابقه‌ی شما در صنایع پایین‌دستی نفت و پتروشیمی در این ارتباط چه نظری دارید؟

خدابخش: بنده تعارضی در این داستان نمی‌بینم، اگر حتی با پیگیری نمایندگان مجلس مثلاً پتروشیمی اردبیل در حال شکل‌گیری است، موردی وجود ندارد. چرا که نماینده که نوع محصول تولیدی پتروشیمی را که تعیین نمی‌کند، بلکه از بعد عدالت اجتماعی به شرکت ملی نفت ایران مراجعه می‌کند، این کار توجیه‌پذیر است. ولی نوع محصول و تولید این پتروشیمی توسط شرکت مادر باید کارشناسی شود. الآن این بحثی که در ارتباط با توجیه‌پذیری اقتصادی پروژه‌ها شکل‌گرفته باید بگویم بعد از نوسان نرخ ارز شکل قضیه متفاوت شده بعضی پروژه‌ها که توجیه نداشتند، توجیه‌پذیر شدند و بالعکس. ضمناً اگر این طرح توجیه نداشت که صندوق توسعه ملی هم به آن تسهیلاتی پرداخت نخواهد کرد. پتروشیمی با توجه به اطلاعات بنده الآن توجیه دارد. چرا که پتروشیمی اراک که سهامدار اصلی اردبیل است، چون از صندوق توسعه ملی تسهیلات می‌گیرند، در دو مرحله صندوق و بانک عامل توجیه اقتصادی آن را بررسی می‌کنند. ضمناً صندوق توسعه که سهم استانی ندارد که می‌گوییم به جای این می‌شود ۲۷۰ واحد دیگر را توسعه داد، لذا هر دو بحث را می‌توان پیگیری کرد.

کارایی: یکی از انتقاداتی که همیشه از دولت‌ها در این منطقه می‌شود، سرمایه‌گذاری کمرنگ دولت است. حال هم که اصل ۴۴ قانون اساسی این بحث را تشدید کرده است، رویکرد شما نسبت به حضور سرمایه‌گذاران اردبیلی خارج از استان و ترغیب آن‌ها به سرمایه‌گذاری در منطقه چیست؟

خدابخش: با توجه به اینکه ما توزیع سرمایه متوازن در کشور نداشتیم به تبع آن مناطق کم برخوردار و بیش برخوردار شکل گرفته است. در جلسه‌ای که به همین منظور در تهران داشتیم برای توسعه متوازن بحث‌هایی مطرح شد تا با احیای سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور. به‌روز کردن شاخص‌ها به این امر بپردازیم. ممکن است یک استان از لحاظ شاخص بهداشت و درمان پایین ولی در صنعت بالا باشد. متناسب با این شاخص‌ها باید به نوعی محرومیت‌زدایی شود. در برنامه ششم توسعه این عدم برخورداری تاریخی باید حل شود، این از طرف دولت. در بخش خصوصی در جلساتی که با سرمایه‌داران اردبیلی و غیر اردبیلی داریم برای اولویت‌ها بحث و تبادل‌نظر می‌کنیم. از نظر بنده قدم اول احترام به این عزیزان است. ایجاد فضایی که با رغبت و آسودگی خیال به سمت سرمایه‌گذاری بیایند.

گام دوم ایجاد سهولت در سرمایه‌گذاری هست، بطوریکه در قالب پنجره واحد به آن‌ها خدمات بدهیم و او را در مقابل ۱۴ سازمان و ارگان اسیر نکنیم. اشتغال الآن برای ما مهم‌ترین دغدغه است. دولت با محدودیت منابع روبروست لذا ایجاد اشتغال باید توسط سرمایه‌گذاری بخش خصوصی انجام شود. نقش ما به عنوان خدمت گذار باید رفع موانع، ایجاد تسهیل در فرآیندهای اجرایی باشد. الآن بیش‌ترین وقت بنده طی جلسات مشترک بین واحدهای صنعتی و بانک‌ها می‌گذرد. واحدها به دلیل نبود سرمایه در گردش در تأمین مواد اولیه مشکلات اساسی دارند. بانک در ازای مطالبات و عدم پرداخت اقساط، اموال شرکت‌های تولیدی را توقیف می‌کند، در نتیجه سیستم اقتصادی قفل می‌شود. ما جلوی این کار را باید بگیریم. شرایط اقتصادی در حال حاضر خارج از کنترل واحد صنعتی بوده است. شاید با پرداخت یک میلیارد تومان سرمایه در گردش، واحد بتواند به روند تولید خود ادامه داده و اقساط یک وام پانزده میلیارد تومانی را برگرداند. ما کارخانه‌هایی داریم که مهر و موم شده است و هیچ‌چیزی ندارد، عده‌ای بیکار شده‌اند، سرمایه‌گذار سرخورده شده است، بانک به اقساط خود نرسیده و...

کارایی: در پایان با توجه به موارد مطرح‌شده به عنوان شخص اول اجرایی استان سال ۹۶ اردبیل را برای ما تصویر کنید؟

خدابخش: تلاش این است که در بعد جذب سرمایه‌گذاری به سمتی برویم که بتوانیم اشتغال را افزایش بدهیم. الآن ۶۰ هزار بیکار در این استان داریم. اگر اوضاع به همی نحو برود این عدد بیشتر هم خواهد شد. این عدد درصد ۱۷-۱۸ درصد بیکاری را نشان می‌دهد. هدف ما این است که در پایان دوره این نرخ را تک رقمی کنیم.

گزارشی سریالی از آینده‌نگری در مدیریت شهری تبریز

تبریز۹۶

گفتگوها: جعفر محرم پور

پاریس شهری است که سیصد سال پیش شکل گرفت. خیابانی که در مرکز شهر ساخته شد، در آن زمان که نه خودرویی به این شکل وجود داشت و نه از مترو خبری بود، عرضی معادل ۶۰ متر داشت. پاریس که در قرن هجدهم ایجادشده را با ارتفاع مشخصی ساخته‌اند و هم‌اکنون هم با کمترین تغییرات به همان شکل است. حال تبریز را که شهر اولین‌ها می‌نامیم با پاریس مقایسه کنیم.

نمای فعلی محله‌های رشدیه و باغمیشه چه شباهتی با طرح‌های مصوب آن در کمتر از بیست سال پیش دارد؟ سرانه‌ی فضای سبز در شهری که ۳۰ سال پیش توسط باغ‌ها و درختان پر تعداد احاطه شده بود، در حال حاضر به چه میزان است؟ منطقه‌ای مثل خاوران که تمامی متغیرهایش در اختیار شهرداری است، به چه شکلی ساخته خواهد شد؟

کارشناسان اذعان دارند که بسیاری از مشکلات فعلی شهرهای ایران از جمله تبریز را می‌توان در بخشی‌نگری و نقش ناچیز آینده‌نگری در تصمیمات و اقدامات مدیران شهری دانست. آیا راهبُرد مکتوب، پایدار و قابل‌درکی برای توسعه‌ی شهری همچون تبریز وجود دارد؟ انسان در توسعه‌ی شهری از چه جایگاهی برخوردار است؟ چه تصویر و چشم‌انداز مشخصی از آینده‌ی دور و نزدیک این کلان‌شهر، حداقل در ذهن اداره‌کنندگان شهر وجود دارد؟ هزینه‌های مورد نیاز برای اداره و توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی شهر چگونه بایستی تأمین شود؟ از این شماره با دست‌اندرکاران حوزه‌ی شهری، کارشناسان و مدیران شهری به گفتگو خواهیم نشست و سعی ما بر آن است که تصویری از سال ۱۳۹۶ تبریز و در گام بعدی تصویری از سال ۱۴۱۴ این شهر بسازیم.

دکتر پرویز محمد زاده عضو هیات علمی دانشگاه تبریز

توجه به سرمایه‌های اجتماعی و نمادین، ضرورت توسعه پایدار شهر تبریز

در خصوص مفهوم توسعه جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، روان‌شناسان و صاحب‌نظران تعاریف مختلفی ارائه کرده‌اند. برداشت غلط از توسعه می‌تواند هزینه‌های سنگین را بر جامعه وارد کند. توسعه وجوه مختلف فیزیکی و ذهنی (رفتاری) داشته و توجه به همه ابعاد آن یک ضرورت است. در بعد فیزیکی توسعه گفته می‌شود که شهری توسعه یافته است که خیابان‌ها، فرودگاه‌ها، کارخانه‌ها و فروشگاه‌ها، پارک‌ها و جاهای دیدنی پیشرفته و مدرن و مناسبی داشته باشد. در بعد ذهنی یا رفتاری جامعه‌ای توسعه‌یافته خواهد بود که رفتارهای انسان‌ها توسعه یافته باشد؛ یعنی در عین برخورداری از آزادی‌های درونی و بیرونی حریم‌ها را رعایت کنند. حقوق دیگران را ضایع نکنند و رعایت محدودیت‌های اجتماعی درونی شود. از کار و زندگی خود لذت ببرد و شاد زندگی کنند. از توانایی و توانمندی‌های لازم در مواجه با مسائل و مشکلات کاری و زندگی برخوردار باشند. صداقت داشته و باهم نوعان، جامعه و محیط خود تعامل سازنده داشته باشند و احساس همبستگی کنند. توسعه‌یافتگی یعنی اینکه حقوق شهروندی را رعایت کنند بدون آنکه اجباری در آن باشد. پشت چراغ قرمز بایستید بدون آنکه پلیسی باشد.

جنبه‌ی مادی توسعه، سبب رفاه جامعه شده و جنبه ذهنی و رفتاری توسعه موجب رضایت و شادی می‌شود. آنچه که در برداشت از توسعه شهر و جامعه نگران‌کننده است تاکید بر جنبه مادی و فیزیکی توسعه است. صرف ساختن ساختمان‌های بلند، ایجاد فرودگاه‌های مدرن و فروشگاه‌ها و خیابان‌های توسعه همه‌جانبه و پایدار را ایجاد نمی‌کند.

مفهوم توسعه پایدار شهر:

شهری از یک توسعه پایدار برخوردار خواهد بود که ساکنین آن امنیت داشته و احساس رضایتمندی و شادی از زندگی کردن در آن شهر داشته باشند و ضمن برخورداری از فرصت‌های مناسب و عادلانه برای انجام فعالیت‌های اقتصادی سبب تخریب محیط‌زیست نشوند و منابع نسل‌های مختلف را خودخواهانه به نفع خود مصادره نکنند. به طور خلاصه شهر بایستی محلی امن، پایدار، رقابت‌پذیر و قابل زندگی برای ساکنان و فعالان اقتصادی آن باشد. در توسعه پایدار تلاش می‌شود تا بین سه مقوله مهم رشد اقتصادی، حفاظت زیست‌محیطی و پیشرفت اجتماعی تعادل ایجاد شود تا از این طریق یک زندگی شاد و پویا برای شهروندان فراهم شود.

پیتر هال ابعاد توسعه پایدار شهر را چنین بیان می‌کند: ۱- اقتصاد پایدار شهری: فراهم ساختن فرصت‌های مناسب و یکسانی برای فعالیت‌های مختلف اقتصادی افراد ۲- جامعه پایدار شهری: وجود همبستگی و انسجام اجتماعی ۳- محیط‌زیست پایدار شهری ۴- سرپناه پایدار شهری: مسکن مناسب و ارزان‌قیمت برای همه ۵- زندگی پایدار شهری: ساختن شهری مناسب برای زندگی ۶- مردم‌سالاری پایدار.

ضرورت‌های رسیدن به یک توسعه پایدار شهری:

میزان موفقیت هر شهر و جامعه‌ای در فرایند توسعه پایدار به ایجاد، جذب، حفظ و ارتقاء انواع سرمایه‌ها بستگی دارد. سرمایه‌ها را می‌توان به انواع سرمایه‌های طبیعی (از جمله جنگل‌ها، کوه‌ها، معادن و نفت)، سرمایه‌های فیزیکی (از جمله دستگاه و تجهیزات، ساختمان‌ها و کارخانه‌ها)، سرمایه‌های انسانی (افراد تحصیل‌کرده، توانمند، ماهر و سالم)، سرمایه‌های اجتماعی (مشارکت، اعتماد، همیاری، قانون پذیری، امید به آینده، نشاط اجتماعی) و سرمایه‌های نمادین (شامل هر یک از سرمایه‌های قبلی که به آگاهی عمومی و شهرت عام می‌رسند) تقسیم نمود. علاوه بر این سرمایه‌ها، می‌توان به سرمایه‌های فرهنگی و سیاسی نیز اشاره کرد. نکته قابل‌توجه این است که برخی از این سرمایه‌ها قادر به جذب، تولید و ارتقاء سایر سرمایه‌ها را دارند. به عنوان مثال سرمایه انسانی خود قادر به تولید سرمایه‌های فیزیکی هست. تراژدی تلخی که در جامعه و به خصوص در شهر ما اتفاق می‌افتد این است که سرمایه‌هایی نمادین و اجتماعی و نیز سرمایه‌های انسانی که لازم رشد و توسعه شهر است تخریب و یا دفع می‌شوند. متأسفانه در طول سال‌های گذشته همواره افراد متخصص، توانمند، کارآفرین و صاحب سرمایه شهر در حال از دست دادن هستیم و به جای آن افراد با مهارت‌ها و تخصص‌های پایین را جذب می‌کنیم و یا اعتماد و انسجام اجتماعی را به راحتی تخریب کرده و ارزشی برای ارتقاء آن قائل نیستیم. همچنین علیرغم اینکه از سرمایه‌های نمادین زیادی برخوردار هستیم یا استفاده نمی‌کنیم و یا به تخریب آن می‌پردازیم. افرادِ صاحب فکر، متخصص، خلاق و معتمدی که دارای شهرت ملی هستند در شهرمان کم نیستند ولی به جای بهره‌مندی و استفاده به تخریب آن‌ها می‌پردازیم.

مرور عملکرد سال‌های گذشته نشان می‌دهد عدم توجه به سرمایه‌های اجتماعی و سرمایه‌های نمادین در برنامه‌های توسعه شهر و تاکید بر بعد فیزیکی توسعه مانع توسعه پایدار شهر شده و جایگاه شهر تبریز در سطح ملی و منطقه تنزل یافته است. امید می‌رود مسئولین شهر و استان با توجه کردن به ابعاد مختلف توسعه، جذب، تولید و ارتقاء سرمایه‌های اجتماعی و نمادین از طریق ارزش دادن به نخبگان، متخصصین، کارآفرینان و شخصیت‌های ملی شهر به همراه بهبود محیط کسب‌وکار و سرمایه‌گذاری جایگاه شهر و استان را در سطح ملی ارتقاء داده و رتبه درخورشان خود برسانند.

گفتگو با شهرام دبیری رئیس شورای اسلامی شهر تبریز

تبریز ۹۶، تبریز روان و سرسبز

«شهرام دبیری»، رئیس شورای اسلامی شهر تبریز که ریاست دوباره این شورا را برعهده‌گرفته است در گفتگویی با نشریه در ارتباط با تصویر تبریز ۹۶ می‌گوید: شورای شهر تبریز برنامه‌ای پنج سال داشته که سال ۹۴ سال پایانی آن است و در آن چشم‌اندازی از تبریز ترسیم شده است. با انتخاب مجدد اعضای شورای شهر رویکردها شاید متفاوت باشد ولی آنچه در درجه اهمیت قرار دارد این است که باید قبول کنیم تبریز شهری برای دو میلیون جمعیت نبوده است. طراحی این شهر با توجه به سابقه تاریخی شامل یک بافت قدیمی با کوچه‌های تنگ، فرسودگی و حاشیه‌نشینی بوده است. لذا توسعه آن نیز با مشکلات خاصی روبرو بوده است. به باور خیلی از کسانی که از جاهای مختلف به این شهر می‌آیند، چهره شهر تغییر محسوسی داشته است. از سال ۷۴ که طرح‌های جامع و تفصیلی شکل گرفت و بسیاری از آن‌ها اجرا شد، ساختار شهر متحول شد. منتهی تغییر در جایی که مشکل ساختاری و اولیه دارد و سرشار از عادت‌های غلط است، در مقایسه با جایی که از پایه درست طراحی‌شده همواره دشوار است.

رئیس شورای شهر تبریز برای اثبات این مشکلات می‌گوید، طی فعالیت دوره قبلی شورای شهر ما ۱۵۰ کیلومتر در شهر مسیر گشایی داشتیم، شما در کجای دنیا با چنین موضوعی روبرو هستید. این مثال خود نشان می‌دهد که پایه کار درست نبوده است. اینکه با این همه بافت فرسوده، حاشیه‌نشینی روبرو باشید و اینت همه هزینه کنید، توسعه را با مشکل روبرو می‌کند. وی در ادامه می‌گوید ما نیز تصمیم گرفته‌ایم به جای هزینه کردن باسیاست‌های تشویقی سعی کنیم مردم خودشان برای حل معضلات شهری سرمایه‌گذاری کنند.

وی در پایان برای ترسیم وضعیت تبریز ۹۶ می‌گوید: امیدواریم در این سال تبریز به عنوان یک شهر سالم، روان، آرام و سرسبز دیده شود. مشکل ترافیک را در این سال حل شده ببنیم. ناوگان حمل‌ونقل عمومی چه به لحاظ کمیت و چه کیفیت افزایش قابل‌توجه و مطابق با نیاز را داشته باشد.

گفتگو با احتشام حاجی پور رئیس شورای اسلامی استان

تبریز ۹۶، تبریز زیبا

«احتشام حاجی پور»، رئیس شورای اسلامی استان شده است. این عضو فعلی شورای شهر تبریز، پیش از «سردار نوین» سابقه‌ی شهرداری تبریز را نیز داشته است. او در گفتگویی با نشریه‌ی کارایی اولویت‌های شهر تبریز را این‌چنین مطرح می‌کند: «مشخص نمودن وضعیت حاشیه‌نشینی در شهر باید به عنوان اولویت در این چهارسال مدنظر قرار گیرد. حداقل ۳۰ درصد بافت فعلی شهر، حاشیه‌نشین و نزدیک به ۳۰ درصد دیگر هم بافت فرسوده است. از دید این عضو شورای شهر با توجه به این آمار، نزدیک به نیمی از تبریز باید بازسازی شود.» البته عددی که این عضو شورای شهر اعلام می‌کند تأمل‌برانگیز است و نشان‌دهنده‌ی همان داستان عدم برنامه‌ریزی و فقدان راهبُرد مشخص برای توسعه‌ی شهر.

«حاجی پور» معتقد است که مناطقی در تبریز وجود دارد که باید از سکونت خالی شود و حداقل مزیتشان این است که این مناطق را می‌توان به فضای سبز تبدیل کرد. این منطقه به ویژه در کنار اتوبان پاسداران از ۴۲ متری تا رشدیه، منطقه‌ای است که ساخت‌وساز باید در آن‌ها متوقف شود.

رئیس کمسیون عمران شورای شهر تبریز در ارتباط با بافت فرسوده نیز می‌گوید، مناطقی هستند که ساخت‌وساز در آن‌ها می‌تواند انجام شود ولیکن به بازسازی مجدد نیاز دارند. البته «حاجی پور» در ارتباط با اینکه نوسازی بافت فرسوده و پروژه‌های مرتبط با آن طی سال‌های اخیر حرکت لاک‌پشتی داشته نیز می‌گوید: «از روند انجام این پروژه‌ها رضایت وجود ندارد، منتهی سعی ما بر این است که در شورای شهر و شهرداری تبریز امتیازاتی ایجاد کنیم که انگیزه‌ی سرمایه‌گذاران برای مشارکت نیز بالا برود.»

رئیس شورای اسلامی استان در ارتباط با داستان فضای سبز در شهر به عنوان اولویت دیگر می‌گوید: «۲۰ نقطه در شهر شناسایی شده است که بتوان لااقل در هر یک از این نقاط فضای سبز یک هکتاری، ایجاد شود. این امر هم به زیباسازی شهر و هم به گذراندن اوقات فراغت افراد کمک خواهد کرد.»

«حاجی پور» زیباسازی و ساماندهی ورودی‌های شهر را از اولویت‌های دیگر مدیریت شهری می‌داند، چرا که وقتی مدعی برنامه‌ریزی برای افزایش گردشگر شهر هستیم، به الزامات آن نیز باید توجه کنیم. وی همچنین در ارتباط با مشکل ترافیک و روند کاهشی آن، امتداد خیابان ۴۲ متری به بلوار توانیر، احداث زیرگذرها و روگذرها در تقاطع‌های غیر هم‌سطح را برای باز شدن نفس شهر ضروری می‌بینند. تقویت حمل‌ونقل عمومی، BRT و تاکسیرانی مبتنی بر تکریم ارباب‌رجوع را هم راهی برای تسهیل ترافیک می‌داند و هم یک ضرورت برای احترام به مردم. این عضو شورای شهر در ادامه می‌گوید: «داستان مترو نیز در کنار این بخش باید به سرانجام برسد. نصف خط یک مترو نیز تا پایان سال افتتاح خواهد شد.»

وی در پایان با اشاره به اینکه چشم‌انداز «تبریز ۹۶» باید تبریز زیبا باشد، جذب سرمایه‌گذاران در طرح‌های گردشگری و فرهنگی را در این ارتباط راهگشا می‌بینند. وی همچنین بیان می‌دارد که تمرکززدایی پروژه‌های تجاری و تفریحی نیز باید از مرکز شهر صورت گیرد. این پروژه‌ها در کل شهر باید تقسیم شوند و نباید ارزش مکانی برای این طرح‌ها مهم شود.

تحلیل فریدون بابایی اقدم عضو شورای شهر تبریز

پیش‌گیری قبل از درمان با استفاده از ابـزار طـرح‌های توسعـــه‌ی شهـــری

«فریدون بابایی اقدم» که عضو هیات علمی دانشگاه تبریز نیز هست، دیگر عضو شورای شهر تبریز است که در ارتباط با «تبریز ۹۶» نظرات و دیدگاه‌های خود را به شکلی متفاوت‌تر بیان می‌کند. وی اهداف مورد نظر را در این چهار سال، توجه مدیریت شهری به اصل پیش‌گیری قبل از درمان با استفاده از ابزار طرح‌های توسعه‌ی شهری می‌داند. اینکه بتوانیم با ارائه‌ی طرح‌های لازم و نیز از طریق راه‌اندازی شورایاری‌ها، مشارکت مردم را در مدیریت شهری افزایش دهیم، یکی از راه‌کارهای مهم در اداره‌ی شهر است. این عضو شورای شهر هدف دیگر در این چهار سال را عطف توجه به مدیریت پیرامون شهری باهدف ممانعت از شکل‌گیری بافت حاشیه‌ای و فرسوده در روستاهای پیرامون می‌داند. البته هدف و منظوری که بیشتر اعضای شورای شهر در حد کلام و حرف به آن معتقدند.

این عضو هیات علمی دانشگاه با توجه به سابقه‌ی دانشگاهی خود حمایت از پژوهش‌های کاربردی شهری در راستای کاهش هزینه‌های شهرداری را بسیار مفید تلقی می‌کند. البته باید دید در جایی که تعامل مدیران شهری با دانشگاهیان خیلی دل‌چسب نبوده، آیا این خواسته شکل واقعیت به خود خواهد گرفت و یا خیر؟

«فریدون بابایی اقدم» با تاکید بر این نکته که آینده‌نگری در مدیریت شهری تبریز معمولاً نقش ندارد، دیدگاه ما را در این ارتباط تأیید می‌کند و احیا و بازسازی هویت اسلامی شهر تبریز را در این دوره‌ی فعالیت شورای شهر برای خود یک هدف تعریف می‌کند.

او با چنین هدفی تلاش در راستای جایگزینی روش‌های طراحانه‌ی شهرسازی به جای روش‌های قهری در مبارزه با ساخت و سازهای غیرمجاز را یکی از وظایف خود در این دوره‌ی شورای شهر تبریز می‌بیند. وی در راستای بحث توسعه و حمل‌ونقل عمومی و کاهش معضل ترافیک شهر، فرهنگ‌سازی در زمینه‌ی استفاده‌ی کمتر از خودروی شخصی از طریق طرح‌هایی چون CARPOOLING را ضروری می‌بیند.

این عضو شورای شهر تبریز، توجه به کاهش اتلاف وقت و هزینه‌های اجتماعی در جریان سفرهای روزانه و صف‌های طولانی در ایستگاه‌های CNG، پیشنهاد پار کینگ‌های محله‌ای در مناطق پرازدحام شهری، گسترش هرچه بیشتر سیستم اتوبوس‌رانی و تاکسی‌رانی به شهرک‌های با دسترسی کمتر نظیر باغمیشه، ولی امر، گلپارک، ویلا شهر، میرداماد، زعفرانیه، یاغچیان، ارم و... را برای مدیران شهری بسیار مهم و قابل تامل می‌داند.

این عضو شورای شهر تبریز تهیه و تصویب ضوابط و مقررات مبلمان شهری تبریز را از ضروریات این دوره از فعالیت مدیران شهری می‌داند. چرا که شدیداً با اغتشاش بصری در ورودی‌های شهر و خود شهر مواجه هستیم.

«فریدون بابایی اقدم» طرح مکان‌یابی و ایجاد ۱۰ اردوگاه اسکان اضطراری برای مناطق ده‌گانه‌ی تبریز را یک امر ضروری می‌داند. با توجه به اینکه تجربه‌ی زلزله‌ی ورزقان نشان داد که تا چه حد به چنین امکاناتی در شهرهای زلزله‌خیزی مثل تبریز نیاز است.

وی در پایان به این نکته اشاره می‌کند که برای اینکه تصویری زیبا از «تبریز ۹۶» بسازیم باید با ارائه‌ی طرح‌هایی سهم شاخص سرمایه‌ی اجتماعی در مدیریت شهری تبریز را بالا ببریم. اینکه مردم به مسئولان اعتماد نمایند، خود می‌تواند در سرعت رشد منطقه تأثیرگذار باشد.

گفتگو با دکتر سید باقر شریف‌زاده رئیس انجمن مدیران صنایع آذربایجان شرقی

تشکیل اتاق فکر برای آقای استاندار

گفتگو: جعفر محرم پور

در ارتباط با صنعت آذربایجان و موانع پیش روی آن با رئیس انجمن مدیران صنایع استان آذربایجان شرقی به گفتگو نشستیم. سید باقر شریف‌زاده که این روزها در قامت مدیری صنعتی با لباس علم خود را می‌شناساند، شاید جزو کسانی باشد که از زمان شروع جدی کسب‌وکار خود، وارد تشکل‌های صنعتی شد. او جزو جوادترین اعضای هیات مدیره‌ی تشکل‌ها بوده و این روند را در بیست سال گذشته ادامه داده است. از او با دغدغه‌های کسب‌وکار در استان صحبت کردیم.

کارایی: تبریز را شهر اولین‌ها و آذربایجان را پیشگام و پیشرو می‌دانیم. این نقش طی چند دهه‌ی اخیر کمرنگ شده است. زمانی ما با راه‌اندازی ماشین‌سازی تبریز و به تبع آن مجموعه‌های دیگر، صنعت مدرن را در کشور نهادینه کردیم. از نگاه شما به عنوان یک فعال در نهادهای مدنی صنعتی، چرا این نقش به مرور کمرنگ شد و چه عواملی در این افت جایگاه نقش اساسی را ایفا می‌کنند؟

سید باقر شریف‌زاده: به نظر بنده، درست است که آذربایجان زمانی پیشتاز توسعه (بالاخص توسعه‌ی صنعتی) در کشور بود، ولی آن توسعه درون‌زا نبود، بلکه وارداتی و برون‌زا بود. ما زمانی ماشین‌سازی، تراکتورسازی، پمپیران و... را به تبریز می‌آوریم و در سطح خوبی به عنوان قطب صنعتی مطرح می‌شویم اما به نظر بنده سه پارامتر اصلی عامل رسیدن ما از جایگاه سابق به اینجاست: اول عوامل فرهنگی، دوم عوامل برون بنگاهی و سوم موارد درون بنگاهی است.

در مقوله‌ی فرهنگ، اساساً باید بدانیم که توسعه باید از درون ایجاد شود و خواست عمومی در جامعه برای آن وجود داشته باشد. توسعه به مانند یک نیم خط است که از نقطه‌ای شروع می‌شود و باید ادامه یابد. اگر نتوانیم مسیر این نیم خط را ادامه دهیم، به خطی بسته خواهیم خورد و متوقف خواهیم شد. برای حرکت رو به جلو، باید از درون جامعه درخواست توسعه وجود داشته باشد.

به طور مثال اگر تخم‌مرغ از درون بشکند، یک توسعه‌ی درون‌زا ایجادشده و با زادوولد همراه خواهد بود. اما این تخم‌مرغ اگر از بیرون بشکند این یک نابودی است. اگر توسعه درون‌زا باشد و بستر آماده باشد، به یک حرکت تبدیل می‌شود و همراه با زادوولد بیشتر خواهد بود، اما اگر توسعه وارداتی باشد، این‌گونه نخواهد شد.

اگر مروری بر روند شکل‌گرفته در منطقه داشته باشیم در دوران انقلاب اسلامی و پیش از آن اگر توسعه‌ای شکل‌گرفته، اکثراً وارداتی است و در آن زمان بستر فرهنگی، فنی و مسائل درون بنگاهی و برون بنگاهی آماده نیست. فضای کسب‌وکار فراهم نیست و چشم‌انداز قوی وجود ندارد. البته جا دارد از کسانی که در آن روزها آن کارهای بزرگ را انجام دادند قدردانی کنیم. اما در درون جامعه، ساختارهای مورد نیاز برای ادامه‌ی حرکت توسعه‌ای وجود نداشت. به این خاطر در مقطعی توسعه به وجود می‌آید و در مقطعی دیگر انقلاب می کنیم و بحث‌های خوداتکایی و خودکفایی را نیز به این بحث می‌افزاییم.

اینکه بگوییم باید خوداتکا باشیم مهم است، ولی شاید لازم باشد روزی واردات انجام دهیم و روزی دیگر از امکانات داخلی استفاده کنیم. به طور مثال شما یک تولیدکننده‌ی تلفن همراه هستید، اگر بخواهید یک دیود را وارد کنید، قیمت تمام‌شده‌اش تنها ۲۰ تومان است، اما اگر بخواهید آن را تولید کنید، به عدد بزرگی می‌رسید که به صرفه نیست. اینکه من فناوری تولید دیود را بدانم و اگر روزی مرزها بسته شد و دیودی وارد نشد، بتوانم خودم آن را تولید کنم مهم است، اما اینکه من بر روی خود گوشی تلفن همراه و روی فناوری‌ها و نمونه‌های جدید آن کارکنم، مهم‌تر است. اما اگر رسالت اصلی‌ام را فراموش و تمام توانم را روی تولید دیود و قطعات مشابه صرف کنم، از کار اصلی بازخواهم ماند.

ببینید باید توسعه از درون جامعه خواسته شود. مثلاً امروز ما نمی‌دانیم مزیت صادراتی ما چیست! ما ماشین‌ساز هستیم؟ تراکتورساز هستیم؟ صادرکننده‌ی خشکبار و میوه‌جات هستیم؟ صادرکننده‌ی هندوانه هستیم؟ صادرکننده‌ی مبلمان هستیم؟ کدام یک مزیت صادراتی ماست؟ هر چهار طرف ژاپن با دریا محصور شده است، کی و کجا دیده و شنیده‌اید که ژاپن بخواهد بر روی محصولات دریایی کار کند؟ چون به این نتیجه رسیده است که در این زمینه مزیت رقابتی و ارزش افزوده‌ی کافی ندارد.

در زمینه‌ی توسعه باید ببینیم آیا به صنعت هم چنین نگرشی داشته‌ایم؟ چون متأسفانه ما دلارهای نفتی داریم و دولت‌هایی که در گذشته روی کار بوده‌اند هیچ‌گاه صنعت را به عنوان محور توسعه‌ی کشور ندیده‌اند و به همین دلیل است که ما از درون نمی‌خواهیم به توسعه‌ی صنعتی دست پیدا کنیم. هر وقت فروش نفت رونق یافته، واردات نیز رونق یافته و صادرات و واحدهای تولیدی به فراموشی سپرده شده

است. هر وقت هم کمی مشکلی بوده مانند دوران جنگ، صنعت ما شکوفا شده است. پشتیبانی دوران جنگ توسط صنعت بود و روزانه ۱۰ هزار خمپاره‌ی ۸۱ از تبریز راهی جبهه‌ها می‌شد. در صورتی که آن زمان فناوری ساخت خمپاره را نه می‌دانستیم و نه می‌خواستیم. خیلی از صنایع و صنعتگران بزرگ امروز از آن زمان تجربه‌اندوزی کرده و امروز موفق هستند.

بحث بعدی نقش عوامل برون بنگاهی در این داستان است. در این بحث با فضای کسب‌وکار و اثرات اقتصاد کلان و خردی که در جامعه و صنعت ما تأثیر می‌گذارد، مواجه می‌شویم. سیاست‌گذاری‌های دولت که تأثیری مستقیم در صنعت می‌گذارد و در این اواخر بحث تحریم و حذف یارانه‌های انرژی عواملی است که در بنگاه‌های ما تأثیر منفی گذاشته و روز به‌روز آن‌ها را به سوی زوال می‌کشاند.

علیرغم وجود اصل ۴۴، واحدهای صنعتی بزرگ آذربایجان که برای داشتن آن‌ها ژست می‌گیریم، دولتی نگه داشته شدند و مدیران پروازی آمدند و در اینجا مدیریت کرده و رفتند و چون مدیران پروازی خود را موقتی دیدند، درون بنگاه به توسعه‌ی محصول فکر نکردند و برنامه‌ی بلندمدت تعریف نکردند. برای مثال شرکت ماشین‌سازی تبریز تازه بعد از سال‌ها بر روی تولید ماشین‌های CNC کار می‌کند، در صورتی که اگر ماشین‌سازی تبریز از بخش دولتی خارج می‌شد به موقع این محصولات جدید را تولید می‌کرد و به بازار جهانی متصل می‌شد. روزی می‌بینید مسئولان دولتی از یک منطقه‌ی خاص هستند و مدیرعامل یک شرکت دولتی خاص از همان منطقه است و صنعت خودروسازی یک شبه به کویر کوچ می‌کند! این‌ها عوامل برون بنگاهی قضیه است که دقیقاً در روند توسعه تأثیر می‌گذارد.

بحث سوم عوامل درون بنگاهی است. باید مدیرانی داشته باشیم که با علم روز آشنا بوده و به مدیریت صنعتی، به توسعه محصول اعتقاد داشته باشند. نوآوری و تعریف چشم‌انداز توسعه برای سازمان داشته باشند و با تعیین بازارهای هدف و با افزایش بهره‌وری و استفاده از فناوری روز بتوانند بنگاه اقتصادی تحت مدیریتشان را به تعالی برسانند.

کارایی: از بعد برون بنگاهی می‌توان نداشتن استراتژی توسعه‌ی صنعتی و یا عدم اجرای آن را نیز مورد توجه قرارداد. به نظر شما داشتن نفتی که اشاره کردید و عادت به دلارهای حاصل از فروش آن، ما را از تولید و داشتن استراتژی صنعتی بی‌نیاز کرده است؟ در این ارتباط نداشتن و یا عدم اولویت نفت برای ژاپن، ترکیه ، مالزی و... در حوزه‌ی اقتصاد موثر بوده است؟

سید باقر شریف‌زاده: متأسفانه فضای تنگی برای کار و تولید وجود دارد. از یک طرف تحریم‌ها هستند و از طرف دیگر صنعت محور نیستیم و استراتژی مشخصی برای توسعه‌ی صنعتی کشور وجود ندارد و آینده‌ی روشنی پیش روی تولیدکنندگان نیست. در دولت گذشته، در عرض ۳ ماه ۷۲ بخشنامه‌ی صادراتی ابلاغ شد. به همین دلیل است که در فضای کسب‌وکار از رتبه‌ی ۷۸ به رتبه‌ی ۱۴۰ رسیده‌ایم! و همین‌ها است که باعث می‌شود من مدیر صنعتی، نتوانم چشم‌اندازی برای آینده ترسیم کنم. باز هم می‌گویم باید استراتژی صنعتی کشور تدوین شود و پول نفت در سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی و زیرساخت‌های اساسی مصرف شود و ارتزاق مردم از صنعت و تولید باشد، نه پول مستقیم نفت. در کشور ما به دلیل سهل‌الوصول بودن پول نفت، متأسفانه عکس این کار عمل می‌شود.

داستان ترکیه با مالزی متفاوت است. ما ترکیه را در تراز برزیل می‌بینیم. آن‌ها سمت و سو و برنامه‌ریزی مشخصی برای خود تعریف کردند و طبق این برنامه‌ریزی به جلو حرکت کردند و خیلی هم خوب جلو رفته‌اند. ترکیه‌ای که زمانی فقط منابع مالی‌اش از گردشگری تأمین می‌شد، حالا چشم به صادرات ۵۰۰ میلیارد دلاری در سال ۲۰۲۰ دارد؛ آقای اردوغان به این موضوع اشاره کرده است.

در مالزی و کشورهای شرق آسیا، رشد متوازنی وجود دارد که این ناشی از برنامه‌ریزی نیست و واقعاً نقش ژاپن در این میان غیرقابل چشم‌پوشی است. فلسفه‌ی ژاپن این است فناوری‌های خود را در اختیار همسایه‌هایش قرار می‌دهد تا آن‌ها هم رشد کنند. برای مثال محصولات صوتی و تصویری سونی زمانی فقط در ژاپن تولید می‌شد، مدتی بعد در مالزی، تایلند و سنگاپور هم با تعریف بازار مشترک تولید شد.

آقای «ماهاتیر محمد» زمانی روی هدایای خود به سایر کشورها عدد ۲۰۲۰ را ثبت می‌کرد. معلوم بود که چشم‌انداز سال ۲۰۲۰ برای این کشور تعریف شده است و چون این کشورها نفتی نداشته‌اند و دولت جیب همیشه پر از دلار نداشته است، استراتژی توسعه‌ی صنعتی کشورشان را تعریف و بر اساس آن حرکت کردند.

به نظر من، هر واحد تولیدی یک چاه نفت است. شما کجا را می‌توانید پیدا کنید که ۵۰۰ نفر در آن کار کنند، صادرات و واردات خودش را انجام دهد و به دولت هزینه و زحمتی را تحمیل نکند و مالیات ۲۵ درصدی هم به دولت بدهد!

کارایی: بسیاری اعتقاددارند این مسئله‌ی برون بنگاهی را در منطقه‌ی آذربایجان بسیار خاص‌تر داریم. برای مثال مطرح می‌کنند که بخش خصوصی به دلیل سرمایه‌گذاری‌های اندک دولت، جور او را کشیده است و آنچه آذربایجان را در عرصه‌ی رقابت نگاه داشته است، همت بخش خصوصی است. این برداشت از چه مسائلی نشأت می‌گیرد؟

سید باقر شریف‌زاده: این همان چیزی است که دکتر جبار زاده از آقای روحانی خواسته که به «آذربایجان‌هراسی» پایان داده شود. آذربایجان همیشه در مرز بوده و سابقاً جنگ‌های بین ایران با شوروی و عثمانی از این طریق صورت پذیرفته است. در نتیجه همیشه در دولت‌های قبل و بعد از انقلاب نگرانی وجود داشته است. زمانی جاده‌ی تبریز به جلفا را آسفالت نکرده‌اند که مبادا وقتی شوروی حمله می‌کند به راحتی به مرکز برسد! چون آذربایجان مهد سیاست، مشروطه و انقلاب بوده است، باعث شده دولت در آذربایجان محتاطانه عمل کند.

بخش خصوصی آذربایجان غیرتمند است و تعصب خاصی به سرزمینش دارد. مثلاً بنده به عنوان یک تولیدکننده، علی‌رغم همه‌ی امکاناتی که در تهران دارم، ولی برای خودم افت می‌دانم که به عنوان مدیر یک واحد صنعتی موفق در تهران زندگی کنم. اصلاً غرور ما چنین اجازه‌ای نمی‌دهد. بخش خصوصی همت بزرگی برای توسعه‌ی استان دارد و اگر مسئولان این عرق ملی را با مدیریت بهینه بتوانند به یک سرمایه‌گذاری عظیم تبدیل کنند، حرکت بزرگی در منطقه شکل خواهد گرفت. ببینید در زمان زلزله‌ی سال گذشته، استاندار وقت آقای دکتر بیگی در تهران همایشی برای جذب کمک برای مناطق زلزله‌زده برگزار می‌کند و تمام آذری‌های مقیم دنیا می‌آیند و میلیاردها تومان به مناطق زلزله‌زده کمک می‌کنند. خیلی جالب و لذت‌بخش است که آذری‌های مقیم اتریش می‌آیند و در مناطق زلزله‌زده مدرسه درست می‌کنند.

همچنین در کنار این مسائل ابزار کار در آذربایجان به خوبی فراهم است. وجود دانشگاه‌ها و نیروی کار متخصص و متعهد و نیروهای ماهر کاری، سرمایه‌گذاران را به سرمایه‌گذاری در اینجا راغب می‌کنند.

> **یک بانک بخشی از سرمایه‌اش را که حدوداً ۱۵ درصد است، از محل سپرده‌های قرض‌الحسنه تأمین می‌کند که بانک به این سپرده‌ها هیچ سودی پرداخت نمی‌کند. بخشی دیگر از سرمایه‌اش را از حساب‌های جاری تأمین می‌کند که افراد حقیقی و حقوقی بدون اینکه ریالی سود از بانک بگیرند، نزد بانک‌ها برای ادای دین سپرده‌اند که حدود ۳۰ درصد سرمایه‌ی بانک‌ها نیز از این نوع سپرده‌هاست. حدود ۳۰ درصد دیگر از سرمایه‌ی بانک‌ها هم در قالب ضمانت‌نامه‌های بانکی برای سیستم بازرگانی و صنعتی کشور، تأمین می‌شود.**

کارایی: شاید اگر در داستان معضلات برون بنگاهی یک آمار از واحدهای صنعتی من**طقه گرفته شود، ارتباط با بانک‌ها و تأثیر منفی هدفمندی یارانه‌ها به عنوان مشکلات اصلی مطرح شود. به عنوان رئیس یکی از تشکل‌های صنعتی، تأثیر این عوامل بیرونی بر اقتصاد بنگاه‌های صنعتی را چگونه‌ارزیابی می‌کنید؟**

سید باقر شریف‌زاده: با تأثیر این دو موضوع در وضعیت فعلی صنایع با شما موافق هستم. هدفمند سازی یارانه‌ها تصمیم خوبی است اما راه آن توزیع پول در جامعه نیست. ما مخالف نحوه‌ی اجرای کنونی این قانون هستیم؛ یارانه باید به تولید پرداخت می‌شد. ما در ایران ۳۰ درصد حق بیمه پرداخت می‌کنیم درحالی‌که این رقم در کره جنوبی ۱۵ درصد است که ۵ درصد آن هم توسط دولت یارانه پرداخت می‌شود.

پرداخت یارانه به تولید در کره جنوبی، جنبش کار را در این کشور ایجاد کرد و آحاد جامعه را به کار کردن وادار کرد. در نتیجه، رشد بیکاری در این کشور به نزدیک صفر رسید و نتیجه‌ی اشاعه‌ی فرهنگ کار در جامعه‌ی کره‌ی جنوبی همین شده است که می‌بینیم

ما درست بر عکس این کار را انجام دادیم و یارانه را از درب منازل به مردم پرداخت کردیم! وقتی کارگری به دلایل موجه هم از کار اخراج می‌شود به وی بیمه‌ی بیکاری تعلق می‌گیرد و بعد هم به کارهای صوری می‌پردازد. توزیع یارانه به این صورت عملاً انگیزه‌ی کار را از مردم می‌گیرد و کارکنان را هم در کار خودشان سست می‌کند. در هدفمندی یارانه در این سال‌ها ۷۰۰ میلیارد دلار را از بین بردیم و حالا دولت در مخمصه گیر کرده است که یارانه را از کجا تأمین کند.

در مورد بانک‌ها داستان خیلی متفاوت‌تر است. برای نشان دادن تأثیر این بحث کافی است نحوه‌ی جذب سرمایه‌ی بانک‌ها را باهم مرور کنیم. یک بانک بخشی از سرمایه‌اش را که حدوداً ۱۵ درصد است، از محل سپرده‌های قرض‌الحسنه تأمین می‌کند که بانک به این سپرده‌ها هیچ سودی پرداخت نمی‌کند. بخشی دیگر از سرمایه‌اش را از حساب‌های جاری تأمین می‌کند که افراد حقیقی و حقوقی بدون اینکه ریالی سود از بانک بگیرند، نزد بانک‌ها برای ادای دین سپرده‌اند که حدود ۳۰ درصد سرمایه‌ی بانک‌ها نیز از این نوع سپرده‌هاست. حدود ۳۰ درصد دیگر از سرمایه‌ی بانک‌ها هم در قالب ضمانت‌نامه‌های بانکی برای سیستم بازرگانی و صنعتی کشور، تأمین می‌شود. مثلاً بنده با شرکت نفت قرارداد دارم و بانک (X) پول مرا بلوکه می‌کند و این پول تا انجام تعهدات من به شرکت نفت در اختیار بانک مزبور به رایگان قرار می‌گیرد و بانک از بنده به خاطر این ضمانت، سود هم دریافت می‌کند! حدود بیست درصد دیگر از سپرده‌ها در قالب دستگاه ATM و دستگاه‌های پُز است که بانک‌ها هیچ سودی به این سپرده‌ها پرداخت نمی‌کنند، ولی پول مردم در حساب بانک می‌خوابد. حال درصد ناچیزی از سپرده‌ها می‌ماند که بانک به آن سود پرداخت می‌کند. تمام بانک‌ها این درصد ناچیز را پیراهن عثمان کرده‌اند و به صنایع ما وام را با سود ۲۵ درصدی پرداخت می‌کنند. رانت بانک‌ها از محل سپرده‌های مردم بسیار قابل توجه است. نتیجه‌ی چنین سیستمی این شده است که تمام ساختمان‌های لوکس و گران‌قیمت شهرها متعلق به بانک‌هاست!

بانک‌ها می‌گویند که ما در حال ورشکستگی هستیم. اگر بانکداری سودآور نیست، چرا بانک‌ها و مؤسسات مالی این قدر قارچ وار رشد کرده‌اند؟ پس چرا صنعت و تجارت ما چنین رشدی نداشته است؟ بانک‌هایی که ادعا می‌کنند زیان می‌دهند، کافی است تعدادی از ساختمان‌های لوکس دو نبششان را بفروشند تا همه‌ی زیان شعب استانی و کشوری‌شان را جبران کنند! بهره‌وری سیستم بانکی هم پایین است. فشار بانک‌ها روی صنایع بسیار شکننده است؛ مثلاً بانک از صنعت ریخته‌گری ۳۰ درصد سود می‌گیرد. سیاست‌های غلط دولت، تحریم، تنگی فضای کسب‌وکار باعث زیان دهی صنایع و رشد قارچ‌وار مؤسسات مالی رانت‌خوار شده است.

بانک‌های ایران در راستای تولید نیستند و با این شرایط، نقدینگی لازم برای تولیدکنندگان ۲۰ برابر شده است. ال سی در بانک‌ها گشایش نمی‌شود و بانک‌ها با این شرایط پاتوق رانت برای خود ایجاد کرده‌اند.

بسیار قابل توجه است که یک بانک خصوصی در سال گذشته، ۸۰۰ میلیارد تومان سود خالص داشته است. درحالی‌که سود خالص شرکت ذوب‌آهن ۳۰۰ میلیارد تومان بوده است؛ فکر می‌کنید سود شرکت تراکتورسازی چقدر است؟

کارایی: یکی از دیگر عوامل موثر در وضعیت فعلی صنعت، تحریم و محدودیت‌های حاصل از آن بوده است، عاملی برون بنگاهی. با توجه به توافق‌نامه‌های صورت گرفته، چشم‌انداز پیش رو احتمالا کاهش روند تحریم‌ها خواهد بود. با این روند چه اتفاقی برای صنعت کشور و منطقه خواهد افتاد؟

سید باقر شریف‌زاده: واقعاً در ۱۰ سال گذشته مقاومتی که ملت ایران کرد، قابل‌ستایش است و حالا دنیا این حق ما را به رسمیت شناخت. طبیعتاً محدودیت‌هایی که تا امروز داشتیم کمتر خواهد شد و اگر تجارب دوران جنگ و تحریم را با برنامه‌ریزی درست به یک فرصت خوب تبدیل کنیم، فوق‌العاده خواهد بود.

توسعه باید درون‌زا باشد و اگر توسعه‌ی برون‌زا به کمک آن بیاید، یک جهش توسعه‌ای در کشور صورت خواهد گرفت. برای نمونه، مالزی مطرح است که با خواست ملی و فناوری ژاپن به توسعه‌ی مضاعفی دست یافت والان صاحب شرکت خودروسازی بزرگ پروتون است.

حضور دولت تدبیر و امید و آقای دکتر جبارزاده که سابقه ۱۶ سال نمایندگی مجلس را دارند و با نیروها و مسائل استان به خوبی آشنا هستند، امیدوار کننده است. بایستی یک اتاق فکر تشکیل شود، دولت و استاندار محترم از شعارهای روزنامه‌ای پرهیز کند. باید استاندار محترم به اتاق فکر قدرت بدهد و تعامل دولت با دنیا بیشتر شود.

کارایی: یکی از مشکلات در حوزه‌ی درون بنگاهی که به دغدغه‌ی مدیران واحدهای صنعتی تبدیل‌شده، نیروی کار متخصص است. جایگاه ارتباطی صنعت و دانشگاه به شکل بهینه نیست. بسیاری از تولیدکننده‌ها با جذب نیرو در حوزه‌های مختلف دچار مشکل هستند. مشکل از کجاست، دانشگاه محل مناسبی برای تربیت و آموزش نیست یا اینکه...؟

سید باقر شریف‌زاده: متأسفانه دانشگاه‌های ما عمدتاً بر روی مدرک‌گرایی متمرکزشده‌اند و دانشگاه‌ها قارچ‌وار توسعه‌یافته‌اند که این توسعه‌ی بی‌رویه دانشگاه‌ها انتظارات قشر تحصیل‌کرده را بالا برده است. الآن نوع کاری که قشر تحصیل‌کرده‌ی

دانشگاهی انتظار دارند، در جامعه وجود ندارد و در نتیجه بیکاری قشر تحصیل‌کرده بیشتر از سایر اقشار است.

دانشجویان همزمان با دانشگاه باید وارد صنعت شوند و دانسته‌های خود را محک بزنند. معضلی که به وجود آمده این است که حتی اساتید دانشگاه‌ها هم با صنعت ارتباطی ندارند و در حد تنوری مباحث را به دانشجویان تدریس می‌کنند. در صورتی که در رشته‌های پزشکی این‌طور نیست و آن‌ها از سال سوم وارد محیط کاری بیمارستان می‌شوند. امروز نیازهای آموزشی صنعت از دانشگاه تأمین نمی‌شود و دانشجوی متعهدی که بیاید و در داخل واحدهای صنعتی به عنوان یک مهندس به کار تیمی داخل شود و بتواند مفید باشد خیلی نادر است. یکی از معضلات ما این است که در دانشجویان گرایش‌های کارآفرینی و مدیریتی وجود ندارد. حتماً باید در جدول دروس دانشجویان، چهار واحد درس کارآفرینی و مدیریتی وجود داشته باشد.

نقیصه‌ی دیگری که در دانشگاه‌های ما وجود دارد این است که آن‌ها صرفاً دانشگاهی فکر می‌کنند. در ژاپن مدیران واحدهای صنعتی پس از بازنشستگی وارد دانشگاه‌ها می‌شوند و تجربیات خود را در قالب طرح‌های متعدد به دانشجویان منتقل می‌کنند. همچنین اساتید دانشگاه‌های ژاپن ملزم به حضور ۱۰ ساعت در هر هفته در واحدهای صنعتی‌هستند.

باید فکری به حال دانشجویان بکنیم وگرنه این موضوع در آینده به معضلی بزرگ تبدیل خواهد شد. باید انتظارات پشت‌میزنشینی دانشجویان به انگیزه‌های کارآفرینی تبدیل شوند. خوشبختانه توافقاتی بین ما و دانشگاه آزاد تبریز انجام شده است، ولی کافی‌نیست.

شاید بخشی از این مشکلات ارتباط صنعت و دانشگاه هم این است که در تولید ما سود کافی نیست و اگر بخواهیم دانشجویان را به کار راغب کنیم باید سود را در شهرک‌های صنعتی داشته باشیم نه در بازار امیر (بازار طلافروشان) تبریز. در این صورت بعید می‌دانم یک مهندس به کار خرید و فروش بپردازد و در این صورت میلیون‌ها دلار سرمایه از طاقچه‌های منازل به صنعت وارد می‌شود.

کارایی: در پایان اگر نکته‌ای قابل طرح مانده و برای جمع‌بندی گفتگو مدنظر است،بفرمایید؟

سید باقر شریف‌زاده: به اصل ۴۴ قانون اساسی باید توجه ویژه‌ای شود. دولت باید پول نفت را در کارهای زیربنایی هزینه کند و استراتژی توسعه‌ی صنعتی تدوین شود. تنگ‌نظری‌ها را باید برچید؛ برخی تابوها باید برداشته شود و هیچ ایرادی ندارد که یک مدیر با هواپیما و ماشین لوکس تردد کند. به کسانی که صاحب فکر هستند میدان داده شود و فضای کسب‌وکار با عمل به توصیه‌های کارشناسان و توصیه‌های اتاق فکری که تشکیل خواهد شد، بازتر شود.

توسعه با افراد کاردان و حضور بخش خصوصی اتفاق خواهد افتاد. تا زمانی که از دلارهای نفتی دست برنداشته‌ایم، تا به صنعت و تولید بها نداده‌ایم رشد نخواهیم کرد. اگر بخواهیم و در مسیر درست تلاش کنیم، فقر از این کشور ریشه‌کن می‌شود. در این صورت دین مردم هم پا برجا خواهد ماند. اگر معاش باشد، معاد هم خواهد بود. ما باید ارزش را به «کار محوری» بدهیم نه «ساعت محوری». بنگاه‌های صنعتی را توسعه بدهیم و بنگاه‌های دولتی را کوچک کنیم. بنگاه‌های دولتی هستند که بیش‌ترین بدهی را به بانک‌ها دارند.

اینجا اقتصـــــــاد آزاد اســت!

پس از جنگ جهانی دوم کشورهای زیادی به استقلال رسیدند، این کشورها در صدد برآمدند تا آثار عقب‌ماندگی را از بین ببرند. در این راستا، رسیدن به استقلال اقتصادی- صنعتی را یکی از مهم‌ترین عوامل پیشرفت دانسته و بدین جهت در پی یافتن نظریه‌ها و راهبردهایی بودند که هر چه سریع‌تر آثار عقب‌ماندگی را زدوده و صاحب صنعت شوند. چندین نظریه و استراتژی جهت توسعه‌ی صنعتی ارائه شدند، از جمله‌ی آن‌ها، استراتژی تشویق یا توسعه‌ی صادرات بود که پس از سرخوردگی کشورهای در حال توسعه از سیاست جایگزینی واردات، به عنوان سیاستی که می‌تواند توسعه‌ی اقتصادی را به ارمغان بیاورد، توسط مؤسساتی نظیر سازمان توسعه‌ی صنعتی ملل متحد (یونیدو) پیشنهاد و تشویق می‌شد. نکته‌ی مهم قابل‌ذکر این است که، همان طور که در قلب سیاست جایگزینی واردات، حمایت از صنایع نوزاد بود، در قلب سیاست توسعه‌ی صادرات بحث ایجاد مناطق آزاد تولیدی و تجاری مطرح بود و ادعا می‌شد اگر چنین مناطقی ایجاد شود در بسیاری از شرکت‌های خارجی انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری در این مناطق ایجاد خواهد شد که به تبع آن، فناوری جدید، اشتغال جدید و توان صادرات و ارز از آن حاصل خواهد گردید که توسعه‌ی صنعتی کشور را به دنبال خواهد داشت. لذا مناطق آزاد تجاری مورد توجه قرار گرفتند.

مناطق آزاد تجاری، صنعتی

چندین تعریف برای مناطق آزاد تجاری وجود دارد که در آن‌ها برای معرفی مناطق آزاد از واژه‌هایی همچون منطقه‌ی آزاد پردازش صادرات، منطقه‌ی تجارت خارجی و سایر واژه‌ها استفاده می‌شود.

مناطق آزاد تجاری، طبق تعریف سازمان توسعه صنعتی ملل متحد (یونیدو)، به عنوان محرکه‌ای در جهت تشویق صادرات صنعتی تلقی می‌شود. با این که تعریف جامعی برای مناطق آزاد وجود ندارد، اما به نظر می‌رسد که تعریف بانک جهانی تعریف کامل‌تری باشد:

«منطقه‌ی آزاد تجاری، قلمروی معینی است که غالبا در محدوده‌ی داخل یک بندر یا در مجاورت آن قرار گرفته و در آن تجارت آزاد با سایر نقاط جهان مجاز شناخته شده است. چنانچه کالاها را می‌توان بدون پرداخت حقوق و عوارض گمرکی از این مناطق صادر کرد یا به این مناطق وارد نمود و آنها را برای مدتی در انبار ذخیره و در صورت لزوم بسته‌بندی و مجددا صادر کرد. کالاهایی که از منطقه‌ی آزاد تجاری به کشور میزبان وارد می‌شوند، حقوق و عوارض گمرکی مقرر را می‌پردازند. مناطق پردازش صادرات علاوه بر تسهیلات فوق، ابنیه و خدمات مورد نیاز جهت تولید، تبدیل مواد خام و کالاهای واسطه‌ای وارداتی به محصولات نهایی را به هدف صدور آنها و برخی اوقات جهت فروش در بازار داخلی، به شرط پرداخت حقوق و عوارض گمرکی معمول فراهم می‌نمایند. از این جهت منطقه‌ی آزاد پردازش صادرات ناحیه‌ی صنعتی ویژه‌ای است که تولیدات آن جهت‌گیری صادراتی دارند. تسهیلات این مناطق جهت جلب سرمایه‌گذاران خارجی و تسهیل استقرار آنهاست و معمولا با مشوق‌های دیگری نیز همراه است.»

مرکز شرکت‌های فراملیتی سازمان ملل متحد نیز ۲۳ اصطلاح را برای منطقه‌ی آزاد فهرست کرده است که در زیر به این اصطلاحات اشاره می‌شود:

منطقه‌ی گمرکی: به مکان محصور و یا حفاظت‌شده‌ای گفته می‌شود که در آن کالاها برای انجام تشریفات گمرکی وارد و نگهداری می‌شوند.

منطقه‌ی آزاد گمرکی: به منطقه‌ی محصورشده‌ای اطلاق می‌شود که کالاها بدون اخذ هرگونه حقوق و عوارض گمرکی، می‌توانند به آن منطقه وارد شوند.

منطقه‌ی پردازش صادرات معاف از گمرک: به منطقه‌ی محصوری اطلاق می‌گردد که کالاها به منظور صادرات، فرآیندهای تکمیلی را طی می‌کنند. در این منطقه مواد و ماشین‌آلات وارداتی از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی معاف می‌باشند.

منطقه‌ی آزاد صادراتی: این اصطلاح در سال ۱۹۷۵ در ایرلند به کار رفت و «یونیدو» نیز در سال ۱۹۷۶ همین مفهوم را به کاربرد. در این منطقه علاوه بر عملکرد تجاری، به جنبه‌ی تولیدی نیز توجه می‌شود.

منطقه‌ی آزاد پردازش صادرات: این اصطلاح در سال ۱۹۷۶ توسط «یونیدو» و در سال ۱۹۸۳ توسط «آنکتاد» به کار گرفته شد. این منطقه بر صادرات تاکید دارد.

منطقه‌ی پردازش صادرات: این اصطلاح در سال ۱۹۷۷ توسط دولت فیلیپین به کار گرفته شد. سپس دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۷۷، سازمان بهره‌وری آسیا در سال ۱۹۷۷، اتحادیه‌ی جهانی مناطق پردازش صادرات در سال ۱۹۷۸، سازمان توسعه‌ی صنعتی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۸، بانک جهانی در سال ۱۹۷۸، مجله‌ی اکونومیست در سال ۱۹۷۹، مالزی در سال ۱۹۸۰، پاکستان در سال ۱۹۸۰، سنگاپور در سال ۱۹۸۲، مرکز بررسی شرکت‌های فراملیتی ملل متحد در سال ۱۹۸۲ و سازمان بین‌المللی کار در سال ۱۹۸۲ اصطلاح فوق را به کار گرفتند.

در حال حاضر، این اصطلاح جنبه‌ی بین‌المللی پیداکرده و زبان مشترک بین‌المللی برای تفهیم معنی واقعی منطقه‌ی آزاد است. در این مفهوم، ورود و خروج سرمایه‌ی خارجی به منطقه‌ی آزاد است، معافیت‌های حقوق و عوارض گمرکی رایج است، ورود و خروج نیروی کار متخصص به آسانی صورت می‌گیرد و بالأخره تولید، صادرات و ارزآوری مورد تاکید است.

منطقه‌ی تجارت خارجی: تشریفات اداری و بوروکراسی در حداقل است. منطقه‌ی پردازش صادرات آزاد این مفهوم در سال ۱۹۸۴ توسط سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه به کار رفت و مترادف با مفهوم منطقه‌ی پردازش صادرات است.

منطقه‌ی صادرات آزاد: این مفهوم توسط کره جنوبی در سال ۱۹۸۳ به کار رفت و استراتژی توسعه صادرات، زیربنای چنین مفهومی بوده است که در حال حاضر مترادف با منطقه‌ی پردازش صادرات است.

منطقه‌ی تولید آزاد: این اصطلاح تاکید بر تولید در منطقه‌ی آزاد در برابر تجارت با برخورداری از برخی معافیت‌ها دارد و توسط انستیتو استارنبرگ در سال ۱۹۷۷ به کار گرفته شد.

منطقه‌ی تجاری آزاد: این اصطلاح سنتی از قرن نوزدهم در مورد منطقه‌ی آزاد به کار گرفته شد. در این مفهوم، تولید در منطقه جایی ندارد و تاکید اصلی بر تجارت بدون حقوق و عوارض گمرکی است. دفتر بین‌المللی کار نیز در سال ۱۹۸۲ این اصطلاح را به کاربرد که بعداً با اصطلاح «منطقه‌ی پردازش صادرات» جانشین گردید.

منطقه‌ی آزاد: این مفهوم که در ایران نیز رواج دارد، مترادف با «منطقه‌ی پردازش صادرات» است. آنکتاد در سال ۱۹۷۳، این اصطلاح که دیدگاه تجارت و گسترش بازرگانی خارجی بر آن غلبه دارد توسط مؤلفان جداگانه‌ای پیش از دهه‌ی ۷۰ به کار می‌رفت و دولت هندوستان در سال ۱۹۸۳ آن را به کاربرد؛ لیکن در حال حاضر این اصطلاح، عبارت منسوخ‌شده‌ای است.

منطقه‌ی آزاد اقتصادی: این اصطلاح توسط نویسنده‌ای به نام «گروبل» در سال ۱۹۸۲ به کار رفت و تاکید اصلی آن بر انجام آزاد فعالیت‌های اقتصادی در منطقه‌ی محصورشده‌ای از کشور است که در آن ضمن آن که معافیت‌های رایج گمرکی و مالیاتی رواج دارد، توسعه‌ی بین‌المللی ایالات‌متحده در سال ۱۹۸۲ و امارات متحده‌ی عربی در سال ۱۹۸۳ آن را به کار گرفتند. اخیراً چین نیز این اصطلاح را به کار گرفته است.

منطقه‌ی پردازش صادرات صنعتی: این اصطلاح توسط مؤلفین انفرادی به کار گرفته شد و تاکید آن بر گسترش صادرات صنعتی در منطقه‌ای محصورشده و برخوردار از معافیت‌ها است.

منطقه‌ی آزاد صنعتی: این اصطلاح در سال‌های قبل از دهه‌ی ۷۰ توسط ایرلندی‌ها به کار رفت، در سال ۱۹۷۱ یونیدو آن را به کاربرد، دولت لیبریا نیز از این اصطلاح استفاده کرده است. در این منطقه، تولید صنعتی همراه با برخورداری از سایر امتیازات سنتی مورد تاکید است.

منطقه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌گذاری: این اصطلاح توسط سریلانکا در سال ۱۹۸۱ به کار گرفته شد. در این منطقه، جذب سرمایه‌ی خارجی برای انواع فعالیت‌های اقتصادی و سعی در تحصیل ارز مورد تاکید است.

منطقه‌ی بنگاهی مشترک: این اصطلاح بر آن تاکید دارد که در منطقه‌ی مورد نظر، سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در هم آمیزد و به صورت مشترک صورت گیرد. در این منطقه، ارزآوری و جذب فناوری و مدیریت علمی مورد تاکید است.

ماکیولادورا: اصطلاح خاصی که در ادبیات منطقه‌ی آزاد عیناً از دولت مکزیک گرفته‌شده و توسط این دولت در سال‌های اولیه‌ی دهه‌ی ۷۰ به‌کاررفته است. این اصطلاح مترادف با منطقه‌ی پردازش صادرات است.

منطقه‌ی ممتاز صادراتی: این اصطلاح توسط نویسندگان منفرد به‌کاررفته است و بر مبنای آن، توجه به صادرات کالا و خدمات از اهداف عمده‌ی منطقه است؛ ضمن آن که مزایای گمرکی و سایر معافیت‌ها در آن ملحوظ می‌شود.

منطقه‌ی اقتصادی ویژه: این اصطلاح توسط دولت چین در سال ۱۹۷۹ به کار رفت و بیشتر مبین سیاست رفع محدودیت‌ها و موانع اداری رایج در کشور در این منطقه است. این اصطلاح مترادف با منطقه‌ی پردازش صادرات است و جذب سرمایه‌ی خارجی به منظور متحول ساختن کل اقتصاد ملی و منطقه‌ای در محدوده‌ای وسیع و با کاربری‌های متنوع از اهداف عمده‌ی آن است.

منطقه‌ی تجاری بدون گمرک: این اصطلاح که بیانگر مفهوم سنتی منطقه‌ی آزاد است توسط برخی از مؤلفان به‌کاررفته و دیدگاه توسعه‌ی بازرگانی خارجی با استفاده از معافیت‌ها بر آن حاکمیت دارد.

منطقه‌ی آزاد مالیاتی: این اصطلاح، بیشتر مبین تسهیلات مالیاتی است که در منطقه‌ی آزاد اعمال می‌شود و مؤلفان منفرد آن را به کار گرفته‌اند.

منطقه‌ی کارفرمای مشترک: این اصطلاح بر سرمایه‌گذاری مشترک داخلی و خارجی و جذب دانش فنی و مدیریت تاکید دارد.

مبانی نظری تجارت آزاد و اهداف شکل‌گیری مناطق آزاد

اقتصاددانان کلاسیک مانند آدام اسمیت معتقد بودند که تجارت آزاد بین‌المللی نیز رفاه جهان را حداکثر می‌کند. اسمیت معتقد بود اگر هر کشور در تولید کالایی که در آن کارایی بیشتری دارد، تخصص یابد و مازاد کالای تولیدی خود را با کالایی که در تولید آن کارایی ندارد، مبادله کند، تولید کل هر دو کالا در جهان افزایش خواهد یافت. این اضافه تولید را کشورهای طرف تجارت بین یکدیگر تقسیم می‌کنند. این در واقع تعمیم منافع حاصل از تقسیم کار (و مبادله) در سطح مناسبات بین‌المللی است. چنانچه دولت دخالت نمی‌کرد یا اقتصاد آزاد بود و همچنین تجارت بین‌الملل نیز آزاد می‌بود، منافع حاصل از تجارت به حداکثر می‌رسید. لذا به نظر می‌رسد که وضع محدودیت‌ها در برابر جریان آزاد کالاها و خدمات و عوامل تولید بین کشورها، با این هدف مغایر است. ولی در عمل همه کشورهای جهان محدودیت‌هایی را بر جریان تجارت بین‌الملل اعمال می‌کنند. این محدودیت‌ها همواره بر اساس رفاه ملی توجیه می‌شوند. در واقع این محدودیت‌ها برای حمایت از صنایع و کارگرانی که از واردات صدمه می‌بینند، وضع می‌شود.

از بحث کلاسیک‌ها این‌طور به نظر می‌رسد که تجارت آزاد از خودکفایی اقتصادی برای هر کشور و بنابراین برای جهان بهتر است. با این حال تجارت آزاد شرط لازم برای حداکثر کردن رفاه جهان است، اما شرط کافی نیست. چرا که توزیع درآمد میان مردم و نیز کشورها مهم است و باید در نظر

گرفته شود.

به طور کلی دو دیدگاه و نظریه درباره‌ی تجارت آزاد بین‌المللی وجود دارد: دیدگاه بین‌المللی و دیدگاه منطقه‌ای.

دیدگاه بین‌المللی به اجلاس‌های بین‌المللی تحت نظارت موافقت‌نامه‌ی عمومی تعرفه و تجارت (گات) توجه دارد و از طریق انجام مذاکرات بین‌المللی از قبیل مذاکرات دور توکیو و دور اوروگوئه در صدد کاهش عوارض گمرکی و از بین بردن سایر موانع تجاری در جهت تحقق تجارت آزاد در جهان است.

دیدگاه منطقه‌ای به توافق میان کشورها تاکید داشته و هدف آن نیز آزادی تجارت میان کشورهای منطقه با حفظ موانع گمرکی برای سایر کشورهای جهان است. این دیدگاه در چارچوب اجتماع کشورها تحت عنوان، ۱. اتحادیه‌ی تجارت ترجیحی ۲. منطقه‌ی آزاد تجاری ۳. اتحادیه‌ی گمرکی ۴. بازار مشترک ۵. اتحادیه‌ی اقتصادی، تحقق پیدا می‌کند.

اهمیت مناطق آزاد تجاری

ایجاد یک منطقه‌ی آزاد، در صورت موفقیت می‌تواند امتیازاتی را برای اقتصادهای بسته و ناکارا داشته باشد. برخی از این امتیازات عبارت‌اند از:

- جذب سرمایه‌ی خارجی به ویژه در بخش‌های مولد.
- جذب و انتقال فناوری به درون اقتصاد کشور.
- ایجاد فرصت‌های اشتغال در داخل کشور.
- افزایش تولید و ارزش افزوده‌ی بخش‌های اقتصادی به ویژه بخش صنعت.
- کمک به کشور برای ورود به بازارهای جهانی و آشنایی با تجارت خارجی و گسترش و متنوع ساختن صادرات.
- افزایش کارایی اقتصادی و تربیت نیروی انسانی ماهر.
- افزایش درآمد کشور ناشی از فعالیت‌های خدماتی (حمل‌ونقل، بارگیری و تخلیه، بانکداری، بیمه‌گری و گردشگری).
- کمک به ورود کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای با شرایط و قیمت مناسب‌تر.

در یک منطقه یا بندر آزاد، کلیه فعالیت‌های مزبور را می‌توان با همکاری دولت و بخش خصوصی و یا جذب سرمایه‌داران خارجی و داخلی انجام داد؛ اما باید خاطرنشان ساخت که در کارهای زیربنایی معمولاً بخش خصوصی رغبتی از خود نشان نمی‌دهد. بنابراین تأمین آب و برق و ایجاد شبکه‌ی توزیع آن، فاضلاب، فرودگاه، ترمینال، جاده‌های آسفالت، ایجاد بندرگاه مجهز، تأسیس شبکه‌های مخابراتی پیشرفته و ... باید توسط خود دولت صورت گیرند.

نمونه‌های مناطق آزاد تجاری

قدیمی‌ترین بندر آزاد جهان، که به طور مشخص برای افزایش حجم دادوستد پایه‌گذاری شد، بندر آزاد رومی‌ها واقع در جزیره‌ی دلاس در دریای اژه بود، که باهدف افزایش حجم مبادلات تجاری بین مصر، یونان، سوریه، شمال آفریقا، آسیا و رم تأسیس شده بود و در آن همه‌ی داد و ستدها بدون دریافت حقوق گمرکی انجام می‌شد. پس از آن می‌توان به بندرهایی چون جنوا، ونیز و جبل‌الطارق اشاره کرد که وظایفی مشابه بنادر آزاد دلاس داشتند. با این وجود، منطقه‌ی آزاد هامبورگ که در سال ۱۸۸۸ تأسیس شد، پیشگام حقیقی مناطق آزاد محسوب می‌شود. به این منطقه برای تولید، مشروط بر آن که با صنایع داخلی به رقابت برنخیزد، تسهیلات خاصی اعطا شد.

موفقیت چشمگیر بندر آزاد هامبورگ، ایجاد مناطق آزاد دیگر را به ویژه در اروپا باعث شد. کپنهاک در سال ۱۸۹۴، دانزیگ (لهستان) در سال ۱۸۹۹ و بندرهای مالمو، هانگو، فیدم و تریست در اروپا، سنگاپور، هنگ‌کنگ و ماکائو در آسیا در زمره‌ی بنادر آزادی بودند که به تدریج تا قبل از جنگ جهانی دوم ایجاد شدند. در ایالات متحده‌ی آمریکا، تا تصویب لایحه‌ی مناطق تجارت در سال ۱۹۳۴، منطقه‌ی تجارت آزاد وجود نداشت. اما تا سال ۱۹۸۲ در این کشور ۶۸ منطقه‌ی آزاد تجاری فعال ایجاد شده بود، البته حجم مبادلات این بنادر و مناطق آزاد، یک درصد از کل حجم تجارت خارجی آمریکا را شامل می‌شد. به طور کلی تفکر حاکم بر مناطق آزاد در قبل از جنگ دوم جهانی در انبارداری، انتقال کالا از یک وسیله‌ی نقلیه به وسیله‌ی نقلیه‌ی دیگر، صدور مجدد کالا و در یک جمع‌بندی کلی در تجارت

خلاصه می‌شد. در ادبیات مناطق آزاد، بعد از جنگ جهانی دوم، منطقه ی آزاد شانون در ایرلند را که در سال ۱۹۵۹ برپا شد به عنوان اولین منطقه‌ی آزاد به مفهوم امروزی آن می‌شناسند. زیرا برای اولین بار جذب سرمایه‌ی خارجی، انتقال فناوری و ایجاد اشتغال از هدف‌های عمده‌ی منطقه‌ی آزاد شانون محسوب می‌شد.

در بین کشورهای آسیایی، هندوستان نخستین کشوری بود که مبادرت به ایجاد منطقه‌ی آزاد تجاری کرد. این کشور در سال ۱۹۶۵ منطقه‌ی آزاد کاندلا را ایجاد نمود و بعداً شش منطقه دیگر را نیز به آن اضافه کرد. دومین کشور آسیایی که در سال ۱۹۶۸ منطقه‌ی آزاد برپا نمود، سنگاپور بود. پس از آن فیلیپین منطقه‌ی باتان را در سال ۱۹۶۹ تأسیس کرد و بعدها شش منطقه‌ی دیگر را نیز به آن اضافه کرد. مالزی در دهه‌ی ۱۹۷۰، ده منطقه‌ی آزاد تأسیس نمود و پس از آن کره‌ی پنجمین کشور آسیایی بود که در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۹۷۰ دو منطقه‌ی ماسان و ایری را تأسیس کرد. تایلند در ۱۹۷۷ نخستین منطقه‌ی آزاد را ایجاد نمود و چین نیز در دهه‌ی ۱۹۸۰ به دنبال ایجاد منطقه‌ی آزاد تجاری رفت. هدف این کشورها از ایجاد مناطق آزاد، افزایش صادرات، ایجاد فرصت‌های شغلی، جلوگیری از تمرکز فعالیت‌ها در شهرهای بزرگ، ارتقای فنّاوری و افزایش ارتباط با اقتصاد جهانی بود.

تفاوت منطقه‌ی ویژه‌ی اقتصادی و آزاد

منطقه‌ی ویژه‌ی اقتصادی عبارت است از محدوده‌ی جغرافیایی مشخص در مبادی ورودی یا در داخل کشور که به منظور پشتیبانی از تولید و هم‌چنین تأمین کالا برای مصارف داخلی کشور و بدون رعایت مقررات صادرات و واردات و مراحل ثبت سفارش و یا محدودیت زمانی برای نگهداری (مدت مقرر در آئین نامه‌ی امور گمرکی) در انبار بنادر و مقررات ارزی تحت شرایطی مطمئن و آسان توسط فروشندگان و تولیدکنندگان خارجی و یا شرکای آن‌ها به این مناطق وارد می‌شوند. واردکنندگان کالا به این مناطق می‌توانند تمام یا قسمتی از کالای خود را در مقابل قبض انبار تفکیکی قابل معامله که توسط مدیریت منطقه صادر می‌شود به دیگران واگذار نماید. در این صورت دارنده‌ی قبض انبار تفکیکی صاحب کالا محسوب می‌شود. مدیریت منطقه مجاز است به درخواست خریداران نسبت به صدور گواهی مبدأ باری کالای خریداری‌شده از منطقه با تأیید گمرک ایران اقدام نماید. بانک‌های کشور مکلف به پذیرش گواهی مبدأ صادره می‌باشند. ورود کالا از منطقه‌ی ویژه به داخل کشور مستلزم رعایت مقررات صادرات و واردات و انجام مراحل ثبت سفارش در وزارت بازرگانی و بانک و ترخیص از گمرک هست. واردات کالا به میزان نسبتی از ارزش افزوده و قطعات داخلی به‌کاررفته در کالاهای تولیدی در یک منطقه‌ی ویژه‌ی اقتصادی به داخل بدون رعایت مقررات مذکور و انجام مراحل ثبت سفارش و گشایش اعتبار بلامانع است.

اقتصـــاد آزاد در ارس

جعفر محرم پور

منطقه‌ی آزاد تجاری- صنعتی ارس در استان آذربایجان شرقی و شمال غرب ایران واقع شده است. این منطقه که در مجاورت سه کشور جمهوری خودمختار نخجوان، ارمنستان و جمهوری آذربایجان قرارگرفته، دارای وسعت ۵۱،۰۰۰ هکتار است. منطقه‌ی آزاد ارس در ۱۳۷ کیلومتری شهر تبریز (که یکی از قطب‌های عمده‌ی دانشگاهی و صنعتی ایران است) قرار داشته و با شهر تهران نیز ۷۶۱ کیلومتر فاصله دارد.

شهر جلفا به عنوان مرکز این ناحیه‌ی صنعتی- تجاری، در زمینه‌ی تجاری و گمرکی دارای پیشینه‌ای صد ساله بوده و مرز مشترک ایران و نخجوان در شهر جلفا به عنوان پرترددترین مرز مسافری ایران، پس از فرودگاه‌های تهران مطرح است.

منطقه‌ی آزاد ارس با مرکزیت جلفا در شمال غرب ایران واقع‌شده و در حاشیه‌ی رود ارس قرار گرفته است. رود ارس، مرز کشور ایران را با کشورهای جمهوری خودمختار نخجوان، ارمنستان و جمهوری آذربایجان تشکیل می‌دهد. این منطقه تجاری- صنعتی در بین دو منطقه‌ی حفاظت‌شده‌ی کیامکی و ارسباران قرار گرفته است.

اراضی این منطقه شامل ۹،۷۰۰ هکتار از اراضی منطقه می‌شد که بر اساس مصوبه ۱۴ آذر ۱۳۸۷، محدوده‌ی این منطقه به ۵۱،۰۰۰ هکتار شامل بخش‌هایی از ۲ شهرستان جلفا و کلیبر افزایش یافت. این محدوده‌ی ابلاغی در بخش متصل، محدوده‌ی اصلی را از ۹،۷۰۰ هکتار به ۲۰،۵۰۰ هکتار افزایش داده است و در ۳ بخش منفصل نیز قسمتی از شهرستان کلیبر به وسعت ۲۴،۰۰۰ هکتار (موسوم به قلی بیگ‌لو) و اراضی اطراف سد خداآفرین به وسعت ۶،۱۰۰ هکتار و محدوده گمرکِ نوردوز (مرز ایران با ارمنستان) به وسعت ۲۴۰ هکتار جمعاً به وسعت ۵۱،۰۰۰ هکتار کل محدوده‌ی منطقه‌ی آزاد ارس را تشکیل می‌دهد.

این منطقه‌ی آزاد تجاری صنعتی از ابتدای فعالیت شش مدیرعامل را به خود دیده است که از «میلانی» تا «عرب باغی» مدیریت این منطقه‌ی خاص اقتصادی را بر عهده داشتند. منطقه‌ای که قرار بود دروازه‌ی ورود منطقه‌ی ما به تجارت جهانی باشد، اما اکنون این‌گونه نیست. منطقه‌ای که در زمان مدیریت «علی جلیلی» بیش‌ترین مطالعات و پژوهش‌ها را به خود دید، اکنون با مشکلات عدیده‌ای در زیرساخت‌ها روبروست. منطقه‌ای که «صادق نجفی» تصویری متفاوت از آن ارائه نمود و فاز بازرگانی و تجاری آن را بیشتر برجسته کرد، اکنون به دست «محسن عرب باغی» سپرده شده است، مدیری که بیش‌ترین ارتباط را با صنعت داشته است. تا همین اواخر نیز یک واحد صنعتی را در بخش خصوصی مدیریت می‌کرد. شاید مهم‌ترین دوران مدیریتی او را همگان در شرکت تراکتورسازی ایران به یاد دارند. بیش‌ترین تولید تراکتور در کشور و توسعه‌ی صادرات آن. او اکنون به جلفا رفته است تا یکی از مناطق آزاد را مدیریت کند. او با حضور در تحریریه‌ی نشریه‌ی کارایی گفتگویی اختصاصی با ما داشت تا از دغدغه‌های خود در شروع مدیریتش بگوید.

مناسب‌ترین نقطه‌ی صادراتی شمال غرب ایران

«عرب باغی» معتقد است، مزیت‌های منطقه‌ی آزاد ارس در حوزه‌های مختلف از جمله تجارت داخلی و خارجی است و موقعیت منطقه‌ی آزاد ارس ایجاب می‌کند که این منطقه در بخش بازرگانی هم فعالیت گسترده‌ای داشته باشد. وی منطقه‌ی آزاد ارس را به دلیل تشریفات کمتر مناسب‌ترین نقطه‌ی صادراتی شمال غرب می‌داند و می‌گوید: «بازار قفقاز بازار بزرگی با جمعیت حدود ۳۰۰ میلیون نفر است و این که چگونه بتوانیم از این موقعیت کم‌نظیر استفاده کنیم، بستگی به برنامه‌ریزی و تفکر ما دارد. در این حوزه باید روابط سیاسی و اقتصادی‌مان را با قفقاز بهبود ببخشیم و بتوانیم درصدی از این بازار بزرگ را جذب کنیم. بازاری که تاکنون کمتر به آن توجه شده است.»

«عرب باغی» با تاکید بر اینکه هر کشوری هم صادرات دارد و هم واردات، می‌گوید: اینکه حاشیه‌سازی می‌شود که ما با واردات مخالف هستیم، این‌گونه نیست و با توجه به قوانین حاکم بر منطقه‌ی آزاد، واردات از این منطقه سهل‌تر است و واردکنندگان با استفاده از این تسهیلات به راحتی اقدام به واردکردن اقلام مورد نیاز خود می‌کنند؛ اما آنچه نباید مغفول بماند، توجه به امر صادرات در کنار داستان واردات است.

گردشگری اولویت اصلی در منطقه‌ی ارس

مدیرعامل منطقه‌ی آزاد ارس دیگر مزیت بسیار مهم این منطقه را صنعت گردشگری دانسته و می‌گوید: «وقتی از منطقه‌ی آزاد ارس نام برده می‌شود، خیلی‌ها تصور می‌کنند که این منطقه فقط محدود به شهر جلفا است در حالی که منطقه‌ی آزاد ارس بخش بزرگی از شمال آذربایجان شرقی را پوشش داده و از مغان تا جلفا تحت پوشش منطقه‌ی آزاد ارس است.»

«عرب باغی» منطقه‌ی آزاد ارس را برای جذب سرمایه در امر گردشگری مناسب دانسته و می‌گوید: «با توجه به طبیعت بکر و مناطق خدادادی این خطه، برنامه‌ریزی برای استفاده از پتانسیل‌های موجود در حال انجام است.» او با تاکید به ایجاد زیرساخت‌های صنعت گردشگری از جمله هتل، مراکز بزرگ خرید و تفریحی در ارس معتقد است: «هم در رابطه با سرمایه‌گذاری در این صنعت و هم در رابطه با جذب گردشگر کارهای زیادی داریم که باید انجام دهیم؛ اما برای جذب گردشگر در حال حاضر اگر اقدامات زیربنایی صورت نگیرد، این حرف‌ها جز شعاری بیش نخواهد بود. در منطقه‌ی آزاد ارس باید امکانات رفاهی، خدماتی و اقامتی مناسب ایجاد شود و امکاناتی در اختیار گردشگران قرار گیرد تا انگیزه‌ی سفر به ارس در مردم بیشتر شود.»

عرب باغی خاطرنشان کرد: «سایر مناطق آزاد ایران در امر گسترش صنعت گردشگری با سرعت بیشتری حرکت کرده‌اند و ما نیز باید سرعت خود را افزایش دهیم تا به جایگاه حقیقی خود دست یابیم.»

صنعتی‌ترین منطقه‌ی آزاد کشور

مدیرعامل سازمان منطقه‌ی آزاد ارس، ارس را صنعتی‌ترین منطقه‌ی آزاد ایران می‌داند و در این ارتباط می‌گوید: «در بخش صنعت هم با توجه به قوانین موجود، امکان حضور و سرمایه‌گذاری آسان در ارس وجود دارد که از جمله‌ی آنها می‌توان به معافیت‌های مالیاتی و گمرکی اشاره کرد. صنایعی در منطقه‌ی آزاد ارس حمایت خواهند شد که کالاهای صادراتی باشند و از تکنولوژی‌های روز جهان برای استفاده در زنجیره‌ی تولید خود استفاده کنند.»

وی افزود: «یک سری زیرساخت‌ها در منطقه وجود دارد اما کافی نیست و باید زیرساخت‌های منطقه‌ی آزاد ارس را برای پاسخگویی به نیاز سرمایه‌گذاران تقویت کنیم. در این ارتباط مهمترین اقدام، تکمیل بزرگراه مرند به جلفاست. تا رفت و آمدها به جلفا ایمن تر و سریع تر شود. روند فعلی پیشرفت پروژه خیلی کند است و این پاسخگوی نیاز ما نخواهد بود؛ بنابراین یکی از اولویت‌های مهم ما پیگیری احداث و تکمیل سریع این بزرگراه است.

وی ادامه داد: «خط راه آهن برای ما خیلی مهم است و خط فعلی منتهی به جلفا قدیمی است و برای منطقه‌ی آزاد ارس قابل سرویس دهی نیست. چرا که قطارهای با سرعت بالا نمی‌توانند در آن تردد کنند.»

«محسن خادم عرب باغی» وجود فرودگاه را از جمله نیازهای اولیه و اساسی یک منطقه‌ی آزاد برشمرده و می‌گوید: «یکی از ارکان ضروری منطقه‌ی آزاد که مورد نیاز است، فرودگاه است و منطقه‌ی آزاد باید بتواند به سرمایه‌گذاران و تجار خود سرویس مناسب ارائه کند. علی‌رغم مسائلی که در مورد فرودگاه گفته شده حتی مطالعات آن هم انجام نشده است. البته قبلا یک فرودگاه کوچک بصورت مقطعی ایجاد شده بود که بیشتر برای پروازهای تفریحی مورد استفاده قرار می‌گرفت. ما باید بتوانیم مسائل مالی فرودگاه را حل کنیم و منابع آن را تامین کنیم. خوشبختانه دانش فنی مورد نیاز در کشورمان هست و می‌توانیم از آن استفاده کنیم. انتظار از همه‌ی مسئولان استانی و کشوری این است که ما را در ایجاد این فرودگاه حمایت کنند و این پروژه بصورت ملی تعریف شود.»

به دنبال سرمایه‌گذار واقعی

مدیرعامل منطقه‌ی آزاد ارس از وجود برخی مشکلات هم در امر سرمایه‌گذاری این منطقه خبر داده و می‌گوید: «ما برای سرمایه‌گذاران واقعی ارزش بسیار زیادی قائلیم. هستند کسانی که به نام کارخانه، انبار ساخته‌اند و زمین را تحویل گرفته و دیگر رویت نشده‌اند. ما به دنبال سرمایه‌گذارانی هستیم که بتوانند تحولی مثبت در منطقه ایجاد کند؛ ضمن اینکه از امکانات منطقه استفاده می کنند در صنعت، اقتصاد و توسعه‌ی منطقه‌ی آزاد ارس گام رو به جلو بردارند. سرمایه‌گذار ارزشمند است و به سرمایه‌گذاران واقعی احترام می گذاریم.»

وی در این رابطه توضیح داد: «انتخاب تکنولوژی و نوع کالایی که می‌خواهد در منطقه‌ی آزاد ارس تولید شود، خیلی مهم است. کسانی بیرون از کشور وارد ارس شده و با تکنولوژی از رده خارج اقدام به تولید محصولات می کنند که این برای ما قابل قبول نیست. صنایع ایجاد شده باید قابلیت صادرات کالاهای خود به بازارهای قفقاز و اروپا را داشته باشند و باید مسائل زیست محیطی منطقه هم در این امر لحاظ شود و نباید صنایعی با استقرار در منطقه‌ی ارس باعث آسیب به زیست‌بوم منطقه‌ی آزاد ارس شوند.»

وی در ادامه به مزیت‌های ترانزیتی ارس نیز اشاره کرد و گفت: «ترانزیت منبع مهم درآمدی برای ماست، اما متاسفانه زیرساخت‌های این صنعت پول‌ساز نیز فراهم نیست و باید در این رابطه نیز کارهای مهمی صورت گیرد.»

آزادی مناطق آزاد از غل و زنجیر سلایقی به نام قانون

این مدیر دولت یازدهم مهم‌ترین رویکرد در توسعه‌ی مناطق را بازبینی در قوانین این مناطق می‌داند و می گوید: «قوانین مناطق آزاد باید بازنگری شود و دستگاه‌های اجرایی به قوانین و ضوابط خاص منطقه‌ی آزاد تمکین کنند. برخی اقدامات و مکاتبات مغایر با قوانین حاکم بر مناطق آزاد ما را آزرده خاطر می کند. لذا باید مفهوم آزاد را در این مناطق نهادینه کنیم، یعنی قوانین دست و پاگیر و آزاردهنده برای سرمایه‌گذار را تغییر دهیم. مسئولان کشور باید نسبت به کارکرد منطقه‌ی آزاد، توجیه شوند.»

خط مونتاژ خودروهای خارجی در ارس

مدیرعامل منطقه‌ی آزاد تجاری صنعتی ارس همچنین در پاسخ به پرسشی در رابطه با مسائل واردات خودروهای خارجی به این منطقه، راه‌اندازی خط مونتاژ خودروهای خارجی در ارس را به عنوان یک آرزو و درعین‌حال یک ضرورت خوانده و می گوید: «با توجه به اینکه خودروهای وارداتی از ارس نفعی برای کشور ندارد، امیدواریم در آینده‌ی نزدیک شاهد راه‌اندازی خط مونتاژ این خودروها در منطقه‌ی آزاد تجاری صنعتی ارس باشیم. چرا که هم موجب اشتغال‌زایی و هم ایجاد ارزش افزوده خواهد شد. برای واردات هیچ محدودیتی نداریم، ولی اگر یکی از شرکت‌های خودروسازی کشور اعلام آمادگی کند و زمینه‌ی احداث خط مونتاژ انواع خودروهای وارداتی را فراهم آورد، آن موقع است که منافع زیادی عاید کشور می‌شود.»

«عرب باغی» در ادامه عدم ارائه‌ی خدمات پس از فروش مناسب برای خودروهای وارداتی در منطقه را ضعف بزرگی خوانده و می‌گوید: «اگر چه شاید امروز خدمات پس از فروش این نوع خودروها زیاد ضروری به چشم نمی‌آید، ولی بعد از چند سال و استهلاک خودروهای وارداتی این امر حیاتی می‌شود.»

وی معتقد است که باید خودروهایی وارد کشور شوند که حداقل پیش از این نمایندگی‌های این خودروها در کشور مستقرشده‌اند و به طور کلی باید مشخص شود که ارائه خدمات پس از فروش این نوع خودروها بر عهده کیست؟

وی شرایط کنونی را صرفاً به نفع تجار خوانده و اذعان می‌دارد: تاکنون هیچ نظارتی بر قیمت‌گذاری و فروش خودروهای خارجی در نمایشگاه‌های خودرو نشده بود، ولی با تدوین ضوابط مشخصی در این خصوص کنترل‌ها را تشدید می کنیم.

رویکرد سیستمی به پدیده انقلاب

دکتر علیرضا بافنده زنده
عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی – واحد تبریز

سی و پنج سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران گذشته است. من و هم سن و سال‌های بعد از من، انقلاب را بیش از آنکه از خود انقلاب بشناسند از حوادث بعد از آن شناختند. جشن‌های سالانه دهه فجر در مدرسه که با شوق بسیارومشارکت دانش‌آموزان در تهیه مقدمات و لوازم آن همراه بود، شرکت در راهپیمائی های پرشور و عاقبت ریشه‌یابی انقلاب با پاس کردن درسی با همین عنوان در دانشگاه، یادآور و تداعی بخش انقلاب برای ما بود. مدت‌ها فکر می‌کردم انقلاب‌ها در یک مدت کوتاه ساخته و پرداخته می‌شوند. شبی، چند ناراضی از حکومت در کافه‌ای تصمیم به انقلاب می‌گیرند و صبح جمعی را با خود همراه کرده، انقلابی را به راه می‌اندازند. شاید قرائت‌های مرسوم از انقلاب که به صورت افراطی آن را تا سرحد تصمیمات فردی کاهش می‌داد و طرح انقلاب را صرفاً به چند نخبه مرتبط می‌ساخت، چنین تصوری را در من ایجاد کرده بود. واقعاً مفهوم و علل انقلاب‌ها چیست؟ نحوه شکل‌گیری یک انقلاب چگونه است؟ انقلاب هر مفهومی که داشته باشد خواه مصداقی از آنومی که کارکردگرایانی نظیر دورکیم آن را مطرح می‌سازند و خواه تغییری ضروری در جهت به گشت اجتماعی، به مانند سندی است که تاریخ پویای ملتی را در خود نهان دارد. حداقل مزیت کالبدشکافی آن، شناخت فرایندهای جاری در جامعه‌ای است که پدیده انقلاب در آن به وقوع پیوسته است.

به نظر می‌رسد بینش¬ها و ایدئولوژی¬های سیاسی گروه¬ها و احزاب از یک طرف و حاکمیت الگوی ذهنی تقلیل گرایانه و تجزیه مدارانه بر علوم به صورت عام و بر علم تاریخ و علوم سیاسی به صورت خاص، مانع از آن شده است تا یک نگرش «همه جانبه» و پویایِ غیرخطی نسبت به پدیده انقلاب اسلامی شکل گیرد. به همین دلیل، وقوع پدیده¬ انقلاب – به عنوان ویژگی کلی یک سیستم اجتماعی که از تعاملات موجود بین متغیرهای متعدد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و ... به وجود آمده است- تا سطح یک علت تقلیل پیداکرده و یا کلاً فارغ از علل ضروری فقط به اراده انسانی محدود گشته است. برخلاف اکثر نظریه هائی که انقلاب‌ها را به صورت مشابه هم فرض کرده سعی در ارائه قوانینی جهانشمول از آن هستند، هر انقلابی منحصربه‌فرد است. بنابراین برای تحلیل آن نیاز به مطالعه بستری هستیم که انقلاب در آن ساخته و پرداخته شده است. در یک تعریف با اغماض می‌توان جامعه را متشکل از تعامل بین سه حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ یا نظام فکری تصور کرد. این سه مؤلفه در تعامل باهم در یک حالت تعادل پویا قرار دارند. بر هم خوردن توازن بین سه مؤلفه به هر دلیلی می‌تواند عوارضی را در پی داشته باشد. یکی از این عوارض می‌تواند انقلاب‌ها باشند. معمولاً بر هم خوردن تعادل توسط دولت‌ها انجام می‌گیرد. مداخله دولت‌ها در نظام‌های اجتماعی به هر دلیلی به صورت بالقوه می‌تواند مقدمات آشفتگی‌ها را فراهم سازد. این مداخلات معمولاً به صورت تقلیل گرایانه تنها بر بخشی از نظام اجتماعی تاکید دارند و تغییر در سایر بخش‌ها را متناسب با حوزه‌های دیگر به فراموشی می‌سپارند. به همین دلیل گاهی اوقات کسانی که انقلاب علیه انها صورت گرفته است به نوعی خود رهبران انقلاب محسوب می‌شوند. چرا که سیاست‌هایشان به گونه حرکت‌های انقلابی به خودشان بر می گرداند. سیاست هائی که توسط دولت‌مردان به نام‌های مختلف انجام می گیرد فرایندی بنام مقاومت در برابر سیاست(policy resistance) را فعال می کند. این فرایند از انحائی ناشی می‌شود که مدیران نظام‌های اجتماعی جوامع را به عنوان سیستم های فیزیکی که اجزاء آن فاقد اراده، احساس، تفکر، خلاقیت، منفعت‌طلبی، دارای حافظه، اینده نگری و ... هستند تصور می کنند. بنابراین انتظار دارند فرمان‌هایشان که در قالب سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی اعمال می‌شود مو به مو اجرا گردد. درحالی‌که سیستم های اجتماعی بر خلاف سیستم های فیزیکی دارای شعور و همبسته با اطلاعات هستند. بنابراین طبیعی است سیاست‌ها بر اساس الگوهای ارزشی، منافع شخص و غیره ارزیابی‌شده و احتمالاً در برابر آن مقاومت شود. رشد اقتصادی غربگرایانه در دهه ۷۰ میلادی در ایران تحت تأثیر افزایش قیمت نفت، بدون توجه به مؤلفه‌های فرهنگی، تضادهای اجتماعی را سبب شد. سیاست هائی که از طرف جامعه، غرب گرایانه و دین ستیزانه تلقی می‌شدند، اعتراض‌ها را در پی داشتند. چنین رشدی وقتی تضادها را افزایش داد که اقتصاد به دلیل رانتی بودن (وابسته منابع طبیعی همچون نفت)، دولت را از مالیات‌های مردم بی‌نیاز می‌کرد در نتیجه حکومت، مطالبات سیاسی و دینی مردم را بر نمی‌تافت و خود را در برابر این مطالبات پاسخگو نمی‌دانست. ساخت قدرت در نظام پهلوی مبتنی بر اقتدار نئوپاتریمونیالی با ویژگی هائی چون شخصی بودن قدرت، سطح پایین نهادمندی سیاسی، انحصار سیاسی، تکیه بر روابط غیررسمی و خانوادگی و وجود شبکه خاصه بخشی و فساد بود. این ساختار از قدرت، شکاف بین نهاد سیاست با اقتصاد مدرن شده از یک طرف و فرهنگ دینی تشیع -که فرهنگی اعتراضی و مقاومت بود- از طرف دیگر را مشهود می‌نمود. فروپاشی نظام سنتی در نتیجه برنامه‌های پرشتاب مدرن سازی، نظم و همبستگی سنتی را از بین برده موجب احساس بی‌هویتی در بخش اعظمی از جامعه شد. انسانی که با رهایی از وابستگی هائی چون روستا و خانواده، دچار تفرد و سرگشتگی شده است برای رهایی از این سرگشتگی رنج‌آور متمایل به ایدئولوژی و رهبران دینی شده و جامعه مستعد بسیج اجتماعی می‌شود. به عبارت دیگر هویت قومی، روستائی(سنتی) خود را از دست داده، در جستجوی هویت گم شده خود آن را در ایدئولوژی دینی و رهبران دینی می‌یابد.

هر چند می‌گویند عصر انقلاب‌ها به پایان رسیده اما انقلاب‌های اخیر خاورمیانه استثنائی بر این قاعده هستند و البته به زعم برخی، موید دیدگاه کارکردگرایان است که آثار سوء انقلاب‌ها را بیش از آثار نیک آن ارزیابی می‌کنند. یکی از تحلیل‌های مربوط به ظهور آن‌ها تأثیرپذیری‌شان از انقلاب اسلامی ایران است. فارغ از صدق یا کذب این ادعا گویی چگونگی بروز و ظهور انقلاب‌های خاورمیانه با برخی فرایندهای تحلیل انقلاب اسلامی شباهت دارد. سیاست‌های مدرنیزاسیون در این کشورها در طول سه دهه رشد اقتصادی را در پی داشت. رشد اقتصادی نیز به نوبه خود در کشورهائی چون تونس و مصر موجب گردید تا نهادهای مدنی مرتبط با اقتصاد همچون انجمن‌های کارفرمایی و کارگری رشد یابند. افزایش درامد سرانه، برخورداری از آموزش و... رشد طبقه متوسط را موجب گردید. در نتیجه مطالبات سیاسی جامعه افزایش یافت اما متناسب با این تغییرات، اصلاحات سیاسی در نهاد حکومت انجام نگرفت. در چنین شرایطی انقلاب طبیعی‌ترین رفتاری است که از جامعه سر می زند. علاوه بر کشورهای خاورمیانه، با تحلیل مشابهی برخی پیش‌بینی می کنند بحران آتی در کشوری چون چین بحران دموکراسی خواهد بود.

توافق هسته‌ای از نگاه اکونومیست

توافق ژنو به مثابه قفل‌گشایی از خاورمیانه

برای بیش از سه دهه ایران و آمریکا دشمنان خونی یکدیگر بوده‌اند. نفرت این دو از یکدیگر همانند نفرت فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، چارچوب ویژه‌ای برای اتحادهای استراتژیک در خاورمیانه فراهم آورده و به ترور و جنگ در این منطقه دامن زده است. قرارداد موقت هسته‌ای نیز اگرچه تا زدودن کامل اثرات این دشمنی سی ساله راه زیادی در پیش دارد، اما روزنه‌ی امیدی است برای داشتن یک خاورمیانه‌ی متفاوت و بهتر. این چشم‌انداز اگرچه بسیار دور از دسترس قرار دارد اما آن قدر جذاب هست که ارزش تلاش کردن و رسیدن داشته باشد.

ایران و شش قدرت جهانی به رهبری آمریکا، بالأخره توانستند روز ۲۴ نوامبر به توافق اولیه دست پیدا کنند. بر مبنای این توافق ایران بایستی بخشی از فعالیت‌های هسته‌ای خود را به تعلیق دربیاورد. در مقابل بخشی از تحریم‌ها علیه ایران از میان برداشته خواهد شد. اما چیزی که بر اهمیت این توافق‌نامه می‌افزاید، چشم‌اندازی است که این توافق‌نامه نوید آن را می‌دهد. اگر ایران به مفاد توافق‌نامه پایبند بماند، و در مقابل گروه ۵+۱ هم به تعهدات خود وفادار بماند، مذاکرات ممکن است اراده و حسن نیت کافی برای رسیدن به یک توافق پایدار و جامع را فراهم آورد. این مساله احتمال همکاری‌های مشترک ایران و آمریکا را افزایش خواهد داد و یا حداقل از بروز جدال و تنش‌های بیشتر در یکی از پرتنش‌ترین مناطق جهان جلوگیری خواهد کرد.

البته رسیدن به چنان مرحله‌ای به زعم بسیاری از سران کشورهای عربی و اسرائیل یک رویاست. آن‌ها غرب را به تکرار اشتباه «نویل چمبرلن» در اعتماد به هیتلر متهم می‌کنند. بر مبنای استدلال‌های این کشورها، ایران در خلال تمام این سال‌ها رفتاری دوگانه در پیش گرفته است. ایران از بشار اسد حمایت می‌کند و اسرائیل را به نابودی تهدید می‌نماید و برای توجیه قدرت خود به تبلیغ علیه آمریکا و معرفی آن به عنوان شیطان بزرگ می‌پردازد. «بنیامین نتانیاهو» نخست‌وزیر تندروی اسرائیل، نیز در اظهارنظر مشابهی این توافق‌نامه را یک توافق‌نامه‌ی سست و ناپایدار می‌نامند و همه جا از این سخن می‌گوید که ایران به آن پایبند نخواهد بود و در مذاکرات نهایی هم شرکت نخواهد کرد. به زعم وی، آمریکا با انجام این توافق‌نامه متحدان خود را فدا کرده و فقط سختگیری‌هایی چون تحریم‌ها و حمله‌ی اسرائیل به تأسیسات نظامی ایران باعث شد تا این کشور به پای میز مذاکره بازگردد و در نتیجه سختگیری‌های بیشتر است که ایران را وارد به صرف‌نظر از برنامه‌ی هسته‌ای خود خواهد کرد.

شاید انجام هر معامله‌ای با ایران یک نوع قمار باشد، اما غرب در بازه‌ی زمانی کوتاه مدت چیزی برای باختن ندارد. در این توافق آنچه وجهه‌ی ایران را حفظ می‌کند، این است که ایران همچنان می‌تواند به غنی‌سازی اورانیوم ادامه دهد، اگرچه سطح این غنی‌سازی نمی‌تواند بیش از ۵ درصد باشد. ایران همچنین با بازدید روزانه از تأسیسات هسته‌ای خود موافقت کرده است. اگر مذاکرات با شکست مواجه شود فاصله‌ی ایران با سطح غنی‌سازی مورد نیاز برای مصارف نظامی نزدیک‌تر از فاصله‌ی امروز آن نخواهد بود درحالی که اگر توافقی صورت نمی‌گرفت، ممکن بود به این سطح بسیار نزدیک باشد.

فشار بر روی ایران همچنان وجود دارد. اگر ایران مفاد این تعهدنامه را نقض نماید، یا در اجرای آن کارشکنی کند، روسیه و چین که اعتبار خود را بر سر این توافق‌نامه گذارده‌اند ممکن است از اعمال تحریم‌های بیشتر علیه ایران حمایت نمایند. «باراک اوباما» نیز همواره می‌گوید که گزینه‌ی نظامی را بر روی میز نگه داشته است. با این وجود پایبندی به توافق‌نامه ماحصل فراوانی برای ایران خواهد داشت. پیشاپیش ۷ میلیارد از محل لغو تحریم‌ها نصیب ایران شده است و ظرف شش ماه آینده ۳۰ میلیارد دلار نیز از قبل کاهش تحریم‌های نفتی برای ایران حاصل خواهد شد که مشوق و محرک بزرگی برای این کشور جهت دستیابی به توافقی بزرگ‌تر و جامع‌تر است.

اکنون زمان امتحان فرا رسیده است. اگر جامعه‌ی بین‌المللی به دنبال آن بود که جدیت ایران را در مذاکرات محک بزند اکنون زمان آن است. اگر واقعاً لحظه‌ای را متصور باشیم که ایران برای تغییر آماده باشد، آن این لحظه است. تابستان امسال، «حسن روحانی» به واسطه‌ی نارضایتی از سیاست‌های محافظه‌کارانه و تندروانه‌ی دوره‌ی «احمدی نژاد» انتخاب شد. این در حالی است که حتی رهبری، مجوز مذاکره با غرب را به روحانی داده است. آقای روحانی در صدد اثبات این نکته است که نفع کشور در ارتباط با جهان است نه در قطع ارتباط با آن. به ثمر رساندن این نکته از جانب تیم آقای روحانی خود یک امتیاز قابل توجه است اما ایران تنها زمانی قادر به جلب امتیازهای بزرگ‌تر خواهد بود که از انزوا خارج شود و رویکردهای عقلانی‌تری را برگزینند.

شانس کوچک، تغییر بزرگ

ایران کشوری بزرگ و پرجمعیت با تاریخی غنی است. این کشور بزرگ‌ترین کشور شیعه محسوب می‌شود. بنابراین دور از دسترس نخواهد بود که با تغییر چهره‌ی ایران، کل خاورمیانه تغییر پیدا کند. اگر ایران روزی به این نتیجه برسد که مناقشه با دنیای خارج در نهایت به دردسرهای داخلی خواهد انجامید، و همسایگان خود را به عنوان فرصت و نه تهدید ارزیابی نماید، چنین برداشتی می‌تواند بیش از هر توافق‌نامه‌ی تسلیحاتی، برای اسرائیل و عربستان سعودی امنیت در پی می‌آورد.

آزمون فوری این گفته و این فرصت، سوریه است. «بشار اسد» بدون حمایت‌های ایران، احتمالاً مدت زمان اندکی نمی‌توانست دوام بیاورد و تا به حال موضع قدرت را ترک کرده بود. ایران منابع فراوانی در سوریه هزینه می‌نماید اما از طرف دیگر این کشور هم از موضع مشابهی با موضع آمریکا، نگران گسترش گروه‌های سنی تندرو در مناطق تحت اشغال مخالفان است. غرب بایستی بپذیرد که ایران هم بایستی بر سر میز مذاکرات ژنو در خصوص سوریه حاضر باشد. اگر یک نفر باشد که بتواند اسد را وادار به واگذاری برخی امتیازات نماید آن آقای روحانی است و اگر اوضاع در سوریه کمی آرام‌تر شود، اوضاع کشورهای همسایه هم بهبود خواهد یافت.

نقش ایران در سایر مناطق خاورمیانه هم می‌تواند سازنده و کلیدی باشد. به عنوان مثال در لبنان، یا در عراق. اگر ایران از نفوذ خود بر روی جمعیت شیعه در عراق استفاده کند، امکان دستیابی صلح افزایش می‌یابد. صرف همکاری ایران در مورد عراق (و نه حتی در بحرین، فلسطین و یمن) می‌تواند خاورمیانه را به محلی باثبات‌تر تبدیل نماید.

درست است که تحقق تمام این‌ها زمان می‌طلبد و پس از ۳۴ سال خصومت، آمریکا و ایران هنوز بایستی در خصوص موارد فراوانی با یکدیگر به توافق برسند. اما نبایستی از خاطر دور داشت که این دو زمانی متحد یکدیگر بوده‌اند و این بر امیدواری‌ها می‌افزاید. عربستان سعودی و اسرائیل با ایرانی که گام بر راه همکاری با غرب نهاده، مشکل‌دارند و بر این اعتقاد هستند که ایده‌ی مذاکره با ایران از بیخ و بن یک توهم خطرناک است. اما توهم در واقع این است که بپنداریم که اعمال تحریم‌های بیشتر یا سخت‌گیری‌های فزون‌تر در مذاکرات می‌توانست به نتایج بهتری نسبت به نتایج کنونی دست یابد. نتیجه‌ی احتمالی این سخت‌گیری‌ها نه کنار گذاشتن کامل برنامه‌ی هسته‌ای توسط ایران، بلکه ناگزیر شدن آمریکا به کنار گذاشتن دیپلماسی و روی آوردن به گزینه‌ی نظامی می‌شد.

حمله‌ی نظامی به ایران تنها می‌توانست اهداف ایران را چند سالی به عقب بیندازد. اگرچه در صورت وقوع چنین چیزی می‌توانست خاورمیانه را برای همیشه دچار تغییر و دگرگونی کند. نتیجه‌ی قمار با ایران اگر چه بر کسی معلوم نیست اما آنچه پیشاپیش آشکارشده این است که توافق از خطرات کاسته، ماحصلش چشمگیر و جایگزین آن که جنگ باشد وخامت بار و فاجعه‌آمیز است.

عربستان سعودی و اسرائیل با ایرانی که گام بر راه همکاری با غرب نهاده، مشکل‌دارند و بر این اعتقاد هستند که ایده‌ی مذاکره با ایران از بیخ و بن یک توهم خطرناک است. اما توهم در واقع این است که بپنداریم که اعمال تحریم‌های بیشتر یا سخت‌گیری‌های فزون‌تر در مذاکرات می‌توانست به نتایج بهتری نسبت به نتایج کنونی دست یابد.

تابستان امسال، «حسن روحانی» به واسطه‌ی نارضایتی از سیاست‌های محافظه‌کارانه و تندروانه‌ی دوره‌ی «احمدی نژاد» انتخاب شد. این در حالی است که حتی رهبری، مجوز مذاکره با غرب را به روحانی داده است. آقای روحانی در صدد اثبات این نکته است که نفع کشور در ارتباط با جهان است نه در قطع ارتباط با آن. به ثمر رساندن این نکته از جانب تیم آقای روحانی خود یک امتیاز قابل توجه است اما ایران تنها زمانی قادر به جلب امتیازهای بزرگ‌تر خواهد بود که از انزوا خارج شود و رویکردهای عقلانی‌تری را برگزینند.

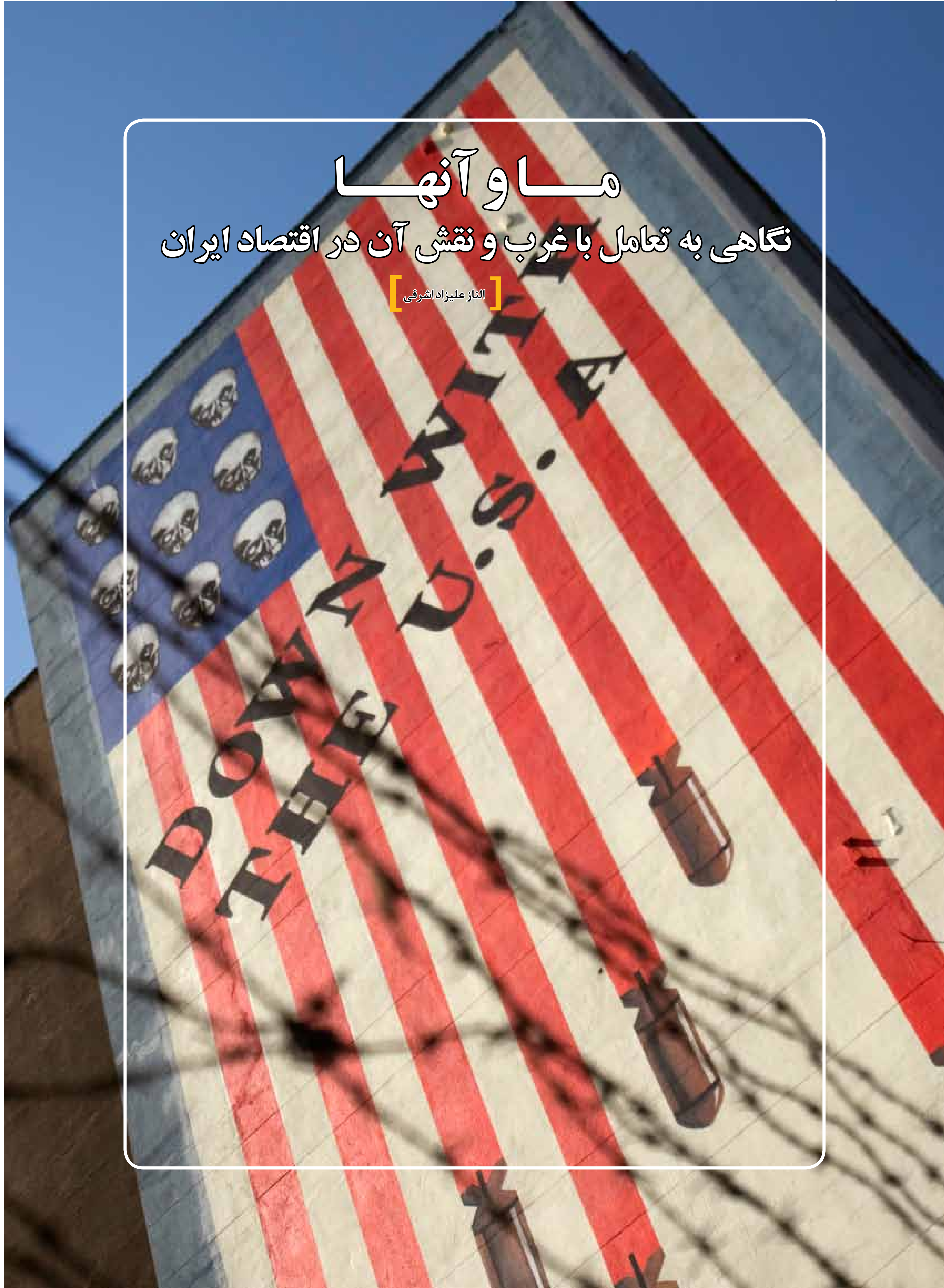

ما و آنها

نگاهی به تعامل با غرب و نقش آن در اقتصاد ایران

الناز علیزاد اشرفی

گفتگوی اختصاصی کارایی با دکتر فرشاد مؤمنی

آینـــــده‌فروشـــی

عملکرد علم گریزانه، قانون گریزانه و برنامه گریزانه اقتصاد ایران را با بحران روبه‌رو کرد

کارایی: قبل از انقلاب ۵۷ ایالات‌متحده‌ی آمریکا در زمینه‌ی برنامه‌ریزی برای نظام اداری و اجرایی کشور و برنامه‌ریزی برای توسعه، نقش بسیار پررنگی ایفا می‌کرد؛ به ویژه در فاصله‌ی بین سال‌های ۱۳۵۷- ۱۳۲۷. به نظر شما وقوع انقلاب و خروج آمریکایی‌ها از صحنه‌ی سیاسی، اقتصادی و برنامه‌ریزی کشور، چه تأثیری بر روی روند اداره‌ی نهادهایی همچون سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی داشته است؟

فرشاد مؤمنی: مساله‌ی برنامه‌ریزی آمریکایی‌ها در ایران صرفاً جنبه‌ی مشاوره‌ای داشته است. ولی واقعیت این است که وقتی که آن مشاوره‌ها صرف‌نظر از هر نوع هدفی که برای آمریکایی‌ها در نظر بگیریم به ساختار نهادی ایران برخورد کرده، تبدیل به یک چیز دیگری شده و آن چیز دیگر هم به گمان من به اندازه‌ای برای آمریکایی‌ها مأیوس‌کننده بوده که اعضای برجسته و ممتاز آن تیم‌های مشاوره‌ای که به ایران آمده بودند، عموماً مأیوس شدند و کار خودشان را رها کردند و رفتند.

بنابراین به گمان من اگر ما تصور بکنیم که همه‌ی آنچه که در ساختار نهادی امر برنامه‌ریزی توسعه در ایران باید دانسته بشود، منحصر به این کانال است، این یک برداشت اشتباه است. آنچه که ما اکنون می‌توانیم بگوییم این است که مداخله‌ی آمریکایی‌ها در ایران یک وجهه‌ی مشاوره‌ی کارشناسی داشته که انصافاً از آثار مکتوبی که از آن‌ها به‌جامانده، چه در گروه اول مشاورین که برداشت‌هایشان از تجربه‌ی تلاش برای برنامه‌پذیرکردن ایران توسط «جورج بالدوین» در قالب کتاب «برنامه‌ریزی و توسعه در ایران» نوشته‌شده و چه در گزارشی که تحت عنوان «گروه هاروارد» به زبان فارسی منتشرشده؛ حکایت از این دارند که کار کارشناسی آن‌ها توانسته بود خیلی دقیق و هوشمندانه واقعیت‌های ایران را ببینند و این واقعیت‌ها را که ما نیز امروزه، بخش بزرگی از آن‌ها را با عنوان موانع توسعه در ایران نام می‌بریم، مکتوب هم کردند.

آنچه که در سطح کارشناسی توسط آن‌ها مطرح‌شده، حتی برای امروز ایران هم قابل استفاده است. لااقل بخش مهمی از آن هنوز هم موضوعیت دارد و آن‌ها توانسته‌اند موانع ریشه‌دار تاریخی امر برنامه‌ریزی در ایران را در مجموع به شکل قابل قبولی شناسایی کنند. اما نکته‌ی دیگر این است که آمریکایی‌ها به شکل غیرمستقیم با این گروه کارشناسان، تأثیرگذاری‌های بسیار جدی در امر عملی جهت‌گیری‌های توسعه در ایران داشته‌اند که متأسفانه این وجه اخیر با وجود اینکه به گمان من نسبت به وجه اول بسیار موثرتر بر سرنوشت ایران بوده، به اندازه‌ی اهمیتی که دارد، مورد توجه نظام کارشناسی، آموزشی و پژوهشی ایران قرار نگرفته است.

من به طور مشخص می‌خواهم درباره‌ی تجربه‌هایی مثل اصلاحات اراضی صحبت کنم. هر کس که کمترین اطلاعی درباره‌ی تحولات اقتصاد سیاسی ایران در قرن بیستم داشته باشد، می‌داند که تجربه‌ی اصلاحات اراضی در واقع یک تمهید آمریکایی بود که دو هدف مشخص را دنبال می‌کرد. اول این بود که پتانسیل‌های آنچه که آن‌ها خطر کمونیسم می‌خواندند را به حداقل برساند و جهت‌گیری دوم آن‌ها هم این بود که از این طریق در واقع نظم انگلیسی پیش از جنگ جهانی دوم را در مقیاس کشورهای در حال توسعه به یک نظم آمریکایی تبدیل کنند. به گمان آن‌ها از طریق این‌گونه تدابیر و تمهیدات تقریباً همه‌ی تلاش‌هایی که کرده‌اند، موفق شده و ارزیابی شخصی من که باید به تفصیل و در جای خودش گفته بشود، حکایت از این دارد که اتفاقاً در این وجه اخیر آمریکایی‌ها در جهت تحقق خواسته‌هایشان در ایران موفقیت چشمگیری هم داشته‌اند.

کارایی: اقتصاد ایران تا چه اندازه متأثر از رابطه با غرب و به ویژه رابطه با آمریکاست؟ مشخصاً به عنوان مثال از سر گیری مجدد روابط دیپلماتیک با ایالات‌متحده‌ی آمریکا چه تأثیری بر روی اقتصاد ایران خواهد داشت؟

فرشاد مؤمنی: ببینید اگر بخواهیم از منظر اقتصاد سیاسی نگاه کنیم، تقریباً در همه‌ی جوامع استبدادزده یک گرایش عمومی به سمت مسئولیت گریزی وجود دارد. واقعیت این است که وقتی که شما با یک افق دید وسیع تر، گذشته‌ی تاریخی ایران را مورد بررسی قرار می‌دهید، متوجه می‌شوید که ما در دوره‌هایی که با خارجی‌ها ارتباط منظم‌تر و فعال و سیستماتیک داشته‌ایم هم اوضاع چندان به سامانی نداشته‌ایم.

البته به طور مشخص از موج اول انقلاب صنعتی یعنی ربع پایانی قرن هجدهم تا امروز، شوک‌هایی که از بیرون توسط قدرت‌های بزرگ به جامعه‌ی ایران وارد شده است، شوک‌های بزرگ‌تری هستند، اما در اصل این ماجرا تفاوتی ایجاد نمی‌کند. زیرا که به گمان من شوک‌های بیرونی در ذات خود اصیل نیستند. آن چیزی که اصالت دارد واقعیت‌های موجود هویتی و اجتماعی ما به معنای وسیع آن است. عوامل بیرونی به انتخاب‌هایی که ما در درون ساختار نهادی خود کرده‌ایم، سرعت می‌بخشند یا آن‌ها را کند می‌کنند.

از این زاویه من معتقدم که ریشه‌های اصلی توسعه و توسعه‌نیافتگی ایران را باید در درون مناسبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خودمان جستجو بکنیم و شخصاً برای عوامل بیرونی نقش درجه‌ی دوم قائل هستم. این یک مساله‌ی عمومی تاریخی در ایران است.

وقتی که به سال‌های اخیر نزدیک می‌شویم این مساله را با وضوح بیشتری در ماجرای تحریم‌ها می‌توانیم مشاهده کنیم. ما حتماً به خاطر داریم که واکنش‌هایی که مدیریت اجرایی کشور در دوره‌ی تشدید تحریم‌ها درباره‌ی نقش تحریم‌ها در اقتصاد ایران مطرح کردند، به گونه‌ای بود که به وضوح آشفتگی فکری آن مجموعه را نشان می‌داد. آن‌ها در ابتدا ادعا می‌کردند که تحریم‌ها همچون یک موهبت آسمانی است و یک فرصت استثنایی تاریخی تلقی می‌شد، اما وقتی که عملاً آثار تخریبی تحریم‌ها نمایان شد، آن‌ها در دولت پیشین ۱۸۰ درجه مسیر ادعاهای خود را تغییر دادند و ناگهان ادعا کردند که کل کاستی‌ها و مشکلات و نارسایی‌هایی که در ایران وجود دارد بازتابی از تحریم‌هاست.

در این اواخر وقتی که در درون هیات حاکمه، درباره‌ی طرز عمل دولت دهم اختلافاتی بروز کرد و آن ائتلاف رانتی در چارچوب افول درآمدهای نفتی متضرر شد، دولت دهم برای تبرئه‌ی خود و فرار از مسئولیت و کتمان و انکار نقش تعیین‌کننده‌ی اشتباهات فاحشی که در زمینه‌ی علم گریزی، قانون گریزی و برنامه گریزی داشت، تلاش کرد که همه‌ی ماجرا را در قاب تحریم‌ها توضیح بدهند.

شخصاً تلاش کرده‌ام که نگاه نظام تصمیم‌گیری و نهادهای نظارتی و عامه‌ی مردم را به سمت واقع‌بینی بیشتر در این زمینه بکشانم و برای اینکه این حرف را مستند کنم، به لایحه‌ی بودجه‌ی سال۱۳۹۱ استناد کردم. در این بحث اصرار بر این بود که حتماً به قانون بودجه استناد نشود. برای اینکه وقتی به قانون بودجه استناد می‌شد، دولتی‌ها می‌توانستند ادعا کنند که این غیر از آن چیزی است که آن‌ها تهیه‌کرده بوده‌اند. من به لایحه‌ی بودجه استناد کردم که به تمامه، دیدگاه و خواسته‌های دولت قبلی را منعکس می‌کرد، در حالی که در آن سند نقش تحریم‌ها صفر در نظر گرفته شده بود، یعنی این لایحه در زمانی تهیه شده بود که آن‌ها بر این باور بودند که تحریم‌ها هیچ نوع اثر منفی بر عملکرد اقتصادی کشور نخواهد گذاشت. براساس مفاد سند مذکور و پیوست‌های آن نشان دادم برای اینکه بین منافع و مصارف در لایحه‌ی بودجه‌ی ۹۱ تعادلی برقرار بشود، دولت یک سری منابع را از محل وام‌گیری داخلی، وام‌گیری خارجی و انتشار اوراق مشارکت پیش‌بینی کرده بودند، وقتی که مجموعه‌ی آن منابع را در نظر می‌گرفتیم، ملاحظه می‌شد که حجم آن منابع که در واقع یک نوع پیش‌خورکردن آینده یا آینده‌فروشی یا گروگان‌گیری دولت بعدی محسوب می‌شد، معادل ۲/۴ برابر سهم نفت در بودجه‌ی عمومی دولت در سال ۱۳۹۱ بود.

> **واکنش‌هایی که مدیریت اجرایی کشور در دوره‌ی تشدید تحریم‌ها درباره‌ی نقش تحریم‌ها در اقتصاد ایران مطرح کردند، به گونه‌ای بود که به وضوح آشفتگی فکری آن مجموعه را نشان می‌داد. آن‌ها در ابتدا ادعا می‌کردند که تحریم‌ها همچون یک موهبت آسمانی است و یک فرصت استثنایی تاریخی تلقی می‌شد، اما وقتی که عملا آثار تخریبی تحریم‌ها نمایان شد آن‌ها در دولت پیشین ۱۸۰ درجه مسیر ادعاهای خود را تغییر دادند و ناگهان ادعا کردند که کل کاستی‌ها و مشکلات و نارسایی‌هایی که در ایران وجود دارد بازتابی از تحریم‌هاست.**

خود این مساله به وضوح نشان می‌دهد که حتی اگر به واقع نقش تحریم‌ها صفر هم می‌بود، عملکرد علم‌گریزانه، قانون‌گریزانه و برنامه‌گریزانه‌ی دولت قبلی به اندازه‌ی کافی اقتصاد ایران را با بحران روبه‌رو کرده بود. من از این سند در این بحث شما اینگونه استفاده می‌کنم که ملاحظه بکنید که عنصر اصلی و تعیین کننده، عوامل داخلی است و عوامل خارجی فقط می‌تواند سرعت حرکت را تحت تاثیر قرار بدهد.

نکته‌ی بعدی در این زمینه این است که اخیرا و حدود دو ماه پیش، مرکز پژوهش‌های مجلس گزارشی منتشر کرده که به گمانم یک سند تاریخی بسیار مهم ارزیابی می‌شود و آن هم در واقع ناظر بر این است که عملکرد اقتصادی دولت جناب آقای خاتمی را با دولت جناب آقای احمدی‌نژاد مقایسه کرده‌اند. در این مقایسه مشخص شده است که در دوره‌ی آقای احمدی‌نژاد برای دستیابی به هر یک واحد رشد اقتصادی معادل ۵۰۰ درصد بیشتر از دوره‌ی آقای خاتمی دلار نفتی هزینه شده است و شما می‌دانید که تشدید تحریم‌ها تقریباً به آخرین ماه‌های مسئولیت ایشان مربوط می‌شد و در بخش اعظم دوره‌ی مدیریت دولت دهم، تحریم‌ها این شدت را نداشته است.

مطالعه‌ی مرکز پژوهش‌های مجلس حاکی از این است که اوضاع اقتصادی کشور بسیار وخیم و نگران‌کننده بوده است. الان هم به نظر من از سمت‌گیری‌های دولت فعلی اینگونه استنباط می‌شود که دولت جدید روی تنش‌زدایی و اصالت دادن به مهار تحریم‌های بیرونی دارد حساب‌های غیرعادی باز می‌کند. من در اینجا هم با اطمینان به شما می‌گویم که اگر حتی فشارهای بیرونی به صفر برسد و حتی اگر فرصت‌هایی که این‌ها ادعا می‌کنند یا کسانی در داخل تصور می‌کنند در اعلا درجه هم در اختیار ایران قرار بگیرد، بخش بزرگی از شرایط بحرانی اقتصاد ایران همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند و دلیل این مساله هم این است که سمت‌گیری‌هایی که تا امروز از دولت احمدی‌نژاد و دولت روحانی مشاهده شده از نظر اصول هنوز تفاوت معنی‌دار و محسوسی در زمینه‌ی نحوه‌ی برخورد با دور باطل رکود تورمی منعکس نمی‌کنند و اگر دولت یازدهم هم برخورد هوشمندانه با اقتضائات و بایسته‌های شرایط بسیار خطیر کنونی اقتصاد سیاسی ایران نکنند، احتمال اینکه بخش بزرگی از مشکلات و تنگناهای اقتصادی ایران حتی در صورت کاهش معنی‌دار فشارهای بیرونی استمرار داشته باشد، از نظر من همچنان جدی است.

کارایی: پس شما به اینکه سیاست اعتدال و گشایش در عرصه‌ی سیاست خارجی، نقش موثری در بهبود وضعیت اقتصادی کشور داشته باشد، چندان خوش‌بین نیستید؟

فرشاد مؤمنی: من حرفم این است که فشارهای بیرونی فقط هزینه‌های مبادله را در ایران اندکی افزایش داده است، اما مساله‌ی اساسی کنونی کشور یعنی دور باطل رکود تورمی، ارتباطی به سیاست خارجی ندارد و محصول سیاست‌های غلط اقتصادی است و الان ما با این دور باطل به طور مشخص روبرو هستیم. مساله‌ی اساسی این است که تئوری، ما را اینگونه راهنمایی **می‌کند که در شرایط رکود** تورمی فقط و فقط از طریق تولیدمحوری و ارتقای سرمایه‌گذاری‌های مولد و افزایش بهنیه‌ی تولید می‌توان از این بحران عبور کرد.

کارایی: شما در شرایطی از تولیدمحوری سخن می گویید که بخش اعظم درآمدهای کشور که از محل فروش نفت تامین می‌گردد به واسطه‌ی تحریم‌ها و مسائل سیاست خارجی عملا غیرقابل دسترس شده است، در چنین شرایطی چه چیزی موتور محرک تولید و رشد می‌تواند باشد؟

فرشاد مؤمنی: اگر تولیدمحوری در دستور کار قرار بگیرد و اعتماد از دست رفته‌ی سرمایه‌گذاران مولد به جهت‌گیری‌های دولت که عموماً در دوره‌ی آقای احمدی‌نژاد در بالاترین سطح به نفع غیرمولدها و به ضرر مولدها سامان پیدا کرده بود، اصلاح و تصحیح بشود، می توان به این مهم دست یافت. این مساله مجموعه‌ای از لوازم را نیاز دارد که من آن‌ها را در قالب یک مثال برایتان نهایی می‌کنم.

ببینید ما مطالعه‌ای انجام داده‌ایم که نشان می‌دهد در بین کشورهای صنعتی و مجموعه‌ی کشورهایی که اصطلاحا از آن‌ها به عنوان اقتصادهای نوظهور یاد می‌شود در یک بازه‌ی زمانی تقریباً دو دهه، محدوده‌ی سود خالص بخش حقیقی اقتصاد یعنی بخش مولد، بین ۳/۴ درصد تا ۹/۴ درصد بوده است. یعنی در کشورهایی که پیشگام هستند یا در آستانه‌ی پیوستن به پیشگامان در زمینه‌ی

نوآوری‌های فناوری هستند، فعالیت‌های مولد به طور متوسط می‌توانسته در این محدوده سود خالص بدهد. ما اکنون با سیاست‌های پولی نادرستی که در طی ۲۴ سال گذشته داشته‌ایم و در دوره‌ی آقای احمدی‌نژاد متأسفانه خیلی بدتر از گذشته هم شد، شرایطی را فراهم کردند که با افزایش هزینه‌ی فرصت سرمایه‌گذاری‌های مولد به طرز غیر معمول، از خرد متعارف اقتصادی فاصله گرفتیم، به نحوی که کسی در شرایط کنونی اقتصاد ایران تمایلی به سرمایه‌گذاری تولیدی نشان نمی‌دهد.

امروز سپرده‌گذاری‌های میان‌مدت و دورمدت بانکی در ایران حداقل ۲۰ درصد به سپرده‌گذار سود می‌دهند و این سود تضمین شده است و از پرداخت مالیات بر درآمد هم معاف است و این یعنی سود خالص حداقل بیست درصدی. این در حالی است که گزارش‌های وزارت امور اقتصادی و دارایی درباره‌ی صد شرکت برتر دولتی در بهترین سال‌های عمل نشان می‌دهد که به طور متوسط سود خالص آن‌ها هرگز از ۳ درصد بالاتر نرفته است. وقتی که این پول بی‌زحمت هفتصد درصد انتظار سود بالاتر از موفق‌ترین بنگاه‌های اقتصادی دولتی را به نمایش می‌گذارد و وقتی که سرمایه‌گذار متوجه می‌شود که اگر گزینه‌ی سرمایه‌گذاری مولد را انتخاب کرد با چه انبوهی از مخاطرات و دشواری‌ها مواجه می‌شود، طبیعی است که کسی به سمت تولید گرایش نشان ندهد. این مساله مستقل از اینکه مناسبات ما با دنیای خارج چگونه است، گرایش به سرمایه‌گذاری تولیدی را به شدت تضعیف می‌کند و بنابراین آنچه که من عرض کردم، عوامل داخلی اصیل هستند و عوامل بیرونی فقط سرعت حرکتی را که ما انتخاب کرده‌ایم را می‌توانند تند یا کند کنند، به همین معناست.

> **مرکز پژوهش‌های مجلس گزارشی منتشر کرده که به گمانم یک سند تاریخی بسیار مهم ارزیابی می‌شود و آن هم در واقع ناظر بر این است که عملکرد اقتصادی دولت جناب آقای خاتمی را با دولت جناب آقای احمدی‌نژاد مقایسه کرده‌اند. در این مقایسه مشخص شده است که در دوره‌ی آقای احمدی‌نژاد برای دستیابی به هر یک واحد رشد اقتصادی معادل ۵۰۰ درصد بیشتر از دوره‌ی آقای خاتمی دلار نفتی هزینه شده است و شما می‌دانید که تشدید تحریم‌ها تقریباً به آخرین ماه‌های مسئولیت ایشان مربوط می‌شد و در بخش اعظم دوره‌ی مدیریت دولت دهم، تحریم‌ها این شدت را نداشته است.**

کارایی: می‌گویید که سیاست‌های پولی و عموماً آنچه که نقص نهادی می‌خوانید، باعث عدم جذابیت سرمایه‌گذاری در بخش تولیدی کشور شده است، اما آیا مساله‌ی جذب یا عدم جذب سرمایه‌های خارجی را نمی‌توان در ارتباط با مسائلی غیر از ناکارایی نهادهای داخلی مورد توجه قرار داد؟ به عنوان مثال در ارتباط با سیاست خارجی کشور؟

فرشاد مؤمنی: من فکر می‌کنم در یک فرصت مناسب باید بحث‌های جدی و صحیحی درباره‌ی رفع تصورات غیر واقع‌بینانه از سرمایه‌گذاری خارجی را هم مطرح کرد. واقعیت این است که آخرین برآوردهایی که ما در اختیار داریم، نشان دهنده‌ی این است که سرمایه‌گذاری خارجی امروز نسبت به هر دوره‌ی دیگری به ظرفیت‌های نهادی و قابلیت‌های مربوط به دانش ضمنی و ظرفیت‌های سازمانی در اعلا درجه در داخل بیشتر نیاز دارد و میزان موفقیت تلاش‌های معطوف به جذب سرمایه‌ی خارجی به رکن علی الاطلاق، وابسته به میزان توانایی‌ها و آمادگی‌هایی است که ما در داخل کسب کرده‌ایم.

من به طور مشخص برای شما مثالی می‌زنم از دوره‌ی قبل از آقای احمدی‌نژاد تا مشخص کنم که مسائلی که در اقتصاد ایران صورت مزمن و ساختاری پیدا کرده، همیشه موضوعیت داشته و آنهاست که ریشه‌های اصلی عدم موفقیت ما در زمینه‌ی اقتصاد است و ما باید برای آن‌ها فکری بکنیم. جلد دوم از سند پیوست شماره‌ی دو قانون برنامه‌ی سوم تصریح می‌کند که تجربه‌ی جذب سرمایه‌ی خارجی در ایران در دوره‌ی سال‌های ۱۳۷۷-۱۳۶۸ با سه مشخصه‌ی کلی قابل تبیین است. در آن سند می‌گوید در دوره‌ی سال‌های ۶۸ به بعد، جذب سرمایه‌های خارجی در ایران ویژگی اولش عبارت از این بوده است که ما سرمایه‌های خارجی را در مقایسه با استانداردهای دنیا بسیار گرانتر جذب کرده‌ایم. بعد در آن گزارش نوشته شده است با کمال شگفتی، در عین حال که ما بهای سنگین‌تری برای جذب سرمایه‌ی خارجی پرداخته‌ایم با تحمیل‌های غیرعادی از ناحیه‌ی طرف خارجی هم روبه‌رو بوده‌ایم. نکته‌ی سوم هم این است که آن تلاش‌ها به افزایش معنی‌دار ظرفیت‌های تولیدی در ایران هم کمکی نکرده است.

عرض من این است که تا زمانی که بنیه‌ی داخلی ما از منظر ساختار نهادی، ظرفیت‌های سازمانی و دانش ضمنی کارآفرینی در این حد و حدود باشد، ما نمی‌توانیم به سرمایه‌گذاری خارجی هم چندان امیدوار باشیم. نکته‌ی بسیار مهمی که در این زمینه وجود دارد، این است که اگر به روند سرمایه‌گذاری‌های خارجی و به ویژه سر ما یه گذ ا ر ی ها ی مستقیم خارجی از سال‌های اولیه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ تا به امروز توجه کنیم، یک تحول بسیار بزرگ در آن مشاهده می‌شود و آن این است که از دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی بیش از ۵۰ درصد آنچه که در سطح دنیا اتفاق افتاده در عرصه‌های از پیش موجود شکل گرفته است. یعنی گرایش مسلط در میان کسانی که اقدام به سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم می‌کنند، دیگر این نیست که ظرفیت تولیدی جدیدی ایجاد کنند، بلکه آن‌ها به فکر این هستند و راهبرد خود را بر این اساس تنظیم کرده‌اند که واحدهای از پیش موجود را تملک کنند.

نکته‌ی بسیار مهم در این زمینه این است که مثلا به طور مشخص در سال ۲۰۰۱ یعنی در اوج رونق ادغام‌های بزرگ بین غول‌های تولیدی صنعتی جهان و خرید شرکت‌های خارجی، نسبت مورد اشاره به ۸۰ درصد کل سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی رسیده است. یعنی آنهایی که الان در زمینه‌ی عرضه‌ی سرمایه‌های مستقیم خارجی فعال هستند، هدف محوری خود را کنترل بنگاه‌های موجود قرار داده‌اند، نه ایجاد بنگاه‌ها و فرصت‌های شغلی تازه. پس بنابراین اگر ما بخواهیم از آن درصد اندکی که ناظر بر ایجاد محصول جدید یا شغل تازه هستند سهمی داشته باشیم، باید جاذبه‌ها و توانمندی‌های خارق‌العاده‌ای داشته باشیم. حالا وجه پارادوکسیکال قضیه این است که اگر ما این توانایی‌ها و آمادگی‌ها را می‌داشتیم و صلاحیت مزبور را در کاربست خردورزانه و ثمربخش دلارهای نفتی نشان می‌دادیم، اساسا چنین وضعیتی برای ما وجود نمی‌داشت.

کارایی: آیا برای دستیابی اقتصاد ایران به توسعه، دستکم در میان مدت چشم اندازی را متصور هستید؟

فرشاد مؤمنی: من به قاعده‌ی منطقی که در تلاش‌های علمی وجود دارد و این موضوع که گزاره‌های علمی عموماً اگر بخواهند اعتبار داشته باشند، باید به صورت مشروط بیان شوند، این نکته را می‌گویم که ما اگر بتوانیم در مورد مسائل بنیادی خود به تفاهم برسیم، با استفاده از ظرفیت‌های دانایی موجود، می‌توانیم حرکت به سمت توسعه را بسیار کم‌هزینه‌تر و بسیار پردستاوردتر از آنچه که طی ربع قرن اخیر شاهد بوده‌ایم، به پیش ببریم.

> **ما اگر بتوانیم در مورد مسائل بنیادی خود به تفاهم برسیم، با استفاده از ظرفیت‌های دانایی موجود، می‌توانیم حرکت به سمت توسعه را بسیار کم‌هزینه‌تر و بسیار پردستاوردتر از آنچه که طی ربع قرن اخیر شاهد بوده‌ایم، به پیش ببریم. من به طور مشخص برای شما تجربه‌ی سال‌های جنگ را مثال می‌زنم. در آن تجربه، آن «نوآوری نهادی» خارق‌العاده در دستور کار مدیریت اقتصادی وقت کشور قرار گرفت و بر اساس آن «نوآوری نهادی»، تولیدمحوری دغدغه‌ی اصلی نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع ایران شد و ما در آن مبارزه‌ی به غایت نابرابر، در مجموع بسیار سربلند بیرون آمدیم.**

من به طور مشخص برای شما تجربه‌ی سال‌های جنگ را مثال می‌زنم. در آن تجربه، آن «نوآوری نهادی» خارق‌العاده در دستور کار مدیریت اقتصادی وقت کشور قرار گرفت و بر اساس آن «نوآوری نهادی»، تولیدمحوری دغدغه‌ی اصلی نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع ایران شد و ما در آن مبارزه‌ی به غایت نابرابر در مجموع بسیار سربلند بیرون آمدیم.

کارایی: لطفا، به طور دقیق منظورتان را از «نوآوری نهادی» عنوان بفرمایید؟

فرشاد مؤمنی: نوآوری نهادی، اول این بود که دولت وقت به صورت داوطلبانه تصمیم‌گیری درباره‌ی تخصیص رانت نفتی را بر عهده‌ی مجلس گذاشت. از آنجایی که بر اساس قانون هر آنچه که در دستور کار مجلس قرار می‌گیرد به صورت شفاف در معرض دید، قضاوت و ارزیابی عمومی قرار می‌گیرد. این نوآوری نهادی ۵ کارکرد داشت که این ۵ کارکرد عموماً در جهت تقویت بنیه‌ی تولیدی کشور موثر واقع شد. کارکرد اول این بود که وقتی در یک ساختار رانتی، شما نظام توزیع رانت را شفاف می‌کنید، هزینه‌ی فرصت رانت‌جویی افزایش پیدا می‌کند و همین افزایش هزینه‌ی فرصت رانت‌جویی بخش بزرگی از رانت‌خواران را از تلاش‌های رانت‌جویانه و سرمایه‌گذاری در رانت‌جویی منصرف می‌کند.

کارکرد دوم این بود که وقتی دولت این توزیع رانت نفتی را از خود جدا کرد این به مثابه یک واکسیناسیون نظام اجرایی کشور در برابر فساد مالی عمل کرد. کارکرد سوم این بود که در اثر این اقدام دولت در برابر تخصیص تک تک دلارهای نفتی، هم به مجلس و هم به کل ملت پاسخگو بود. ما اگر تجربه‌ی سال قبل را ملاحظه کرده باشیم، در حالی که کشور در سخت‌ترین شرایط فشارهای تحریمی قرار داشت، دولت آقای احمدی‌نژاد واردات خودروهای لوکس را به واردات داروهای حیاتی ترجیح داد و چون این تمهید نهادی در دستور کار نبود، مجلس نتوانست از تلاش‌های مخرب مورد اشاره جلوگیری کند.

کارکرد چهارم این بود که وقتی دولت وقت آن اقدام یا آن نوآوری نهادی را انجام داد، شفافیت فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع، باعث شد تا امکان نظارت‌های گسترده از سوی جامعه‌ی مدنی بر فرایند توزیع رانت نفتی فراهم بشود و به گمان من مهمترین و آخرین کارکردی که در اثر آن تمهید نهادی ایجاد شد، پیامی بود که به فعالان اقتصادی داد، که هر کس می‌خواهد برخوردار شود باید از کانال تولید اقدام کند و به گمان من فقط در اثر این پیامی که ساختار نهادی می داد و از طریق سیاست‌های پولی، مالی، نرخ ارز و سیاست‌های تجاری کشور هم حمایت می‌شد ما توانستیم در مجموع جنگ را با سرافرازی نسبی به پایان برسانیم.

گفتگوی اختصاصی کارایی با دکتر موسی غنی نژاد

کاسبان تحریم به دنبال تداوم تحریم‌ها

تحریم‌ها نشانه‌ی شکست دیپلماسی آمریکا در عرصه‌ی بین‌المللی

کارایی: امسال، گروهی از اقتصاددانان ایرانی با نوشتن نامه‌ای نسبت به عوارض مخرب تحریم‌های تجاری و مالی علیه ایران وتاثیر مستقیم آن بر زندگی مردم هشدار داده و از همکاران خود در جهان خواسته‌اند تا سیاستمداران را به «حل ابتکارآمیز و موثر این مناقشه‌ی دشوار ترغیب کنند.» به نظر شما آیا آمریکا واقعا از تأثیرات اجتماعی و سیاسی تحریم‌هایی که اعمال می‌کند بی‌خبر است؟ اینکه این تحریم‌ها زندگی عموم شهروندان، به خصوص بخش‌های آسیب‌پذیرتر چون زنان، کودکان، طبقه‌ی فرودست، اقلیت‌های بومی و مذهبی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ به عبارت دیگر آیا به زعم ایالات‌متحده‌ی آمریکا تحریم‌ها واقعاً هوشمندانه‌اند؟

موسی غنی نژاد: در ابتدا بهتر است توضیح دهم وقتی می‌گوییم آمریکا تحریم اعمال می‌کند، منظور دولت آمریکا و دولت‌مردانی است که الان در آمریکا راجع به شرایط سیاسی و سیاست خارجی آمریکا از جمله در خصوص مساله‌ی ایران تصمیم می‌گیرند. به نظر من تأثیرات اجتماعی و سیاسی تحریم‌ها برای آن‌ها اهمیتی ندارد و هوشمندانه خواندن تحریم‌ها از جانب دولت‌مردان آمریکایی صرفاً برای توجیه افکار عمومی است وگرنه یک بررسی ساده آشکار می‌کند که این تحریم‌ها به هیچ‌وجه هوشمندانه نیست. یعنی تحریم‌ها عمدتاً روی توده‌های مردم و کسانی که مداخله‌ی مستقیمی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی ایران ندارند، فشار وارد می‌کنند؛ نه بر روی کسانی که به زعم آن‌ها، درصدد گسترش تسلیحات کشتار جمعی هستند. خوب! البته دولت‌مردان آمریکایی خود به این مسائل واقف‌اند ولی قصدشان توجیه سیاست‌های خود برای افکار عمومی است.

بایستی این را هم اضافه کنم که در هیچ جای دنیا هیچ تحریم هوشمندانه‌ای وجود نداشته است که مورد ایران دومی آن باشد. همه‌ی تحریم‌ها ظالمانه است و به مردم فشار می‌آورد. هدف این تحریم‌ها تحت فشار گذاشتن مردم و وادار کردن آن‌ها به اعتراض به حکومت‌های متبوعشان است تا سیاست‌های خود را عوض کنند، منتهی این را صراحتاً نمی‌گویند.

کارایی: اگر سه هدف عمده برای وضع تحریم علیه یک کشور مد نظر بوده باشد، که عبارت‌اند از تغییر رفتار سیاسی یک واحد سیاسی یا یک کشور به طور مستقیم به سمتی که مجازات کننده آن را مطلوب می‌خواند، ایجاد افکار عمومی له یا علیه واحد سیاسی یا دولت برای تن دادن به خواسته‌های تحریم کننده و سوم زمینه‌سازی برای دگرگونی حکومت به وسیله‌ی شورش یا کودتا. به نظر شما آیا اعمال تحریم، یک سیاست شکست خورده است؟ آیا هیچ کجا شواهدی در دسترس است که در آن وضع تحریم علیه یک کشور راهگشا بوده باشد و تحریم کنندگان را به اهداف خود نزدیک‌تر کرده باشد؟

موسی غنی نژاد: بله! بایستی دو سطح بحث را از هم تفکیک کنیم. اینکه این تحریم‌ها به اهداف اعلام‌شده‌ی خودشان منتهی می‌شوند یا نه؛ بررسی‌ها نشان می‌دهد که عملاً در ۹۰ درصد موارد، تحریم‌ها به اهداف اعلام‌شده‌ی خود نمی‌رسند. از جنگ جهانی دوم به این طرف تقریباً هیچ تحریمی به نتیجه‌ی مورد نظر نرسیده است. اما درعین‌حال اعمال کنندگان تحریم‌ها اصرار دارند که این تحریم‌ها موثرند.

حالا بایستی دید این دوگانگی از کجا می‌آید؟ تحریم‌ها یک تعداد اهداف آشکار، مستقیم و مشخص دارند و یک تعداد اهداف ناگفته و پنهان که سیاستمداران از صحبت کردن صریح در مورد آن‌ها پرهیز می‌کنند. اینکه اصرار دارند علی‌رغم اینکه تحریم‌ها در هیچ جای دنیا نتیجه‌بخش نیستند، باز هم تحریم اعمال کنند، این نشان می‌دهد که اهداف دیگری پشت این داستان است. به نظر می‌رسد عمده‌ترین دلیل اعمال این تحریم‌ها توجیه شکست سیاست‌های بین‌المللی و پوشاندن آن در عرصه‌ی دیپلماسی است. در واقع یکی از راه‌های منحرف کردن افکار عمومی از شکست دیپلماسی آمریکا در رابطه با ایران، اعمال این تحریم‌ها است. این کاری است که آمریکا در طول این سی و چندساله‌ی گذشته و بعد از انقلاب انجام داده است. آن‌ها دیدگاه‌ها، سیاست‌ها و راهبُردهای ایران پس از انقلاب را به درستی درک نکرده‌اند و نتوانسته‌اند خود را در یک جایگاه مناسب با ایران تعریف کنند و دائماً در جهت منازعه با ایران بوده‌اند؛ بنابراین به سیاست‌هایی متوسل می‌شوند که در افکار عمومی بتوانند آن‌ها را توجیه کنند. مهم‌ترین این‌ها تحریم است.

تحریم بحث تازه‌ای نیست. تحریم از زمان گروگان‌گیری در سال ۱۳۵۹ به این طرف اعمال‌شده، منتها افت و خیزهایی داشته، و این اواخر شدت بیشتری گرفته است. این تحریم‌ها در واقع نشانه‌ی شکست دیپلماسی آمریکا در عرصه‌ی بین‌المللی است. اما چون می‌خواهند این شکست را بپوشانند، توجیهشان این است که بله ما این تحریم‌ها را اعمال می‌کنیم که رفتار ایران را عوض کنیم. ایران یک خطر است. ما می‌خواهیم رفتار این منبع خطر را عوض کنیم. اگر تحریم نکنیم، باید حمله‌ی نظامی کنیم. اما واقعیت این است که همه‌ی این حرف‌ها مغالطه‌هایی است برای توجیه سیاست‌های نادرست و شکست دیپلماسی.

کارایی: آیا تحریم‌های سازمان ملل و در پی آن تحریم‌های یک‌جانبه‌ی آمریکا و اروپا که اقتصاد ایران را تحت فشار قرار داده، در کنار نارضایتی بخش وسیعی از طبقه‌ی متوسط شهری از دوران هشت ساله‌ی سیاسیون تندرو را می‌توان یکی از دلایل عمده‌ی روی آوردن مردم به حسن روحانی در انتخابات امسال تلقی کرد؟ در این صورت آیا می‌توان برای تحریم‌ها، جنبه‌ی کارکردی دیگری نیز قائل شد؟

موسی غنی نژاد: نه! به نظرم این تحلیل کاملاً نادرست است. هم اکنون در دستگاه دیپلماسی آمریکا از این حرف‌ها زیاد می‌زنند. سخنانی از این دست که ما با اعمال این تحریم‌ها باعث شدیم سیاست ایران عوض شود و دولتی جدید با یک سیاست دیگر روی کار بیاید، همگی خلط مبحث است. اصلا این‌طور نیست. آنچه که در انتخابات ایران اتفاق افتاد ربطی به مساله‌ی تحریم‌ها به صورت مستقیم نداشت. مساله‌ی ما بی‌تدبیری و بی‌کفایتی در اداره‌ی امور مملکت از جمله در بحث مربوط به دیپلماسی خارجی و مدیریت دیپلماسی خارجی بود.

یعنی شما اگر به بحث‌های دوره‌ی انتخابات نگاه کنید مساله‌ای که مطرح می‌شد این نبود که چرا مثلاً آمریکا دیدگاه خصمانه علیه ما دارد. خوب این روشن بود و چیز جدیدی هم نیست. بحث بر سر این بود که روابط ایران و آمریکا یا روابط ایران با آژانس انرژی اتمی چرا خوب و درست مدیریت نمی‌شود. این موضوع ربطی به تحریم‌ها نداشت. این مربوط می‌شد به گروهی که در هشت سال گذشته بر کشور حاکم شدند. در این دوره، گروه حاکم بی‌کفایتی خود را چه در عرصه‌ی داخلی و چه در عرصه‌ی خارجی نشان داد و مردم از این پوپولیسم و از گفتار عوام‌گرایانه، عوام‌پسندانه و عوام‌فریبانه خسته شدند. این بود که می‌خواستند تغییری به وجود بیاید. حتی اگر تحریم‌ها تشدید هم نمی‌شد، این اتفاق می‌افتاد. برای اینکه در عرصه‌ی سیاست داخلی و سیاست‌های اقتصادی بی‌کفایتی به اوج رسیده بود، به طوری که حتی روستائیان، روستائیانی که مورد توجه این دولت پوپولیستی بودند، مخالف آن رأی دادند. روستائیانی که ظاهراً بیش‌ترین نفع را از یارانه‌های نقدی برده بودند، علیه آن رأی دادند. یعنی احساس کردند که این سیاست‌ها، سیاست‌های درستی نیست. این اکثریت روستائی که به آقای روحانی رأی دادند، چندان در پی مساله‌ی هسته‌ای یا روابط بین‌الملل نبودند. مساله‌ی این افراد بیشتر مساله‌ی داخلی بود. ما باید واقع‌بینانه نگاه کنیم. عده‌ای در خارج نشسته‌اند و در صدد توجیه دیپلماسی آمریکا هستند، تصور درستی از اوضاع ایران ندارند. طرح سخنانی از این دست که اعمال تحریم‌ها باعث بر سر کار آمدن یک دولت معتدل در ایران شد، کاملاً نادرست و بی‌پایه است.

کارایی: آیا می‌توان رابطه‌ی میان ایران و آمریکا را رابطه‌ای تلقی کرد که به نوعی در بند اسارت تندروها گرفتار شده است؟ بدین ترتیب که آمریکا و غرب ستیزی را از یک سو و ایران ستیزی را از سوی دیگر دو روی یک سکه تلقی نمود؟

موسی غنی نژاد: من البته بیشتر فکر می‌کنم که مقصر اصلی غربی‌ها و آمریکایی‌ها هستند تا ایرانی‌ها. آن‌ها درک درستی از مسائل کشورهای مسلمان و کشورهای خاورمیانه ندارند و این دردسر و بدبختی بزرگی که در منطقه ایجادشده، ناشی از سیاست غلط غربی‌ها به خصوص آمریکایی‌هاست. پدیده‌ی طالبان و پدیده‌ی القاعده و این تروریسم اسلامی که ایجادشده، منشأ تمامشان در سیاست‌های آمریکاست. سیاست‌های خارجی آمریکا غلط و نادرست بوده است. آن‌ها به زعم خودشان برای مبارزه با کمونیسم، یک جعبه‌ی پاندورایی را باز کردند که از درونش القاعده و طالبان و افراط‌گرایی بیرون آمد والان هم گرفتارش شده‌اند.

> **تحریم‌ها در واقع نشانه‌ی شکست دیپلماسی آمریکا در عرصه‌ی بین‌المللی است. اما چون می‌خواهند این شکست را بپوشانند، توجیه‌شان این است که بله ما این تحریم‌ها را اعمال می‌کنیم که رفتار ایران را عوض کنیم. ایران یک خطر است. ما می‌خواهیم رفتار این منبع خطر را عوض کنیم. اگر تحریم نکنیم، باید حمله‌ی نظامی کنیم. اما واقعیت این است که همه‌ی این حرف‌ها مغالطه‌هایی است برای توجیه سیاست‌های نادرست و شکست دیپلماسی.**

ایران در حقیقت چه قبل از انقلاب اسلامی و چه بعد از آن همیشه معتدل کننده‌ی این وضعیت افراطی‌گری بوده است. در عرصه‌ی سیاست بین‌المللی یک نفر هم تروریست ایرانی پیدا نمی‌کنید. همه‌ی تروریست‌ها کسانی هستند که زیر عبای شیوخ منطقه و عربستان بزرگ‌شده‌اند و از پول آن‌ها تغذیه می‌کنند. این‌ها مسائلی نیستند که آمریکایی‌ها بفهمند؟ اگر نمی‌فهمند دیگر تقصیر ایران چیست؟

آن‌ها ایران را محور شرارت معرفی کردند، ولی فراموش کردند آن کسانی که ترور ۱۱ سپتامبر را انجام دادند، از دشمنان خونی ایران و شیعیان بودند. آن‌ها شیعه را بیش از کفار، دشمن خودشان تلقی می‌کنند. وقتی که دولت آقای جرج بوش این مسائل را نفهمید و ایران را پس از آن همکاری‌هایی که ایرانی‌ها در افغانستان با آن‌ها کردند، محور شرارت اعلام کرد؛ هم نشانه‌ی جهلشان بود، هم نادانی‌شان و هم خباثت، پستی و قدرنشناسی‌شان.

این را هم باید اضافه کنیم که در این رابطه می‌توانیم اشتباهات ایران را هم لحاظ کنیم. بله! ما هم اشتباهاتی کردیم و شعارهای تند دادیم. مثلاً به لحاظ دیپلماسی بین‌المللی اشغال سفارت آمریکا کار نادرستی بود و غیره... ولی این‌ها چقدر اهمیت دارد؟ در این ترازویی که یک طرف آن تروریسم بین‌المللی است که اکنون دنیا گرفتارش شده. بحث القاعده که در سوریه هم همه گرفتارش هستند و تهدیدی برای کشورهای غربی شده است. و این طرف کارهایی که ایرانی‌ها کرده‌اند، مثلاً یک سال و اندی چند آمریکایی را گروگان گرفتند و بعد هم آن‌ها را آزادکرده‌اند. ایرانی‌ها تا به حال آمریکایی‌ها را نکشته‌اند و ترور نکرده‌اند. این شناخت نادرست همیشه به این سوء تفاهم‌ها دامن زده است.

در این خصوص شما هم درست می‌گویید که افراطی‌های دو طرف بر مشکلات می‌افزایند. بله درست است، منتهی افراطی‌ها باید یک بهانه‌ای داشته باشند. افراطی‌هایی که در ایران هستند تمام آنچه که من گفتم را بهانه‌ی خود قرار می‌دهند. بهانه‌ی خوبی هم هست. البته من این بهانه‌ها را توجیه نمی‌کنم. شما بیایید مثلاً هولوکاست را نفی کنید و منافع ایران را به خطر بیاندازید، بعدش هم هیچ فایده‌ای از آن حاصل نشود. صرفا به خاطر اینکه دلتان خنک شود. این حرکت یا کارهای مشابه آن نهایت ساده‌لوحی و عدم شناخت محیط بین‌المللی است.

بله! چنین اتفاقاتی می‌افتد، یعنی افراطی‌های دو طرف این کارها را می‌کنند ولی باید ببینیم که مساله‌ی اصلی کجاست. مساله‌ی اصلی در عدم شناخت مشکل بزرگی است که غرب و آمریکایی‌ها در رابطه با این افراطی‌گری اسلامی و در رابطه با تروریسمی که خودشان با سیاست‌های غلطشان به وجود آورده‌اند، بر می‌گردد؛ نه به مساله‌ی ایران یا انقلاب اسلامی در ایران.

کارایی: آیا وضع تحریم‌های همه جانبه و یکسویه، در کنار انتشار اسنادی از سوی سازمان اطلاعات و امنیت آمریکا (سیا) مبنی بر نقش ایالات متحده‌ی آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد، روند خلق گفتمان ضدآمریکایی و بلندتر شدن بیش از پیش دیوار بی‌اعتمادی را تشدید نمی‌کند؟ تحریم‌هایی که حتی باراک اوباما در پیامی با اشاره به اثرات آن‌ها اذعان می‌کند که: «این مردم ایران هستند که بهای زیاد و غیر لازمی برای عدم تمایل رهبران ایران برای رسیدگی به مسئله‌ی هسته‌ای می‌پردازند»؟

موسی غنی نژاد: ببینید، واقعیت‌ها یک مسئله و انعکاس درست یا نادرست آن‌ها مسئله‌ی دیگری است. مساله‌ی کودتای ۲۸ مرداد و برکنارشدن مصدق مسائل پیچیده‌ای هستند که الان موضوع بحث ما نیست و من اصلاً اعتقادی ندارم که کودتایی صورت گرفته باشد. درست است که آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها می‌خواستند مصدق را در نهایت برکنار کنند و مصدق هم برکنار شد؛ ولی اینکه آیا واقعا این کار آمریکایی‌ها بود، مساله‌ی دیگری است.

من اصلاً اعتقادی به وقوع کودتا توسط آمریکایی‌ها ندارم. آن‌ها می‌خواستند مصدق را برکنار کنند و در ۲۵ مرداد اقدام به برکناری وی از طریق تحت فشار گذاشتن شاه کردند و شاه تحت فشار آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها، فرمان عزل مصدق و انتصاب زاهدی را صادر کرد. اگر بگوییم که این یک کودتای آمریکایی و انگلیسی است، علی‌القاعده بایستی در ۲۵ مرداد اتفاق می‌افتاد که نیفتاد. ۲۸ مرداد اصلاً ربطی به این موضوع نداشت و یک مساله‌ی دیگری بود. منتهی وقایع ۲۸ مرداد در جهت اهداف آمریکا و انگلیس پیش رفت و مصدق برکنار شد و آمریکایی‌ها هم نفس راحتی کشیدند.

چیزی که من اعتقاد دارم این است که سیستم اطلاعاتی آمریکا برای توجیه هزینه‌ها و اقداماتی که در ۲۵ مرداد در ایران انجام داده بود و با شکست مواجه شده بود، این ادعا را کرده بود که ۲۸ مرداد کار آنهاست و این تعبیر نادرست از واقعیت، از آن تاریخ تا این زمان ادامه دارد. اصلاً ۲۵ و ۲۶ مرداد مسئول سازمان اطلاعات و امنیت آمریکا (CIA) در ایران، به رئیس خود در آمریکا گزارش می‌دهد که طرح ما شکست خورده و بهتر است که به فکر کنار آمدن با مصدق باشیم. آن‌ها خود در بدو امر ارزیابی درستی داشتند، اما روز ۲۸ مرداد برایشان یک شوک دلپذیر بود. اگرچه بعدها همواره آن واقعیت نخستین را انکار کردند و برای اینکه به شکست اعتراف نکنند، اینگونه جلوه می‌دادند که واقعه‌ی ۲۸ مرداد، کار آمریکا بوده است.

این توضیح مختصری بود که من به لحاظ تاریخی دادم، اما در افکار عمومی ایران اینگونه جا افتاد که آمریکایی‌ها آمدند یک حکومت قانونی را در ایران عوض کردند. این ارزیابی البته ارزیابی نادرستی است، ولی مردم و روشنفکرها بویژه، چپ‌ها و ناسیونالیست‌ها این طرز تلقی را شدیدا دامن زدند و این کینه‌ی بزرگ را در دل ایرانی‌ها که عزت نفس بالایی دارند، ایجاد کردند. اینکه چرا یک کشور خارجی باید دولت ما را عوض کند؟ چرا باید در کار یک دولت حالا چه خوب چه بد، دخالت کند؟ این پرسش‌ها از سال ۱۳۳۲ همیشه در افکار عمومی ایرانی‌ها وجود داشته است. این طرز تلقی و این جو ضد غربی و جو ضد آمریکایی را هم رژیم شاه با سیاست‌های غلط خود و هم مخالفین چپ و ملی‌گرا به نادرستی دامن زده‌اند.

به هر حالٍ صد سالی طول می‌کشد که واقعیت‌های تاریخی آشکار شود. اینکه داستان اصلا اینطوری نبوده ولی الان مردم اینگونه فکر می‌کنند. برسیم سر موضوع انتشار اسناد آن هم در این شرایط. این‌ها باز نشانه‌ی بی‌تدبیری آنهاست. نشانه‌ی اٍین است که باز مسائل را درست نفهمیده‌اند یا مثلا همان موقع که خانم مادلین آلبرایت به خاطر کودتا عذرخواهی کرد، آن هم نشانه‌ی بی‌تدبیری بود. او به جای آشکار کردن واقعیت‌ها، آن‌ها را توجیه کرد. بدین معنی که: بله ما کودتا کردیم و البته کار بدی بوده است. اما واقعیت این است که آن‌ها نتوانستند کودتا کنند. آنچه در ایران اتفاق افتاد، عمدتا یک مساله‌ی داخلی بود. منظورم این است که چنین گزارش‌هایی را برای سیستم‌های خودشان لازم می‌دانند. ببینید دستگاه اطلاعاتی آمریکا یک سیستم اداری است. سیستم اداری برای توجیه منافع خود باید عملکرد خود را توجیه کند. آن‌ها باید پاسخگوی مالیات‌دهندگان آمریکایی باشند. بله، برای توجیه این هزینه، البته که سیستم اطلاعاتی بایستی بگوید که من دولت عوض کردم و من منافع آمریکا را حفظ می‌کنم. در این بین البته ممکن است عناصری از واقعیت هم وجود داشته باشد. ما باید براساس اسناد و مدارک متقن و موجود ببینیم که چه اتفاقی افتاده و بعد قضاوت کنیم

ایران در حقیقت چه قبل از انقلاب اسلامی و چه بعد از آن همیشه معتدل کننده‌ی این وضعیت افراطی‌گری بوده است. در عرصه‌ی سیاست بین‌المللی یک نفر هم تروریست ایرانی پیدا نمی‌کنید. همه‌ی تروریست‌ها کسانی هستند که زیر عبای شیوخ منطقه و عربستان بزرگ شده‌اند و از پول آن‌ها تغذیه می‌کنند. اینها مسائلی نیستند که آمریکایی‌ها بفهمند؟ اگر نمی‌فهمند دیگر تقصیر ایران چیست؟

کارایی: به نظر جنابعالی که خود پیشنهاد دهنده‌ی اولیه‌ی تشکیل «جنبش ضد تحریم» بوده‌اید، آیا می‌توان تحریم‌ها را مصداق «نقض سیستماتیک حقوق بشر» دانست؟

موسی غنی نژاد: بله! دقیقا همینطور است. این مساله اساسا مبنای اعتراض ما بود. یعنی کشورهایی که مدعی حقوق بشر هستند و مدعی این هستند که حافظ حقوق بشر در همه جای دنیا هستند و می‌خواهند در همه جای دنیا این ارزش‌ها را نشر دهند، با اعمال تحریم‌ها، به جدی‌ترین شکل ممکن حقوق انسانی را نقض می‌کنند. حقوق اولیه‌ی انسان‌ها عبارتند از حق حیات، حق مالکیت و حق مبادله‌ی آزادانه، که تحریم‌ها هر سه‌ی این‌ها را نقض می‌کنند. بنابراین موجب نقض صریح و روشن حقوق بشر هستند.

کارایی: به نظر شما آیا تغییر گفتمان حاکم در ایران و مثلاً توافق اخیر با کشورهای ۵+۱ می‌تواند بخشی از فشارهای بین‌المللی را مرتفع نماید؟ نظر شما در خصوص روند احتمالی و موانع رفع تحریم‌های ایران چیست؟

موسی غنی نژاد: من خوش‌بین هستم. من فکر می‌کنم که اگر ایرانی‌ها آن طور که تا حالا با دیپلماسی جدید کارها را پیش برده‌اند، ادامه دهند و پشتیبانی داخلی کافی هم داشته باشند، که تا به حال از آن برخوردار بوده‌اند، انتهای مسیر موفقیت خواهد بود. اتفاق مهمی که افتاده نه تغییر رفتار دولتمردان و مدیران سیاسی آمریکا و غیره، بلکه تغییری است که در افکار عمومی دنیا و افکار عمومی آمریکا پیش آمده است. اینکه مردم آمریکا در پی جنگ و مخاصمه‌ی جدید نیستند. بنابراین زمانی که گزینه‌ی جنگ حذف شود، راه‌حل دیپلماسی است. ما همیشه در دیپلماسی خارجی خیلی ضعیف بوده‌ایم و تجربه‌ی کافی نداشته‌ایم. بویژه در این ۸ سال اخیر دیپلماسی ما دیپلماسی شعار، حرف و فحاشی بوده است. اما در این تیم جدید، دیپلمات‌های ما جزو کارکشته‌ترین و باسابقه‌ترین دیپلمات‌های حال حاضر ایران هستند و در سطح بین‌المللی بسیار بالایی کار خود را انجام می‌دهند و پیش می‌برند. به نظر عامل اخیر، شانس موفقیت را بسیار بالا برده چون اینها به زبان غربی‌ها آشنایی دارند، نه فقط زبان سیاستمداران بلکه زبان افکار عمومی را هم بلدند. این است که می‌توانند به درستی عمل کنند و تاثیرگذار باشند. معتقدم اگر پشتیبانی داخلی همچنان از این تیم جدید دولت در عرصه‌ی دیپلماسی وجود داشته باشد، موفیقت به احتمال خیلی زیاد محقق خواهد شد.

کارایی: و موانع احتمالی؟

موسی غنی نژاد: موانع احتمالی یکی در خود غرب است، از جانب افراطی‌های غرب و از جمله موانع دیگر هم برخی گرایش‌ها در کشور خود ما است. در اقتصاد هر پدیده‌ی ناهنجار و غیرطبیعی که پیش می‌آید خیلی روشن و قابل شناسایی است. این بحث هم موضوع خیلی جا افتاده‌ای است. یعنی زمانی که شما از یک چارچوب نظم مشخص خارج می‌شوید، رانت ایجاد می‌شود. اصطلاحی این روزها در کشور ما رایج شده که به نظرم اصطلاح خیلی جالبی است، اصطلاح «کاسبان تحریم». نکته‌ی تاسف انگیز این است که اگرچه تحریم به ضرر اکثریت است ولی در عین حال یک اقلیت کوچک از قبل آن منافع قابل توجهی کسب می‌کنند، چه در ایران چه در کشورهای غربی. این «کاسبان تحریم» البته درصدد تداوم وضع موجود و فعالیت‌های رانتی زیر سایه‌ی تحریم‌ها هستند. این گروه‌ها بزرگترین خطر هستند. اگر درست عمل شود و افکار عمومی، مسائل را چه در غرب و چه در ایران خوب متوجه شوند، این‌ها منزوی می‌شوند. ولی به محض اینکه اشتباهی از یک طرف رخ دهد، «کاسبان تحریم» وارد صحنه می‌شوند تا بازی را به هم بزنند تا همان وضع سابق به نفع آنان تداوم پیدا کند.

دیدگاه دکتر محسن رنانی در ارتباط با اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی

چه ببریم، چه ببازیم، سودش در جیب غربی‌هاست!

محسن رنانی دانشیار گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان است. در سال ۱۳۴۴ در رهنان اصفهان به دنیا آمد. وی تا دیپلم را در اصفهان تحصیل کرده و سپس مدارج کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترای خود را در رشته اقتصاد از دانشگاه تهران اخذ کرد. رنانی هم اکنون استاد دانشگاه اصفهان و از صاحب‌نظران اقتصاد کشور است. وی تاکنون بیش از ۱۵ عنوان کتاب به طور مستقل یا مشترک تألیف و ترجمه و بیش از یک صد مقاله علمی به چاپ رسانده است. دو کتاب ایشان به عنوان کتاب سال دانشگاهی برگزیده شده است.

معروف‌ترین اثر او «بازار یا نابازار؟» است. کتاب مهم دیگر او با نام «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد» پس از دو سال انتظار برای مجوز چاپ، در بهار ۱۳۹۰ روانه بازار شد. این کتاب در زمان انتشار مورد استقبال قرار گرفت و در مطبوعات به طور گسترده معرفی شد. آخرین کتاب او که در اردیبهشت ۱۳۹۲ به صورت دیجیتال از طریق سایت رسمی رنانی، منتشر شد کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران: درآمدی بر عبور تمدنها» است که به طور گسترده در فضای مجازی مورد توجه قرار گرفت. این کتاب سیاست جاری ایران در دوره دولت نهم و دهم در مورد مناقشه اتمی را مورد نقد جدی قرار داده است. رنانی در این کتاب معتقد است تداوم مناقشه اتمی ایران و به نتیجه نرسیدن مذاکرات هسته‌ای با کشورهای ۵+۱ خواست کشورهای غربی به ویژه آمریکاست تا غرب بتواند از طریق بالا و پایین بردن تنش‌های حاصل از مناقشه، بازار جهانی نفت را مدیریت کند. در این مطلب دیدگاه‌ها و دلایل این اقتصاددان برای طرح چنین موضوعی می‌خوانیم. این دیدگاه‌ها در نشست روی خط اقتصاد که با همکاری سازمان مدیریت صنعتی آذربایجان و نشریه کارایی برگزار شد، ارائه شده است.

مناقشه اتمی بازی طراحی‌شده غربی‌هاست که ما نیز وارد این بازی شدیم. ما چه ببریم و چه ببازیم، در هر صورت سود آن در جیب غربی‌هاست. این داستان مانند این است که سرمایه‌گذاری ورزشگاهی را گوشه شهر تهران بسازد، برای رونق کار ورزشگاه از دو محله شهر دو تیم را برای بازی در زمین این ورزشگاه دعوت کند. برای مسابقه جایزه و قرعه‌کشی در نظر بگیرد. به تیم برنده هم جایزه بدهد. هرتیمی ببرد، برنده اصلی سرمایه‌گذار است که توانسته سرمایه‌گذاری خود را به ملت بشناساند.

در بحث مناقشه اتمی نیز در سالی که مشغول نگارش کتاب مربوطه «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی» بودیم (سال ۸۴ تا ۸۷) پیشنهاد ما این بوده که ایران به سرعت از این مناقشه خارج شود و سریعاً اعلام کنیم که ما نیازی به انرژی هسته‌ای نداریم. نیروگاه هسته‌ای بوشهر را نیز جمع می‌کنیم، یعنی بدترین حالت ممکن! این کار نیز از دید بنده اگر انجام می‌شد هم ما برنده بودیم. این پیشنهاد زمانی شد که اوباما تازه داشت بر مسند قرار می‌گرفت و اعلام کرده بود، بدون پیش‌شرط با ایران مذاکره خواهد کرد. اگر این فرصت را قدر ندانیم اوباما به ما حمله نخواهد کرد بلکه ما را به نقطه آچمز خواهد برد. آن روز که او خواست بدون قید و شرط با ما مذاکره کند برای ما مانند فتح خرمشهر بود؛ که اگر قدر ندانیم مثل قطعنامه ۵۹۸ می‌شود. حال این گفته‌هایی که از دید یک عده کفر است را ما آن روزها مطرح کردیم. منتهی آنچه در ادامه شکل گرفت متأسفانه تأیید این پیش‌بینی‌ها بود؛ اما این پیش‌بینی‌ها چرا شکل گرفت از تخیل یا واقعیت‌های موجود. واقعیت‌های موجود نشان می‌داد که غرب در پایان قرن بیستم با چهار بحران بزرگ درگیر است. از این چهار بحران سه تای آن‌ها را خوب مدیریت کرد و در چهارمی دچار مشکل بوده و هست. این یک بحران طوری است که اگر در قرن بیست و یکم هم با آن درگیر باشد، غرب را به چالش اساسی خواهد کشید. عرب برای حل این بحران خود نیاز به یک

بحران داشت. نیاز به دشمنی که خطر کمی داشته باشد، بهترین دشمن ایران بود. پس با ایران وارد یک بازی شد که خطراتش برای او مثل عراق نباشد. مناقشه اتمی هم از همین رو شکل گرفت. قطعاً این دیدگاه از دید سیاسی ایرادات اساسی دارد ولی تحلیل بنده از زاویه اقتصاد شکل‌گرفته و با توجه به واقعیت‌های سیاسی موجود تطبیق داده شده است. البته این پیش‌بینی‌های جسورانه آن روز الان خیلی پیش‌پاافتاده است. چرا که تحولات ده سال زودتر از پیش‌بینی شکل گرفته است.

اما غرب با چه بحران‌هایی در قرن بیستم روبرو بود:

۱- انقلاب‌های کمونیستی: از سال ۱۹۱۷ تا اواخر دهه ۶۰ میلادی، لیبی، اروپای شرقی به بلوک کمونیست پیوستند. نزدیک به ۱۰۰ میلیون نفر در این عرصه کشته شدند. نظریه مارکس ظرف ۷۰۱ سال بیش از یک میلیارد پیرو پیدا کرد. این روند برای غرب و بشریت خطرناک بود. خود بلوک شرق از طریق بسته نگه‌داشتن سیستم خود به غرب کمک کردند تا غرب برای فروپاشی اقدام کند. به دلیل عزم پویایی سیستم از درون دچار فروپاشی شدند. با ورود به قرن ۲۱ دیگر نگرانی در این زمینه وجود نداشت.

۲- بحران‌های اقتصادی: در سال ۱۹۲۹ که بحران اقتصادی رخ داد، ظرف مدت کوتاهی سونامی وار غرب را فراگرفت و ظرف مدت سه تا ۴ هفته ۲۰۰۰ نفر خودکشی کردند. مدیران، سهامداران و... . بعد از آن بحران غرب در سیستم مدیریت اقتصادی خود بازنگری کرد، سیاست‌های پولی و مالی شکل گرفت. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی شکل گرفت تا نگذارند رکود اقتصاد را در برگیرد. بحرانی مانند سال ۲۰۰۸ برعکس به نفع آن‌ها بود. چون در یک سیستم پویا، خطاهای تصادفی موجب رشد می‌شود. مانند واکسن که به اطفال زده می‌شود تا در مقابل بیماری‌ها مقاوم شوند.

۳- جنگ‌های جهانی: بیش از ۱۰۰ میلیون کشته در دو جنگ، باعث شد جوامع غربی خیلی هزینه کنند تا دوباره احیا شوند. طی مدت پس از جنگ بسیار بر روی مسائل نظامی خود کارکردند تا قابل مدیریت شود. از این پس نیز به دلیل شکاف نظامی آمریکا با بقیه دول (قدرت برابر وجود ندارد)، دیگر جنگ جهانی شکل نخواهد گرفت.

۴- بحران شوک‌های نفتی: سال ۱۹۷۳ که جنگ اعراب و اسرائیل شکل گرفت با قطع صادرات نفت عراق و عدم ارسال آن به غرب، قیمت نفت ۴ برابر شد. برای اولین بار پدیده رکود تورمی در اقتصاد غرب شکل گرفت. بعدها در انقلاب ایران قیمت نفت از ۱۲ دلار به ۳۶ دلار رسید، یعنی دوباره شوک دیگری بر بازار نفت وارد شد. بر همین مبنا بررسی شد و پیش‌بینی‌ها نشان داد در حدود سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۳۰ عرضه نفت به بیش‌ترین حد خود خواهد رسید و سپس روند کاهشی خواهد داشت؛ یعنی مجموع عرضه نفت سیر نزولی خواهد داشت؛ اما تقاضای جهانی نفت بالا خواهد رفت، چرا که کشورهای در حال توسعه مانند چین، هند، ترکیه و... با افزایش تقاضا روبرو خواهند بود؛ اما با توجه به کاهش منابع نفتی با دوره انفجاری قیمت نفت روبرو خواهیم بود. قیمت نفت بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ دلار خواهد شد و این یعنی درهم ریزی اقتصاد غرب.

پیش‌بینی‌ها نشان داد در حدود سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۳۰ عرضه نفت به بیش‌ترین حد خود خواهد رسید و سپس روند کاهشی خواهد داشت؛ یعنی مجموع عرضه نفت سیر نزولی خواهد داشت؛ اما تقاضای جهانی نفت بالا خواهد رفت، چرا که کشورهای در حال توسعه مانند چین، هند، ترکیه و... با افزایش تقاضا روبرو خواهند بود؛ اما با توجه به کاهش منابع نفتی با دوره انفجاری قیمت نفت روبرو خواهیم بود. قیمت نفت بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ دلار خواهد شد و این یعنی درهم ریزی اقتصاد غرب.

نفت تنها نهاده‌ای است که مانند خون در بدن در تمام اجزای اقتصادی حرکت می‌کند. هر آلودگی وارد خون شود بدن انسان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، در ارتباط با نفت نیز داستان بدین شکل است. در نتیجه غربی‌ها به دنبال راهکار بودند، یک راهکار این است که عرضه را بالا ببریم که این دست غربی‌ها نیست. راهکار بعدی این است که تقاضا را پایین بیاوریم؛ اما چگونه؟ این‌گونه که الگوی مصرف را براساس سایر انرژی‌ها تغییر دهیم.

در سال ۱۹۷۴ کی سینجر گزارشی را به رئیس‌جمهور نیکسون ارائه می‌دهد که اگر روند رشد جمعیت به همین شکل جلو برود، تمام مواردی که ما هم اکنون از کشورهای دیگر وارد می‌کنیم، خودشان لازم خواهند داشت. لذا اگر می‌خواهیم اقتصادمان رشد پیدا کند، باید جریان مواد اولیه به سمت اقتصاد ما ادامه پیدا کند.

رئیس‌جمهور نیکسون برای این معضل راه حل می‌خواهد. یک سال بعد یک راه حل با ۲۰ پیشنهاد ارائه می‌شود. یکی از این پیشنهادها راه‌اندازی سازمان بهداشت جهانی است. با بسط بهداشت در روستاها، آموزش زنان، کمک به اشتغال زنان، کمک به توسعه روش‌های پیشگیری از بارداری می‌توان جلوی رشد جمعیت را گرفت. امروز سی امین سالی است که رشد جمعیت جهان متوقف شده است؛ یعنی متوسط رشد بین ۲ تا ۲/۵ درصد هست. تا ۱/۵ درصد لازم است و ۲ عدد خوبی است. لذا این داستان وٍ ۲۰ پیشنهاد نشان می‌دهد همان طور که در ارتباط با جمعیت فکر کردند قطعاً در ارتباط با انرژی نیز فکر کرده‌اند.

با توجه به دو بیماری که غرب با آن دست به گریبان است:

۱- پیر شدن صنایع غرب در مقابل چین، مالزی، کره جنوبی و تایوان مصرف انرژی بالایی دارند. خودرو بزرگ تولید می‌کنند، کارگرانشان گران‌تر هستند. خانه‌های بزرگ‌تری دارند.

۲- گرم شدن زمین، عامل گرمایش تاکنون غربی‌ها بوده‌اند و از این پس کشورهای در حال توسعه. به همین منوال تا سال ۲۰۵۰ یک متر به عمق آب‌های آزاد اضافه می‌شود، یعنی ۱۰۰ کیلومترمربع از حجم و مساحت یخچال‌ها کم می‌شود. بخشی از ثروت غربی‌ها در ساحل دریاها و آب‌ها شکل‌گرفته، دچار مشکل می‌شود.

بهترین کار این است که الگوی مصرف انرژی از فسیلی به نوع پاک تغییر کند. در نتیجه نگرانی شوک نفتی و افزایش تقاضای نفت از بین می رود. وقتی الگوی مصرف عوض شد باید تمام صنایع به سمت نوسازی پیش خواهند بروند. اصولاً تفاوت تمدن‌ها را با الگوی مصرف انرژی تشخیص می‌دهند. در چنین شرایطی صنایع ناتوان مضمحل می‌شوند. نگرانی از بحران نفتی از بین می رود. بیماری کهولت با تحول صنایع از بین می رود. گرمایش زمین هم با تغییر الگوی مصرف انرژی متوقف می‌شود. این تغییر که دستوری و ابلاغی نیست، باید کاری کرد که خودشان این کار را بکنند. بهترین راه‌کار افزایش قیمت نفت است. این فکر زمانی است که آمریکا هنوز به عراق حمله نکرده است. قیمت نفت ۲۳ دلار است. توجیه حرکت به سمت تولید انرژی‌های پاک حداقل در قیمت ۴۰ دلار برای نفت است. در نتیجه باید اقدامی کرد که تدریجی و پایدار قیمت نفت بالا برود.

بهترین کار این است که الگوی مصرف انرژی از فسیلی به نوع پاک تغییر کند. در نتیجه نگرانی شوک نفتی و افزایش تقاضای نفت از بین می رود. وقتی الگوی مصرف عوض شد باید تمام صنایع به سمت نوسازی پیش خواهند بروند. اصولاً تفاوت تمدن‌ها را با الگوی مصرف انرژی تشخیص می‌دهند. در چنین شرایطی صنایع ناتوان مضمحل می‌شوند. نگرانی از بحران نفتی از بین می رود.

حمله به عراق به بهانه تسلیحات اتمی کلید می‌خورد. تا هم این افزایش قیمت نفت شکل بگیرد. هم آخرین تسلیحات تولیدی به فروش برسد. در جنگ ۲۰۰۳ با عراق بمب‌های هوشمند مورد آزمایش قرار می‌گیرد. نفت عراق از چرخه تولید خارج می‌شود. قیمت نفت به ۵۰ دلار می‌رسد. با توجه به اینکه در بیست سال قبل آن قیمت زیاد بالا نرفته، این شوک از دید غرب جبران‌کننده تورم گذشته است. پس صنایع آسیبی نمی‌بینند. جنگ با قیمت نفت ۵۳ دلار تمام می‌شود.

مهم‌ترین کار بعدی، اقداماتی است که انجام شود تا قمت نفت کاهش نیابد. در نتیجه مناقشه اتمی ایران کلید خورد. همیشه سئوال این است که غربی‌ها از کوچک‌ترین اقدامات ما در مورد انرژی هسته‌ای اطلاع داشته‌اند. ما ۱۰ سال قبل از آغاز مناقشه اتمی بوشهر را فعال کرده بودیم. اگر بهانه فقط اقدامات اتمی ایران بود باید پیش از این‌ها آغاز می‌شد. پس با چنین هدفی مناقشه اتمی شکل می‌گیرد و هر از چند گاهی سندی و برگه‌ای رو می‌شود.

ما باید بدانیم بازار نفت یک بازار سیاسی است. با توجه به سیاسی بودن بازار نفت و تأثیرپذیری آن از سیاست، کوچک‌ترین بحران‌ها بر روی آن اثر می‌گذارد در نتیجه این موارد نیز بر قیمت تأثیر می‌گذارد. کشورهای حاشیه خلیج‌فارس ۴۰ درصد نفت اوپک را تأمین می‌کنند پس چنین ناامنی در منطقه تأثیر خود را بر قیمت نفت خواهد گذاشت. با توجه به دیدگاه غربی‌ها اگر بین پنج تا ۱۰ سال قیمت نفت بالای صد دلار باشد کلیه سرمایه‌گذاری‌ها انرژی پاک به سرانجام می‌رسد. امسال ششمین سالی است که نفت بالای ۱۰۰ دلار است. پس مناقشه اتمی، ناامنی خلیج‌فارس و...، باهدف خاص انجام می‌شود.

طی سال‌های دورتر سرمایه‌گذاری در انرژی پاک در شروع جنگ عراق سالانه ۱/۵ درصد رشد داشته، یعنی این سرمایه‌گذاری‌ها در یک بازه زمانی ۳۰ تا ۴۰ ساله به نتیجه می‌رسید. امسال که در آن هستیم سرمایه‌گذاری در انرژی‌های خورشیدی سالانه ۷۵ درصد رشد داشته است. ظرفیت تولیدی برق خورشیدی در کشوری مثل آلمان به نصف نیاز برقی خود رسیده است. یا در همین راستا اوباما اعلام می‌کند که در سال ۲۰۲۰ آمریکا صادرکننده نفت خواهد بود. چرا که به سرعت انرژی‌های نو جایگزین می‌شود. نکته دیگر آن که از سال ۲۰۰۳ به بعد هم تقاضای جهانی نفت، سالانه یک درصد رشد داشته، در حالی که اقتصاد جهان ۵ درصد سالیانه رشد کرده است؛ یعنی صنایع در حال کارآمدتر شدن و جایگزین نمودن انرژی‌های نو هستند. پس تقضای جهانی نفت متوقف شده و رشد نمی‌کند.

حال سئوال این است که هرچند گذار به انرژی‌های پاک لازم است و امری حیاتی ولی چرا این بحث با هزینه ملت ایران باید انجام شود. چرا ما نیز نباید از بهره‌مندی‌های آن استفاده کنیم. پس ایران باید از این مناقشه خارج شود. تا به این بهانه قیمت نفت بالا نرود. ما می‌توانیم به جای پنج سال، ده سال نفت بفروشیم. به جای اینکه اقتصاد ما درگیر مناقشه باشد، فرصت کنیم و با استفاده از آن اقتصاد خود را بسازیم. چرا که ده سال است که هیچ سرمایه‌گذاری در حوزه نفتی ما نشده است. البته این یک نتیجه خوبٍ هم خواهد داشت. چرا که ما دیگر دولت پولدار نخواهیم داشت. چرا که فعلاً سقف فروش نفت بین ۲۰ تا ۳۰ میلیارد دلار خواهد بود. دو سه سال دیگر هم قیمت نفت روند نزولی خواهد داشت.

این برای توسعه ما به طور کلی خوب است، چون دیگر دولت هر حکمی نخواهد داد. فرض کنید اگر ما پول نداشتیم به جای نیروگاه بوشهر، ۱۰ نیروگاه گازی مثل چهل‌ستون می‌ساختیم. این نیروگاه را بخش خصوصی چهار ساله با ۴۰۰ میلیون دلار ساخته است. با یک سی‌ام سرمایه‌گذاری بوشهر به اندازه آن انرژی می‌دهد و خطرات و ناامنی آن را هم ندارد. ما اگر پول نداشتیم این‌گونه سرمایه‌گذاری می‌کردیم. منتهی مشکل این است که بد موقعی است و ما وارد مشکلات اقتصادی اجتماعی شده‌ایم. دولت هم با دست‌بسته حرکت می‌کند؛ اما نتیجه این است که بخش خصوصی در اولویت قرار می‌گیرد. بخش خصوصی که از موضع قدرت امنیت، حکمرانی خوب، دموکراسی، پاسخگویی را از دولت خود طلب می‌کند. تا حالا دولت حرف گوش نمی‌داد، اما اکنون نوبت بخش خصوصی است!

گفت‌وگوی اختصاصی کارایی با دکتر محسن رنانی

اقتصاد در دام مناقشه‌ی اتمی

چرا هزینه‌ی تغییر الگوی انرژی جهانی را مردم ایران با درگیری در مناقشه‌ی اتمی بدهند؟

کارایی: آقای دکتر همان‌گونه که طرح فرموده‌اید، سخن کلیدی کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه‌ی اتمی ایران» این است که رفتار غرب در دوازده سال اخیر در خلیج‌فارس به این معنی است که تصمیم گرفته نه به «رویارویی تمدن‌ها» تن دهد و نه به «گفت‌وگوی تمدن‌ها»، بلکه در صدد سلطه‌ی بلامنازع بر نظام جهانی و پایان تاریخ با پروژه‌ی «عبور تمدن‌ها» است. شرط تحقق این امر را هم رها شدن گریبان نظام تولیدی غرب از اتکا به انرژی‌های فسیلی عنوان فرموده‌اید و در ادامه آورده‌اید که برای تحقق این هدف، غرب هیچ ابزاری موثرتر از افزایش قیمت نفت برای مدت دست‌کم ده سال ندارد.

در اینجا دو سؤال مطرح می‌شود. یکی اینکه آیا چنین تحلیلی بیش از اندازه اغراق‌آمیز، تک بعدی و تقلیل‌گرا نیست؟ و دوم اینکه آیا «غرب» مجموعه‌ای یکدست و هماهنگ تلقی می‌گردد و منویات، منافع و انگیزه‌های تمام بازیگرانی که تحت عنوان غرب خوانده می‌شوند در این بازی دخیل نیست؟

محسن رنانی: نخست باید بگویم، من هنگامی که دست به تدوین کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه‌ی اتمی ایران» زدم، قصدم نگارش یک کتاب علمی نبود. بلکه قصدم اعلام خطر و زنهار دهی به سیاست‌گذاران ارشد کشور برای اصلاح مسیر مناقشه‌ی اتمی بود و با این ایده، حتی پیش‌بینی‌های خود را اندکی افراطی دیدم و به آن‌ها نمکی از بدبینی هم افزودم. چون هدف من ترساندن مقامات از پیامدهای روند موجود بود؛ بنابراین من نه به قصد یک تحلیل دانشگاهی، بلکه با قصد یک هشدار عملی به مقامات و اثرگذاری بر وضعیت موجود، آن کتاب را نوشتم.

اما اکنون متأسفانه، علی‌رغم پیش‌بینی‌های جسورانه و تند من، واقعیت از پیش‌بینی من پیشی گرفته است و تا کنون بخش بزرگی از آن پیش‌بینی‌ها محقق شده است. نکته‌ی دیگر این که وقتی شما می‌خواهید نظریه‌ای تدوین کنید، مجبورید بخش بزرگی از واقعیات را کنار بگذارید و تعداد محدودی از عوامل اصلی را نگهدارید و تحلیل خود را روی آن‌ها متمرکز کنید. نظریه‌پردازی به معنی بیان حدی و افراطی پدیده‌هاست تا این که فکر ما نظم بگیرد. ما در اقتصاد می‌گوییم تقاضای سیب‌زمینی تابع قیمت آن است و روی همین یک عامل تاکید می‌کنیم، اما در واقع تقاضای سیب‌زمینی تابع ده‌ها عامل دیگر مثل عادات مصرفی، قیمت روغن، قیمت برنج و پیاز و ده‌ها عامل دیگر است که اگر بخواهیم همه‌ی آن‌ها را وارد تحلیل خود کنیم، اصولاً دیگر به علت پیچیده شدن موضوع، تحلیل کردن منتفی می‌شود.

اگر غرب بتواند قیمت نفت را برای یک مدت طولانی بالا نگه دارد، سرمایه‌گذاری در انرژی‌های نو آنچنان افزایش می‌یابد (البته اکنون هم تا حد زیادی افزایش یافته است) که دیگر تقاضای نفت بالا نخواهد رفت (البته هم اکنون تقریباً رشد آن متوقف شده است) و با رشد تولید انرژی‌های نو، هم تقاضای نفت کاهش می‌یابد که موجب منتفی شدن بحران انرژی می‌شود و هم روند انتشار گازهای گلخانه‌ای کند می‌شود که در نتیجه، روند گرم شدن زمین هم کند می‌شود.

مساله‌ی دیگر این است که بالاخره من در اول کتاب هم گفته‌ام که دانش من در حوزه‌ی اقتصاد است و من مساله را از این منظر می‌بینم. روشن است که هر مساله‌ای را می‌توان از جوانب مختلف دید. خوب این دیگر وظیفه و هنر سایر اندیشه‌گران است که وظیفه‌ی خود را انجام دهند و مساله‌ی مناقشه‌ی اتمی و پیامدهای آن را از دیدگاه‌های تاریخی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، روانشناسی و سایر دیدگاه‌ها تحلیل کنند. در هر صورت نکته‌ای که مهم است این است که با وجود همه‌ی محدودیت‌هایی که تحلیل کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه‌ی اتمی ایران» دارد، بخش بزرگی از پیش‌بینی‌های آن تا کنون محقق شده است.

اما در مورد قسمت دوم سؤال شما؛ درست است که می‌گویید غرب متشکل از مجموعه‌ای از کشورهاست که هر کدام اهداف ملی خود را دنبال می‌کنند، اما یادمان باشد آن‌ها یک مجموعه منافع مشترک هم دارند که در مورد آن‌ها باهم همکاری می‌کنند. مگر در جنگ جهانی دوم به مجموعه کشورهایی که در برابر آلمان نازی ایستادند نمی‌گوییم متفقین؟ مگر متفقین در یک همکاری تنگاتنگ باهم علیه آلمان نجنگیدند و آلمان را شکست ندادند؟ مگر آن‌ها مجموعه‌ای از کشورهای نامتناجنس نبودند؟ پس چرا باهم همکاری کردند؟ چون یک تهدید مشترک در مقابل همه‌ی آن‌ها قرار داشت. الآن هم معتقدم تداوم وابستگی غرب به نفت خاورمیانه یک تهدید مشترک است برای کل غرب که آن‌ها جز با همکاری هم نمی‌توانستند خطر این تهدید را از سر خود رفع کنند و معتقدم در این مورد خاص، کل کشورهای غربی راهبُرد واحد و مشترکی را دنبال می‌کنند و معتقدم غربی‌ها بیش از سی سال است متوجه این تهدید شده‌اند، اما تا کنون شرایط آن مهیا نبود که همه‌شان در یک راهبُرد واحد عمل کنند؛ اما اکنون در قضیه‌ی مناقشه‌ی اتمی ایران، همه یک راهبُرد واحد را دنبال می‌کنند. در جلد دوم کتاب که هنوز منتشر نشده است نمونه‌ای از این اقدامات مشترک غرب در مقابل بلوک‌های مختلف قدرت در جهان را اشاره کرده‌ام.

کارایی: در جایی از کتاب آمده که این کتاب بازگویی طرح احتمالی‌ای است که غرب و به ویژه آمریکا از طریق دمیدن در تنور مناقشه‌ی اتمی ایران، برای رهایی تمدن غرب از گرفتاری‌های تاریخی خودش، دنبال می‌کند. علاوه بر مساله‌ی بحران انرژی که در کتاب آن را طرح می‌فرمایید، ادامه‌ی مناقشه آفرینی از جانب غرب چگونه می‌تواند غرب را از گرفتاری‌های تاریخی خود برهاند؟ و اینکه اساساً کدام گرفتاری‌های تاریخی را مد نظر دارید؟ آیا به غیر از موضوع بحران انرژی، آلودگی‌های زیست‌محیطی، فرسودگی صنایع و... که از جمله گرفتاری‌های کنونی غرب است هم مد نظر قرارگرفته‌شده‌اند؟

محسن رنانی: اگر غرب بتواند قیمت نفت را برای یک مدت طولانی بالا نگه دارد، سرمایه‌گذاری در انرژی‌های نو آنچنان افزایش می‌یابد (البته اکنون هم تا حد زیادی افزایش یافته است) که دیگر تقاضای نفت بالا نخواهد رفت (البته هم اکنون تقریباً رشد آن متوقف شده است) و با رشد تولید انرژی‌های نو، هم تقاضای نفت کاهش می‌یابد که موجب منتفی شدن بحران انرژی می‌شود و هم روند انتشار گازهای گلخانه‌ای کند می‌شود که در نتیجه، روند گرم شدن زمین هم کند می‌شود؛ اما تغییر الگوی انرژی، موجب تغییر فناوری هم می‌شود؛ یعنی نوع فناوری و الگوی انرژی در هر تمدنی، باهم رابطه‌ی نزدیک دارند. نمی‌توان به تمدن فرا صنعتی یعنی تمدن عصر فرا صنعتی پا نهاد اما الگوی انرژی سابق را داشت؛ بنابراین با افزایش قیمت نفت و حرکت به سوی تولید انرژی‌های نو عملاً چند بیماری اقتصاد غرب همزمان درمان می‌شود.

این بحران‌های خانمان‌سوز، ناشی از دام مناقشه‌ی اتمی است؛ یعنی ما در هشت سال گذشته حدود یک هزار میلیارد دلار یعنی معادل صد سال ماقبل آن، درآمد ارزی داشته‌ایم اما اقتصادمان رشدش به طور متوسط نزدیک به صفر بوده است. این آن بحران اقتصادی است که ناشی از بن‌بست سیاست و دام مناقشه‌ی اتمی است.

کارایی: شما پیش از برگزاری انتخابات دوره‌ی یازدهم ریاست جمهوری نوشتید که همه چیز برای تحقق یک شوک سیاسی و اجتماعی بزرگ در داخل و خارج به منظور خروج سریع و کم‌هزینه از بن‌بست کنونی کشور فراهم است و نیز انتخابات پیش‌رو را فرصتی طلایی انگاشته بودید که نظام تدبیر، نباید بگذارد که از دست برود. با گذشت بیش از ۱۲۰ روز از شروع دولت تدبیر و امید که احتمالاً نماد تدبیر نظام برای خروج از بن‌بست بوده است تا چه اندازه راه را برای خروج از بن‌بستی که پیش‌تر از آن صحبت فرموده بودید، هموار می‌بینید؟

محسن رنانی: در همان نوشته‌های پیشین گفته‌ام که انتخابات آزاد و پرشور، شوک لازم را برای خروج کشور از فضای روانی منجمد شده‌ی کشور فراهم می‌کند و فرایند حرکت اقتصاد به سوی تکینگی را نیز کند می‌کند؛ اما همان جا گفته‌ام که البته انتخابات پرشور و آزاد، تنها یک شرط لازم است؛ یعنی یک شوک روانی لازم برای تغییر ریل مدیریتی کشور را فراهم می‌کند، اما برای تکمیل اثر آن شوک یعنی برای آن که اثر مورد اشاره تثبیت شود و در رفتار اقتصادی مردم منعکس شود، لازم است دو اقدام دیگر هم انجام شود: یکی گذاشتن نقطه‌ی خاتمه بر مناقشه‌ی انتخابات ۸۸ است که باید از طریق تمهید یک آشتی ملی دو طرفه ایجاد شود تا امید به آینده را ارتقا دهد، چشم‌انداز آینده‌ی فعالیت‌های اقتصادی را روشن کند و احساس تعلق، نشاط و همکاری جمعی را بهبود دهد. همچنین با توجه به این که اقتصاد ما دیگر در داخل، منابعی برای سرمایه‌گذاری جدید ندارد و باید سرمایه‌ها از خارج تأمین شود، برای باز کردن راه بازگشت سرمایه‌های اقتصادی و انسانی ایرانیان خارج از کشور لازم است برای کل سی و پنج سال گذشته یک عفو عمومی اعلام شود؛ یعنی تمام ایرانیان داخل و خارج از کشور که شاکی خصوصی ندارند و به علل مختلف سیاسی و غیره از سوی حکومت مجرم شناخته‌شده‌اند، یا اگر به ایران برگردند برای آن‌ها مشکل ایجاد می‌شود، مورد عفو قرار گیرند تا فرار سرمایه‌ها متوقف و روند حرکت سرمایه از بیرون به سوی داخل تغییر کند.

کارایی: آقای دکتر، جنابعالی می‌فرمایید که امروز اقتصاد ما هیچ راه حل اقتصادی ندارد. اقتصاد ما در بن‌بست سیاست به دام افتاده است و سیاست ما نیز در دام مناقشه‌ی اتمی زمین‌گیر شده است. در به بن‌بست رساندن وضعیت کنونی اقتصاد تا چه حد بر عوامل درون زا و تا چه حد بر عوامل خارجی از جمله مسائل سیاست خارجی تاکید دارید؟ برخی منتقدان می‌گویند اینکه اقتصاد ما در دام سیاست افتاده، اغراق‌آمیز و نادیده گرفتن مشکلات ساختاری و نهادی خود اقتصاد است و این مساله را طرح می‌کنند که حتی زمانی که ایران روابط حسنه‌ای در عرصه‌ی دیپلماتیک داشته

است نیز مشکلات پایدار اقتصادی کمابیش در ساختار اقتصادی ایران قابل‌شناسایی بوده‌اند.

محسن رنانی: آری، مشکلات پایدار و ساختاری اقتصاد ما از قبل بوده است و در آینده هم خواهد بود. چون آن مشکلات محصول عادات رفتاری جامعه، نظام اداری ناکارآمد، نظام سیاسی چند پاره یا از نوع نفوذ ناهمگن، وجود رانت‌های نفتی، وجود یک دولت بزرگ و ناتوان و نظایر این‌هاست؛ اما در همان دورانی که اقتصاد ما به همه‌ی آن دشواری‌های ساختاری هم دچار بوده است، باز اقتصاد ما تا سالی ۷۰۰ هزار شغل را هم ایجاد کرده است یعنی میزان اشتغال سالیانه ۷۰۰ هزار نفر در کشور بالا رفته است؛ اما الآن هشت سال است که اشتغال در کشور ما جمعاً ۵۰۰ هزار شغل بیشتر شده، یعنی سالی حدود ۶۰ هزار فرصت شغلی ایجاد شده است. این است که می‌گویم اقتصاد ما در بن‌بست سیاست و سیاست ما در دام مناقشه‌ی اتمی گرفتار شده است.

آری آن مشکلات ساختاری هست و با اصلاحات تدریجی باید رفع شود؛ اما این بحران‌های خانمان‌سوز، ناشی از دام مناقشه‌ی اتمی است؛ یعنی ما در هشت سال گذشته حدود یک هزار میلیارد دلار یعنی معادل صد سال ماقبل آن، درآمد ارزی داشته‌ایم اما اقتصادمان رشدش به طور متوسط نزدیک به صفر بوده است. این آن بحران اقتصادی است که ناشی از بن‌بست سیاست و دام مناقشه‌ی اتمی است.

کارایی: می‌فرمایید، جهان در نقطه‌ی عطف تاریخی‌ای برای تغییر الگوی انرژی قرار گرفته است. آیا اولاً این چیزی است که بتوان آن را در دل مجموعه‌ای عظیم‌تر تحت عنوان «تحولات تکنولوژیک» قرارداد؟ و در این صورت آیا نمی‌توان این‌گونه فرض کرد که بشر حداقل در ۴۰-۵۰ سال اخیر با یک انقلاب در این عرصه‌ی فناوری مواجهه بوده که در اغلب موارد هیچ برنامه‌ریزی خاصی در خصوص آلترناتیوها و تأثیرات سیاسی اجتماعی آن‌ها در کار نبوده است؟ ناظر بر اینکه می‌فرمایید تمام داستان این است که غرب تلاش دارد با بالا نگاه‌داشتن قیمت نفت، با تنش‌آفرینی و ایران‌هراسی، زمان کافی و انگیزه‌ی کافی برای کشف و در اختیار گیری انرژی‌های جایگزین داشته باشد. آیا یک نمونه از چنین نقشه‌های سیاسی در خصوص فناوری و جایگزینی آن با فناوری‌های جدیدتر را در عرصه‌ای دیگر و در جغرافیایی دیگر می‌توان یافت؟

محسن رنانی: نمونه‌ها فراوان است؛ اما بگذارید یک مورد را که در جلد دوم کتاب آورده‌ام و منتشر خواهد شد این جا نقل کنم. سال ۱۹۷۴ یا ۱۹۷۵ کمیته‌ی امنیت ملی آمریکا گزارشی به رئیس‌جمهور آمریکا داد مبنی بر این که اگر جمعیت کشورهای در حال توسعه با نرخ رشد بالای کنونی رشد کند، سی سال دیگر خود آن کشورها همه‌ی منابع اولیه و منابع طبیعی که امروز به کشورهای غربی صادر می‌کنند را نیاز خواهند داشت و بنابراین ما با کمبود منابع طبیعی و مواد اولیه برای صنایع خود روبه‌رو می‌شویم و اقتصادهایمان با بحران روبه‌رو می‌شود. رئیس‌جمهور از آن‌ها راه حل می‌خواهد. آن‌ها می‌روند و بعد از مدتی مطالعه یک گزارش با بیست توصیه‌ی سیاستی برای رئیس‌جمهور می‌آورند که همه‌ی آن‌ها معطوف به توقف یا کند کردن رشد جمعیت کشورهای در حال توسعه بوده است. مثلاً تأسیس سازمان بهداشت جهانی و سپس اجرای طرح‌های آموزش زنان، پروژه‌های اشتغال زنان و آموزش‌های مربوط به پیشگیری از بارداری به زنان جهان سوم و نیز تولید انبوه و ارزان وسایل پیش‌گیری از بارداری از جمله مواردی بود که آن‌ها پیشنهاد کرده بودند. رئیس جمهور هم گزارش آن‌ها را تصویب کرد و در عمل سازمان بهداشت جهانی تأسیس شد و تمام آن پیشنهادها اجرا شد و واقعاً بعد از ۳۰ سال، رشد جمعیت جهان کند شد و خطر تهی شدن سریع منابع طبیعی منتفی شد. آری یک سیستم سیاسی عاقل باید پیش‌بینی تا صدها سال آینده خود را هم بکند.

> **عملکرد یک دولت فاسد می‌تواند به انقلاب بینجامد اما وقتی درآمد نفت هست، فساد آن دولت هم شدیدتر می‌شود و سپس تحولاتی که منجر به انقلاب می‌شود هم سریع تر می‌شود. آنچه من گفته‌ام این است که اگر در ایران، نفت همزمان با پیروزی انقلاب مشروطیت کشف نشده بود، روند شکل‌گیری جامعه‌ی مدرن و دولت مدرن در ایران با سلامت و با مشکلات کمتری طی می‌شد و شاید جامعه‌ی ایران مجبور نبود دست به برخی حرکت‌های پرهزینه مانند نهضت ملی شدن نفت یا انقلاب اسلامی بزنند.**

کارایی: آقای دکتر در جایی از کتابتان فرموده‌اید: «باور کنیم که همه‌ی انقلاب‌ها و جنبش‌ها و تحولات این یک‌صد سال نیز به نوعی مفتون بوی نفت بوده‌اند و در ادامه‌ی کودتای ۲۸ مرداد، حمایت انگلیس از برآمدن رضاشاه، نهضت ملی شدن نفت، اصلاحات ارضی، انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و اکنون مناقشه‌ی اتمی همگی متأثر یا آلوده به نفت بوده‌اند.» یعنی این تحولات را عمدتاً برای کنترل منابع نفتی مثال زده‌اید، اما هستند متفکرانی که در توضیح و تبیین پدیده‌هایی چون انقلاب و تحولات یک‌صد سال اخیر در ایران، از عقب‌ماندگی به مثابه پدیده‌ای تاریخی و نسبی سخن رانده‌اند. تاریخی به این معنا که باید عوامل آن را در سراسر تاریخ ایران جستجو کرد. ثانیاً آیا مقایسه‌ی وضعیت تحولات در ایران با نگاهی به لیست بزرگ‌ترین کشورهای تولیدکننده‌ی نفت یعنی عربستان سعودی، روسیه، آمریکا، چین، کانادا و امارات متحده‌ی عربی به عنوان مثال، مواردی مشابه و یکدست به دست می‌دهد یا در غیر این صورت بایستی موارد دیگری همچون فقدان مدیریت و بینش اقتصادی در سطوح عالی حکومت نیز در نظر گرفته شود؟

محسن رنانی: همه‌ی این‌ها که می‌گویید هست. من گفته‌ام آن تحولات بوی نفت می‌دهد نه این که وجود نفت علت تامه‌ی آن‌ها بوده است، بلکه می‌گویم اگر نفت نبود آن تحولات هم رنگ دیگری به خود می‌گرفت. درست است، شکل‌گیری تحولات اجتماعی و سیاسی محصول ده‌ها و بلکه صدها عامل تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است اما وجود یک عامل دیگر مثل نفت می‌تواند رنگ آن‌ها را تغییر دهد یا روند آن‌ها را تسریع کند. مثلاً عملکرد یک دولت فاسد می‌تواند به انقلاب بینجامد اما وقتی درآمد نفت هست، فساد آن دولت هم شدیدتر می‌شود و سپس تحولاتی که منجر به انقلاب می‌شود هم سریع تر می‌شود. آنچه من گفته‌ام این است که اگر در ایران، نفت همزمان با پیروزی انقلاب مشروطیت کشف نشده بود، روند شکل‌گیری جامعه‌ی مدرن و دولت مدرن در ایران با سلامت و با مشکلات کمتری طی می‌شد و شاید جامعه‌ی ایران مجبور نبود دست به برخی حرکت‌های پرهزینه مانند نهضت ملی شدن نفت یا انقلاب اسلامی بزنند.

کارایی: به عنوان سؤال آخر، در جایی از کتاب فرموده‌اید، در این شک نکنیم که آمریکا نمی‌خواهد مسائلش با ایران حل و فصل شود و یک ایران همانند یک «مخالف‌خوان» برای آمریکا نعمتی است. در این صورت چرا به تحولات مثبت در مشی داخلی و خارجی ایران تاکید دارید و از آن به عنوان یک فرصت تاریخی یاد می‌کنید؟ آیا خروج ایران از این بازی و انداختن هزینه‌ی تغییر الگوی انرژی غرب به عهده‌ی سایرین راهکار مناسبی خواهد بود؟

محسن رنانی: هر کشور، مثل آمریکا، یا هر بلوک سیاسی، مثل غرب، به دنبال منافع خود است. کل جهان هم به راه خود می‌رود و تحولات اقتصادی و فراشناختی و اجتماعی لازم در آن، نهایتاً محقق می‌شود؛ اما چرا ما هزینه‌ی سنگین این تحولات را بدهیم. تمام سخن من همین است. بگذار الگوی انرژی جهانی تغییر کند اما چرا هزینه‌ی این تغییر را مردم ایران با درگیری در مناقشه‌ی اتمی بدهند؟ مثل این که یک سقفی فرسوده است و باید تخریب شود وگرنه روی سر عابران فرو خواهد ریخت و آخر سر هم به طور طبیعی یا با برنامه‌ریزی یا به تصادف تخریب خواهد شد. حالا اگر یکی از اهالی زرنگ محل که خانه‌اش نزدیک این سقف است برای این که این سقف زودتر تخریب شود، بچه‌های ما را تشویق کند که بروند روی این سقف بازی کنند و منظور این باشد که با دویدن بچه‌ها روی سقف، زودتر تخریب شود، آیا ما می‌توانیم بگوییم که خوب ما نرویم بازی کنیم یک عده‌ای بچه‌های دیگر می‌روند؟ وظیفه‌ی هر نظام سیاسی و وظیفه‌ی هر سیاستمداری که انسانی معمولی است که در درجه‌ی اول مراقب منافع ملت خود باشد. منافع سایر ملل جهان و حراست از ارزش‌های جهانی و تحقق عدالت در سطح جهان، برای یک حکومت در اولویت‌های بعدی قرار دارد.

منافع ملی و رابطه با قدرت‌های بزرگ

جای بسی شگفتی است که در کشور ما منافع ملی از منظر هر گروه و دسته و محفل و صاحب‌نظری تعریفی متفاوت دارد. البته تحول در سیاست‌های جاری با تغییر دولت‌ها، به ویژه در حکومت‌هایی که مردم‌سالاری را نه به عنوان تعارف که به عنوان اصلی بنیادین حداقل به طور نسبی به اجرا در می‌آورند، امری طبیعی است. اما روشن است که جایگاه منافع ملی بسیار فراتر از سیاست‌های جاری و روزمره‌ی دولت‌هاست. منافع ملی در هر جامعه و دولت و حکومت باید از چنان تعریف جامع و مانعی برخوردار باشد که منافع کل جامعه را تضمین نماید. این امر به معنی لایتغیر بودن این تعاریف نیست و طبیعی است که با توجه به شرایط جهانی و منطقه‌ای و گاه داخلی امکان بازنگری این سیاست‌ها همواره وجود دارد. اما بی‌تردید ریشه‌ها، پایه‌ها و اصول اولیه‌ای که در نتیجه‌ی تجربیات اجتماعی در طول قرون انباشته‌شده و مورد تفاهم و توافق اکثریت جامعه، نخبگان و نیروهای سیاسی مورد وثوق مردم قرارگرفته‌اند، به طور ثابت و اصولی در سرلوحه‌ی سیاست‌های منافع ملی کشور قرار خواهند یافت. یکی از همین اصول ثابت در سیاست‌گذاری منافع ملی کشورمان در طول سالیان دراز، که تقریباً در تمامی دولت‌های وطن‌خواه تعقیب گشته است، سیاست موازنه‌ی منفی است. اصلی که با عدم واگذاری امتیازات به دول خارجی در شکل رسمی و غیررسمی‌اش، زمینه‌های از میان رفتن امتیازات واگذارشده در گذشته را نیز از میان برده، و زمینه‌ی رهایی حقیقی از بند استعمار و استثمار را فراهم می‌آورد.

اما زمانی که از دیدگاه فراملی به تحولات بین‌المللی دهه‌های اخیر می‌نگریم، بی‌تردید فروپاشی شوروی مهم‌ترین رویداد محسوب می‌گردد. هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی در برابر چشمان حیرت‌زده‌ی ملل ستمدیده‌ی بلوک شرق از هم پاشید، به نظر می‌رسید، با توجه به پایان جنگ سرد و ایجاد شرایط جدید جهانی، می‌باید اصول منافع ملی را از نو تدوین کرد. اما دیر زمانی نگذشت که ظهور قدرت‌های جدید جهانی و منطقه‌ای اثبات نمود که نه تنها تعاریف قدیم منافع ملی همچنان قابل استناد و اجرایند، بلکه عدم استفاده از فرصت‌های جهانی پیش‌آمده که اتفاقاً باید با تکیه بر همان سیاست‌های سابق به سرانجام می‌رسیدند، زیان‌های جبران‌ناپذیری را به کشور تحمیل نموده‌اند. نکته‌ی جالب‌توجه اینکه همین قدرت‌های نوظهور، روسیه‌ی جدید را از دل ویرانه‌های شوروی کمونیستی، کمابیش با همان سیاست‌های ملی و جهانی شوروی سابق، بیرون کشید و شعله‌های جنگ سرد دوباره از خاکسترهای دیوارهای آهنین سر برآورد. تولد دوباره‌ی بلوک شرق در هیئت جدید، بسیاری از ملت‌ها و کشورهای جهان را دوباره در دوراهی قرارداد. دوراهی‌هایی که مانند بعضی از کشورهای بهار زده‌ی عرب، توسط خود آن‌ها تعیین تکلیف گردید؛ و گاهی هم مانند مصر و اوکراین، با فشارهای خارجی هدایت شد.

اما در این هنگامه‌ی پر قیل‌وقال رقابت‌های بین‌المللی قدرت‌های بزرگ، مسلماً محورهای دیپلماسی کشورمان، با رابطه یا عدم رابطه با قدرت‌های جهانی‌ای چون چین و روسیه و آمریکا، تعریف نمی‌شود. بلکه این تکیه بر مردم‌سالاری بومی، و استقلال حقیقی بومی است که چون همیشه‌ی ایام، منافع ملی ملک و ملت را تأمین می‌نماید. صد البته که چنین تعریفی از منافع ملی با تغییر نگرش خواسته یا ناخواسته‌ی تاریخ گذشته‌ی کشورمان، از قرارداد ترکمانچای گرفته تا ملی شدن صنعت نفت و جنگ تحمیلی به دست نخواهد آمد. بدیهی است که تنها چشمان باز وطن‌دوستان ملت‌خواه که با تحلیل واقعی تاریخ کشورمان و در نظر گرفتن شرایط واقعی کنونی قدرت‌های جهانی، به دور از خوش‌بینی‌ها و بدبینی‌های نابه‌جا، خواهند توانست سرزمین همیشه سرفرازمان را از این مرحله‌ی دشوار نیز عبور دهند.

دولت جناب روحانی نیز بر پایه‌ی چنین اصولی از بیست و چهار خرداد نود و دو سکان هدایت سیاست خارجی کشور را در اختیار گرفته است. اصولی که بی‌تردید توجه دولت به سیاست موازنه‌ی منفی را نه به عنوانی شعاری خشک که به عنوان سیاستی انعطاف‌پذیر می‌طلبد تا با استفاده از فرصت‌های تاریخی پیش‌آمده منافع ملت بزرگ ایران را تأمین نماید.

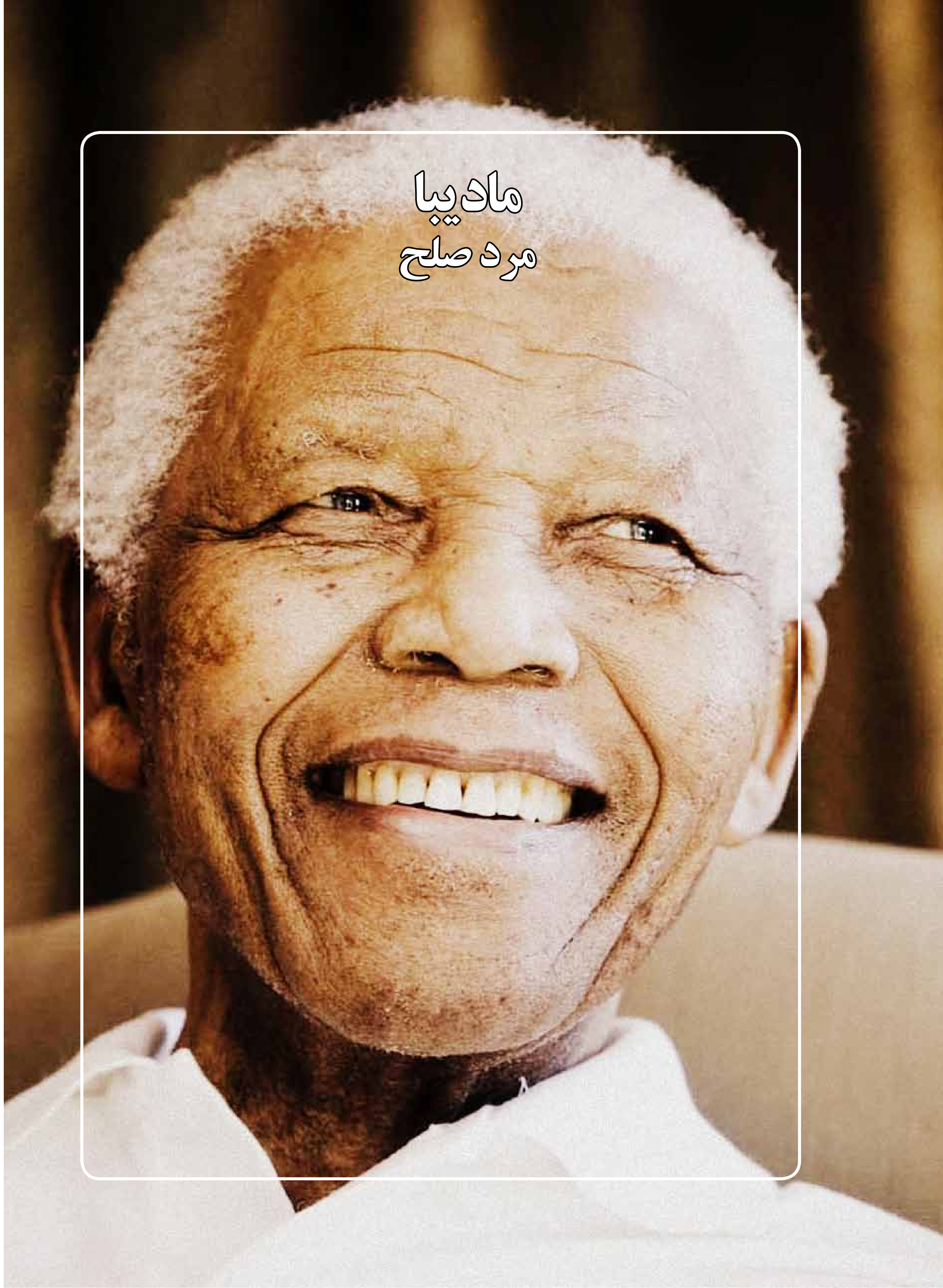

ماندلا

مردی که آفریقای جنوبی را از آپارتاید نجات داد

ترجمه: الناز علیزاد اشرفی

چه کسی را می‌توان بزرگ‌ترین دولت‌مرد قرن بیستم نامید؟ البته که جانیانی همچون «ژوزف استالین» و «مائو تسه تونگ» را نمی‌توان برای کسب این عنوان انتخاب کرد. همچنین رهبران ملی‌گرای مقتدری همچون «جمال عبدالناصر» هم برای داشتن چنین عنوانی مناسب نیستند. حتی نامیدن «واسلاو هاول» که یک چهره‌ی ضد کمونیسم، البته با دامنه‌ی نفوذ پایین بود نیز به عنوان بزرگ‌ترین دولت‌مرد قرن گذشته، بجا نیست. خوب واقعیت این است که اسامی کاندیداهای اعطای چنین لقبی می‌بایست محدود به چند نام برجسته شود، افرادی چون «مهاتما گاندی»، «وینستون چرچیل»، «فرانکلین روزولت»، «شارل دوگل»، «جک کندی» و «نلسون ماندلا». برای بسیاری از مردم در بسیاری از سرزمین‌های دور و نزدیک این نام آخری الهام‌بخش‌ترین است. کسی که روز پنجم دسامبر ۲۰۱۳ در سن ۹۵ سالگی درگذشت.

مقام ماندلا به عنوان یک قهرمان، یک پدیده است. شهرت ماندلا تا قبل از برگزاری اولین دادگاهش که به جرم خیانت به کشور برگزار و در سال ۱۹۶۱ به پایان رسید، تنها محدود به سرزمین مادری‌اش، آفریقای جنوبی بود. اگرچه او از این اتهام تبرئه شد اما تنها کمی بیش از یک سال آزادی را تجربه کرد و در سال ۱۹۶۳ بار دیگر به اتهام اقدامات خرابکارانه در دادگاه متهم شد. او محکوم به گذراندن ۱۷ سال حبس در جزیره‌ای شبیه آلکاتراز شد، «جزیره‌ی روبن» واقع در سواحل کیپ‌تاون. در خلال این مدت طولانی، نه کسی چیزی از او شنید و نه تصویری از او دیده شد. از سال ۱۹۶۴ تا زمانی که ماندلا در فوریه‌ی سال ۱۹۹۰ از زندان آزاد شد، هیچ عکس جدیدی از او منتشر نشده بود و برای دنیا عجیب بود که ماندلا، این نام که قرار بود بر سر زبان‌ها بیفتد، چه شکل و شمایلی دارد؟

او در آن زمان ۷۱ سال داشت و به زحمت ۱۰ سال برای انجام فعالیت‌های سیاسی، زمان در اختیار داشت. با این وجود ماندلا، در طول این ده سال بیش از هر انسان دیگری بر روی کره خاکی برای پایان دادن به آپارتاید، آن هم به گونه‌ای مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه تلاش کرد. این تلاش‌های او همچنین آغازی بی‌اندازه امیدوارکننده برای داشتن یک آفریقای جنوبی دموکراتیک بود. تنها ۲۰ سال قبل‌تر، حتی خوش‌خیال‌ترین افراد نیز وقوع چنین اموری را به مخیله‌ی خود نیز راه نمی‌دادند.

الگویی متناقض

اینکه کسی برای چنین مدت طولانی اگرچه بالاجبار، در گمنامی زیسته باشد اما به یک‌باره، نفوذی این‌گونه فراگیر از خود نشان دهد، موید شخصیتی متفاوت و قابل توجه است. با این وجود، شخصیت به تنهایی نمی‌تواند عمق ابراز محبت‌هایی که در خلال سفرهای ماندلا به جای‌جای دنیا به او ابراز می‌شد را توضیح دهد. در تمام این سفرها از آفریقا گرفته تا دیدار با ۷۵۰۰۰ نفر از دوستداران در استادیوم لندن تا برادوی در نیویورک که گفته می‌شد تا آن زمان شاهد چنان جمعیتی نبوده است، سیل ابراز ارادت‌ها به سمت وی روان بود.

ماندلا مشهور شده بود اما آن چیزی که بر ارزش این اشتهار می‌افزود، سن بالای او بود. رسانه‌ها گاها از چهره‌های احمق بت می‌سازند، واقعیت این است که دنیا به قهرمان نیاز دارد. اما نکته‌ی تأسف‌انگیز این است که انتخاب این قهرمان‌ها همواره بر مبنای عقلانیت نیست. اگرچه در خصوص آقای ماندلا، نیاز به داشتن یک قهرمان با واقعیت پیوند خورده بود.

همانند بسیاری از مردان بزرگ، حتی آن‌هایی که در ظاهر ساده به نظر می‌رسند، ماندلا هم پیچیده و اغلب پرتناقض بود. او دارای اراده‌ای آهنین و عزمی راسخ بود، در غیر این صورت می‌توانست سال‌ها پیش با اعلام نفی استفاده از خشونت و مصالحه از زندان رها شود. با این تفاسیر و به رغم این درجه از آشتی‌ناپذیری، او طبیعتی سازش‌کار و صلح‌طلب داشت. در دهه‌ی ۱۹۵۰، او اغلب برای دوستان و همفکران تندروتر خود از لزوم خویشتن‌داری سخن می‌گفت و در طول زندگی‌اش برای اینکه جنبشی که بر راس آن بود، کنگره‌ی ملی آفریقا را غیر رادیکال نگه دارد، جنگید اگر چه در مواردی شک و شبهه‌هایی در خصوص سرخ‌پوستان و شبهه‌های قوی‌تری در خصوص سفیدپوست‌ها داشت. ماندلا زمانی که به مبارزه‌ی مسلحانه متقاعد شد، استراتژی وی نه به‌دست آوردن قدرت از طریق مبارزه‌ی مسلحانه، بلکه وادار نمودن دولت برای مذاکره بود و زمانی که دولت در نهایت تسلیم شد، ماندلا از خود نه حس انتقام‌جویی نشان داد و نه تندخویی، در عوض از خود ظرفیتی خارق‌العاده و فوق‌بشری برای بخشیدن و مصالحه به نمایش گذارد.

ماندلا چریک بود، فرمانده‌ی کل شاخه‌ی نظامی حزب ANC، موسوم به نیزه‌ی ملت بود. همین امر باعث می‌شد تا از او انتظار داشته باشند با یک شورش مسلحانه یا سازماندهی حمله از طریق دریا، دولت آپارتاید را به زانو درآورد. تعهد حزب ANC به عملیات مسلحانه باعث شد تا «مارگارت تاچر» ضمن معرفی آن به عنوان یک سازمان تروریستی، اعلام کند آن را به رسمیت نمی‌شناسد. اما این دیدگاه بیش از اندازه ساده‌انگارانه بود. «آلبرت لوتولی» رئیس حزب ANC بین سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۷؛ اگرچه فردی صلح‌طلب نبود اما به شیوه‌ی مقاومت غیرخشونت‌آمیز اعتقاد راسخی داشت، همان‌گونه که ماندلا در ابتدای راه چنین بود.

آقای ماندلا هم عقیده‌ی خود را از سر اضطرار تغییر داده بود. وی در ابتدا مصرانه، خرابکاری‌هایی که به هیچ فردی آسیب نمی‌رساند (آزادی بدون خون‌ریزی) را به حملات مستقیم علیه مردم ترجیح می‌داد. دلیل روی آوردن ماندلا به جنگ‌های چریکی، رسیدن به این نتیجه بود که خشونت روزافزون حکومت راه دیگری برای تغییر نگذاشته است (با دست خالی نمی‌توان با جانور وحشی مبارزه کرد). دلیل دیگر این مشی ماندلا، این بود که از واگذاری میدان مبارزه به رقیبان مسلح‌تر حزب خود یعنی حزب منحصرا سیاه پوست کنگره‌ی پان‌آفریقانیست بیم داشت.

عقاید ماندلا در ارتباط با کمونیسم چندان مترقی نبود. او در دهه‌ی ۱۹۵۰، عکس‌هایی از لنین و استالین بر روی دیوار خانه‌اش در شهرک اورلاندو ژوهانسبورگ آویخته بود. ماندلا تحت تاثیر مارکس با حزب کمونیست آفریقای جنوبی همکاری‌های مشترک انجام می‌داد. در آن دوره، نوشته‌های ماندلا پر از اظهارنظرهای نه‌چندان قابل تاملی در خصوص مارکسیسم بود و ارادت عمیقی نسبت به افرادی چون «جو اسلو»، رئیس حزب کمونیست ابراز می‌کرد. ماندلا، وی را رفیق عزیز، برادر عزیز، و دوست عزیز خطاب می‌کرد درحالی‌که در چشم مخالفان، «جو اسلو» یک افسر ک.گ.ب بود.

عقاید ماندلا در ارتباط با کمونیسم چندان مترقی نبود. او در دهه‌ی ۱۹۵۰، عکس‌هایی از لنین و استالین بر روی دیوار خانه‌اش در شهرک اورلاندو ژوهانسبورگ آویخته بود. ماندلا تحت تاثیر مارکس با حزب کمونیست آفریقای جنوبی همکاری‌های مشترک انجام می‌داد. در آن دوره، نوشته‌های ماندلا پر از اظهارنظرهای نه‌چندان قابل تاملی در خصوص مارکسیسم بود و ارادت عمیقی نسبت به افرادی چون «جو اسلو»، رئیس حزب کمونیست ابراز می‌کرد. ماندلا، وی را رفیق عزیز، برادر عزیز، و دوست عزیز خطاب می‌کرد درحالی‌که در چشم مخالفان، «جو اسلو» یک افسر ک.گ.ب بود.

آقای ماندلا بر کمونیست نبودن خود اصرار می‌ورزید. به زعم وی، آن‌چه حزب وی را با کمونیست‌ها مرتبط می‌ساخت، این بود که آنها تنها گروهی بودند که آفریقایی‌ها را با سایر افراد برابر می‌انگاشتند و این ارتباط را اتحادی طبیعی با دشمن دشمن‌شان می‌دانست. ماندلا علاقه‌ای به مدل‌های حکومت شوروی از خود نشان نمی‌داد و اغلب از نهادهای بریتانیایی با تحسین یاد می‌کرد. او تا آنجا پیش رفت که پارلمان بریتانیا را «دموکرات‌ترین نهاد روی زمین» نامید.

بعلاوه، ماندلا چه در دهه‌ی ۱۹۵۰ که حزب هدف‌های خود را به بحث و بررسی گذارده بود و چه ۲۰ سال بعد که اهداف «جنبش آزادی» در دست بررسی بود، در یک امر ثابت قدم ایستاده بود و آن عدم گرایش و التزام بیانیه‌ی بزرگ اصول جنبش؛ منشور آزادی، به سوسیالیسم بود. منشوری که در ۱۹۵۶ تدوین شد و در عوض گامی بود به سوی دموکراسی بورژوایی.

تعارض آشکارتر میان اصولی که ماندلا از آن سخن می‌گفت با آنچه در عمل دیده می‌شد، در اواخر عمر وی و در سوگیری‌هایی که وی در قبال کشورهایی همچون کوبا، لیبی و سوریه داشت، خود را بیش‌تر نشان می‌دهد. او سال‌ها برای گنجاندن حقوق بشر در مرکز فلسفه‌ی سیاسی حزب خود، ANC کوشیده بود و در مقام رئیس‌جمهور هم در پی آن بود تا منافع ملی کشورش را به گونه‌ای تعریف نماید که در آن «شادی و رضایت‌خاطر دیگران» نیز ملحوظ شده باشد. ماندلا بواسطه‌ی شجاعت ذاتی خود «سانی آباچا» دیکتاتور بی‌رحم و فاسد نیجریه در دهه‌ی ۱۹۹۰ را بدون هیچ ملاحظه‌ای آماج انتقاد قرار می‌داد. این نقض آشکار قرارداد تاسف‌باری بود که بر اساس آن هیچ رئیس دولت آفریقایی نباید از رئیس دولت آفریقایی دیگر انتقاد کند. اما سوال اینجاست که آیا ماندلا حاضر بود از «فیدل کاسترو» و «معمر قذافی» نیز به همان ترتیب انتقاد نماید؟ نه، واقعیت این است که آن افراد، سال‌ها بود از جنبش ضد آپارتاید حمایت می‌کردند و برای آقای ماندلا صرف نشان قدرشناسی از دوستان وفادار، تمامی ملاحظات دیگر را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. این چیزی بود که آمریکایی‌ها را می‌ترساند.

بله این، جایی از زندگی ماندلا است که در آن تعارض اصول به وضوح و بدون هیچ پیچیدگی دیده می‌شود. تعارضی که در آن یک طرف برنده‌ی بزرگ بود. به گفته‌ی «احمد کاترادا» یکی از ۷ زندانی محکوم به حبس ابد در دادگاه ریونیا به همراه ماندلا، «تغییر دادن عقیده‌ی ماندلا در خصوص یک دوست کاری به‌طور کامل غیرممکن بود». برخی دیگر از اعمال ماندلا را که با روح کلی و شخصیت وی ارتباط چندانی ندارد را شاید بتوان با یک ویژگی وی که عبارت بود از قدرت تطابق و سازگاری توضیح داد که البته این قدرت و خصلت بایستی در او به واسطه‌ی جدایی از خانواده‌اش در سنین کودکی پدید آمده باشد. او در ده سالگی پدرش را از دست داد و حضانت وی به رئیس قبیله‌ی تمبو سپرده شد که یکی از ده‌ها گروه خوسایی زبان بود. البته این امر واجد تاثیرات مثبتی هم بر روی ماندلا بوده است، اما از طرف دیگر باعث شده تا پیش‌بینی رفتار وی در برخی از برهه‌های زمانی دشوار گردد.

به عنوان مثال ماندلا، مرد جوان تنهایی از طبقه‌ای ممتاز بود. به زعم برخی از همفکرانش، او فردی گوشه‌گیر و حتی اقتدارگرا بود که در عین حال می‌دانست در موقعیت‌های مختلف چگونه رفتاری مناسب داشته باشد. اما این بدین معنی نیست که او فردی محافظه‌کار بود یا به لحاظ اجتماعی توان درک تغییرات را نداشت. ماندلا در سال‌های زندان و در مقابل برخی از هم‌قطاران زندانی از جمله جوانان عصبانی عضو جنبش آگاهی‌بخش سیاهان که در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ وارد زندان روبن آیلند شده بودند و برتری و انحصار سیاهپوستان را چون امری مقدس و غیرقابل پرسش می‌انگاشتند، صبوری، مسامحه و تحمل را تمرین می‌کرد. بعدها زمانی که در برخی از مناطق، ناآرامی‌هایی در گرفت، او به‌طور مستمر شیوه‌ای آشتی‌جویانه و مسالمت‌آمیز در قبال جوانان ناراضی از خود نشان داد.

همانند بسیاری از مردان بزرگ، حتی آنهایی که در ظاهر ساده به نظر می‌رسند، ماندلا هم پیچیده و اغلب پرتناقض بود. او دارای اراده‌ای آهنین و عزمی راسخ بود، در غیر این‌صورت می‌توانست سال‌ها پیش با اعلام نفی استفاده از خشونت و مصالحه از زندان رها شود. با این تفاسیر و به رغم این درجه از آشتی‌ناپذیری، او طبیعتی سازش‌کار و صلح‌طلب داشت.

برخی از فرزندان ماندلا ممکن است در دل خود گفته باشند که تلاش او برای درک فرزندان دیگران، احتمالا بایستی به دلیل آگاهی از شکست وی در درک فرزندان خود بوده باشد. شاید هیچ چیزی بهتر از رابطه‌ی ماندلا و خانواده‌اش نتواند به روشنی به کار تشریح تناقضاتی که در نگرش و سیاست‌های ماندلا وجود داشت بیاید.

پسر ارشد ماندلا، سال‌ها پیش از آنکه در سال ۱۹۶۹در یک تصادف رانندگی جان خود را از دست دهد، با پدر غریبه شده و او را ترک کرده بود (یک دختر ماندلا در نه ماهگی در سال ۱۹۴۸فوت کرده بود). «تامبی» در جریان طلاق مادرش «إولین»، زمانی که ماندلا او را در سال ۱۹۵۸ پس از ۱۴ سال زندگی ناشاد طلاق داد، جانب مادرش را گرفت. برادرش «ماکاتو»، هم نتوانست با پدرش کنار بیاید و او را ترک کرد، او در سال ۲۰۰۵ به دلیل ابتلا به ایدز جان خود را از دست داد. «ماکی»، دختر «إولین» رابطه‌ی نسبتا بهتری با پدر داشت. اگرچه اوضاع چندان هم بر وفق مرادش نبود و احساس می‌کرد به نوعی مورد بی‌توجهی قرار گرفته است.

مشکلات و تنش‌ها

داستان ازدواج‌های ماندلا هم به اندازه‌ی رابطه‌ی وی با فرزندان‌شان تنش‌آلود بود. او در سال ۱۹۴۱ برای فرار از ازدواجی که سرپرست وی «تمبو» برایش تدارک دیده بود، به ژوهانسبورگ گریخت و سه سال بعد در ۱۹۴۴، با دختر عموی بهترین دوستش «والتر سیسیلو»، ازدواج کرد. پرستاری که برای ماندلا ۴ فرزند آورد اما گرایشات او بیشتر مذهبی بود تا سیاسی و چون تنها چیزی که برای ماندلا جالب‌توجه بود، سیاست بود، این ازدواج پایان ناموفقی داشت.

«وینی» همسر دوم ماندلا، که در سال ۱۹۵۸ با او ازدواج کرد، سوگیری‌ها و عقاید سیاسی مشترکی با وی داشت اما از همان اول دریافت که «ماندلا به جامعه و مردم تعلق دارد، نه به او و خانواده». این چیزی بود که بچه‌ها هم از آن شکایت داشتند، و ماندلا خود هم به آن اعتراف می‌کرد. همان‌گونه که یکی از فرزندانش به وی گفت: «او پدر تمام مردم بود اما هیچ‌گاه وقت نداشت پدر من یکی باشد».

علی‌رغم ارادت قلبی ماندلا به وینی شجاع، در سال ۱۹۰۴ زمانی که ماندلا اتوبیوگرافی خود را برای اولین بار منتشر کرد، برخی از نامه‌های غم‌انگیزی که او از زندان «روبن آیلند» برای وینی نوشته بود، ابعاد نه‌چندان خوشایند رابطه‌ی این دو را آشکار کرد. ازدواج دوم ماندلا هم دوامی نداشت. «وینی» هم از آپارتاید ضربه‌های فراوانی دید: تبعید، حبس، ظلم و آزار و اذیت‌های فراوان اما تمام این رنج‌ها هم نتوانست او را به درجه‌ای برساند که از انجام بعضی اعمال صرفنظر نماید و برعکس او نهایتا از هیچ تلاشی برای تحقیر همسرش ابا نداشت. ماندلا زخم خورده بود اما در عین‌حال احساس گناه می‌کرد و از قصوری که در حق همسران و فرزندانش کرده بود، آگاه بود. ماندلا بالاخره توانست ازدواج پایدار را با «گراچا ماچل»، بیوه‌ی نخستین رئیس جمهور موزامبیک تجربه کند، در روز تولد ۸۰ سالگی.

ماندلا در زمینه‌ی عشق ورزی، دو وجهه‌ی کاملا متضاد داشت، یکی وجهه‌ی خصوصی و دیگری عمومی. آقای ماندلا در دل میلیون‌ها نفر که اصلا او را ندیده بودند، بذر محبت کاشته بود و آنهایی هم که او را از نزدیک ملاقات کرده بودند به توانایی مافوق بشری وی برای ایجاد هم‌دلی اذعان داشتند و این آن چیزی بود که احترام بر می‌انگیخت. در این میان شاید رابطه‌ی وی با یک گروه از مخالفان سیاسی خود بسیار قابل‌توجه باشد، آفریکانرها؛ که عمدتا بازماندگان مهاجران اولیه‌ی هلندی سرزمین آفریقای جنوبی و هلندی‌تبار بودند. یکی از این اتباع «پی. جی. بوش» دادستان دادگاه ماندلا در سال ۱۹۶۲ بود، دادگاهی که ماندلا در آن به جرم ترک غیرقانونی کشور و تحریک به اعتصاب در آن محاکمه می‌شد. او پیش از صدور حکم از ماندلا درخواست کرد تا با او به تنهایی ملاقات کند، دست وی را فشرد و برایش آرزوی موفقیت کرد. این تنها مورد استثنایی نبود. مثلا او غذایش را با محافظ زندان تقسیم می‌کرد (پس از دستگیری در سال ۱۹۶۲)، به زندانبان‌ها در نگارش مقالات‌شان کمک می‌کرد، و در زندان روبن آیلند، با آفریکانرها به زبان آفریکانس سخن می‌گفت؛ زبانی که بواسطه‌ی پشتکار ستودنی‌اش آن را فراگرفته بود. بعدها، دعوت رئیس زندان، «بوتا» از ماندلا برای نوشیدن چای نشان داد که او قادر است حتی فردی چون وی را نیز افسون خود کند. «بوتا» کسی بود که به دلیل دفاع بیدریغ از برتری

سفیدپوست‌ها، «تمساح» نام گرفته بود. در نهایت زمانی که بالاخره از زندان آزاد شد، نمایش بزرگی از مصالحه و آشتی نشان داد: تجلیل از چریک نبرد بوئر، «دانیل ترون»، به عنوان یک آفریکانر که در راه آزادی جنگیده بود (نبرد بوئر ۱۸۸۹- ۱۹۰۲م، این جنگ در آفریقای جنوبی میان بوئرها- مهاجران هلندی و انگلیسی‌ها درگرفت). پوشیدن لباس تیم راگبی «اسپرینگ بوک» که برای سیاهان عمدتا نماد ناسیونالیسم سفید و دیدار از «بتسی ورووِد»، نظریه‌پرداز و معمار غیر قابل‌انعطاف نظام آپارتاید.

شکسته نفسی، تواضع، غرور

ماندلا زمانی که ۳۳ سال داشت، دوستان حزبی خود را با گفتن اینکه در سر دارد اولین رئیس‌جمهور سیاه پوست آفریقای جنوبی شود، شگفت‌زده کرد. با این وجود، روحیه‌ی او به گونه‌ای نبود که برای خود امتیازات ویژه‌ای قائل باشد. حتی زمانی که او به یک چهره‌ی شناخته شده‌ی بین‌المللی تبدیل شده بود نیز هیچ‌گاه از وجهه و اقتدار خود سوءاستفاده نکرد. در دوره‌ی زندان هم چنانچه برایش شرایطی متفاوت‌تر از سایر زندانیان در نظر گرفته می‌شد، او از پذیرش آن سرباز می‌زد. به عنوان مثال او به پوشیدن شلوارهای کوتاه که در واقع با هدف تحقیر زندانیان سیاه پوست انجام می‌گرفت اعتراض می‌کرد. اما زمانی که به وی اجازه داده شد از شلوارهای بلند استفاده کند، دو سال تمام از این کار امتناع کرد تا بالاخره مسئولان به کلیه‌ی زندانیان سیاه پوست اجازه دادند از شلوارهای بلند استفاده کنند.

ماندلا زمانی که ۳۳ سال داشت، دوستان حزبی خود را با گفتن اینکه در سر دارد اولین رئیس‌جمهور سیاه پوست آفریقای جنوبی شود، شگفت‌زده کرد. با این وجود، روحیه‌ی او به گونه‌ای نبود که برای خود امتیازات ویژه‌ای قائل باشد. حتی زمانی که او به یک چهره‌ی شناخته شده‌ی بین‌المللی تبدیل شده بود نیز هیچ‌گاه از وجهه و اقتدار خود سوءاستفاده نکرد. در دوره‌ی زندان هم چنانچه برایش شرایطی متفاوت‌تر از سایر زندانیان در نظر گرفته می‌شد، او از پذیرش آن سرباز می‌زد.

بله، این درست است که ماندلا از اینکه عضوی از یک خانواده‌ی سلطنتی و از نواده‌ی گوبنچوکا - یکی از پادشاهان تمبو- بود، افتخار می‌کرد و حتی نام سنتی خود «مادیبا» را نیز از آن گرفته بود، اما رفتار وی عاری از هرگونه تفرعن بود. در زندان «روبن آیلند» هم به خاطر اینکه ملاقاتی‌های بیشتری نسبت به سایر زندانیان داشت، همواره خجالت‌زده به نظر می‌آمد. در آنجا کسانی بودند که در طول ۱۵ سال تنها ۳ نفر به ملاقات‌شان آمده بودند. ماندلا در دهه‌ی ۱۹۹۰ و پس از آزادی، زندگی در یک منطقه‌ی آرام خارج از شهر را به زندگی مجلل در ژوهانسبورگ پرهیاهو ترجیح داد. برای تعطیلات هم به «کونو» می‌رفت، روستایی که شادترین روزهای دوران کودکی‌اش را در آنجا سپری کرده بود. ماندلا همواره از اینکه از او بت بسازند بیزار بود و علاقه‌ای نیز به مجسمه‌ها و بناهای یادبودی که اینجا و آنجا قرار بود به افتخارش برپا شود نداشت.

به‌رغم این‌ها ماندلا به ابراز وجود و جلب توجه حتی با توسل به ویژگی‌های ظاهری و نحوه‌ی پوشش هم چندان بی‌میل نبود. او به‌خصوص در دوره‌ی جوانی ظاهر خود را به گونه‌ای که برای دیگران جذاب باشد می‌آراست و در مواردی نیز از ظاهر خود به عنوان یک بیانیه‌ی سیاسی بهره گرفته بود. بعدها زمانی که ماندلا با یک «کاروس» (نوعی پوشش پتو مانند که از پوست حیوانات تهیه می‌شود و مردم در آفریقای جنوبی از آن استفاده می‌کنند) در دادگاه ظاهر شد، آگاهانه این نحوه‌ی پوشش را به مثابه‌ی سمبلی مورد استفاده قرار می‌داد که حاوی این مضومن بود: من به عنوان یک آفریقایی سیاه در این دادگاه که سفیدها برپا کرده‌اند حاضر شده‌ام. این پیام برای سایر سیاه پوستان به اندازه‌ی کافی مهیج بود.

چنین ویژگی‌هایی برای حزب کنگره‌ی ملی آفریقا (ANC) کفایت می‌کرد تا برای خود یک مسیح یا یک اسطوره داشته باشد. تمام این‌ها برای تهییج و تحریک توده‌ها و در خلال سال‌های طولانی خفقان، سرکوب نظامی و ناامیدی سیاسی ضروری می‌نمود. بدون چنین چهره‌ی الهام‌بخشی تمام داستان می‌توانست پایان غم‌انگیز و فاجعه‌باری داشته باشد. چهره‌ی اسطوره‌ای که مقاومت و سرپیچی‌اش از قوانین نژادپرستانه، این‌گونه توجه عموم مردم را به خود جلب کرده بود. زندانی شماره‌ی ۴۶۶/۶۴ روبن آیلند، می‌توانست به یک مهره‌ی سوخته یا قهرمان کاغذی بدل شود اما در عوض ثابت کرد که یک سیاست‌مدار برجسته و به غایت تاثیرگذار است.

ماندلا مرتکب برخی اشتباهات سیاسی نیز شد. به عنوان مثال تصمیم به کنارگذاردن سیاست غیرخشونت‌آمیز باعث شد تا حزب ANC برخی از حمایت‌های خارج از کشور را از دست بدهد و در عوض چنین تصمیمی هیچ فشار نظامی واقعی بر دولت وارد نمی‌آورد و جدی‌تر از همه اینکه باعث هدر رفتن انرژی جنبش می‌شد که بایستی صرف سازماندهی داخلی برای به نتیجه رساندن اعتصابات، تحریم‌ها و نافرمانی‌های مدنی می‌شد. آقای ماندلا که این‌قدر برای تقویت حزب کنگره‌ی ملی آفریقا تلاش کرده بود؛ حزبی که زمان پیوستن ماندلا به آن یک تشکیلات ضعیف و کوچک بود، بایستی وقوع مسائلی این‌چنینی را پیش‌بینی می‌کرد.

اما نبایستی فراموش کرد که بدون وجود ماندلا، گذار به سمت حکومت اکثریت به طور حتم فرایندی خونبار و فاجعه‌آمیز می‌بود. اول اینکه او در سال ۱۹۸۵ تقاضای ملاقات با وزیر دادگستری وقت،کوبی کوتسی نمود. سخنان ماندلا، وزیر را تحت تاثیر قرار داد و او آشکارا به ماندلا علاقه‌مند شد. نکته اینجاست که ماندلا این کار را بدون اطلاع و موافقت دوستان هم‌حزبی‌اش انجام داد چرا که می‌دانست آنها اجازه‌ی چنین چیزی را به وی نمی‌دادند. او بعدها توضیح داد که در مواقعی لازم است رهبر جلوتر از هم‌قطاران حرکت کند. او همچنین در تضمین سازش و مصالحه در جریان مذاکرات مرتبط با تدوین و حل و فصل موارد مربوط به قانون اساسی در سال ۹۴-۱۹۹۳ و انتخاباتی که در پی آن برگزار شد، نقشی اساسی بازی کرد.

آقای ماندلا بر کمونیست نبودن خود اصرار می‌ورزید. به زعم وی، آن‌چه حزب وی را با کمونیست‌ها مرتبط می‌ساخت، این بود که آنها تنها گروهی بودند که آفریقایی‌ها را با سایر افراد برابر می‌انگاشتند و این ارتباط را اتحادی طبیعی با دشمن دشمن‌شان می‌دانست. ماندلا علاقه‌ای به مدل‌های حکومت شوروی از خود نشان نمی‌داد و اغلب از نهادهای بریتانیایی با تحسین یاد می‌کرد. او تا آنجا پیش رفت که پارلمان بریتانیا را «دموکرات‌ترین نهاد روی زمین»نامید.

ماندلا به تنهایی می‌توانست له یا علیه موافقت‌نامه‌هایی که در خصوص قانون اساسی بسیار با اهمیت بودند، رای جمع‌آوری نماید. حتی در شرایطی که حامیان حزب کنگره‌ی ملی آفریقا امیدی به تصویب موافقت‌نامه‌ی مذکور نداشتند. حتی زمانی که یکی از اعضای محبوب حزب، «کریس هانی» به دست یک مهاجر لهستانی افراطی دست‌راستی به قتل رسید هم، ماندلا نقش بارزی در فرونشاندن خشم توده‌ها داشت. نقش ماندلا در حمایت از ژنرال «کنستانت ویلجوئن» هم اساسی و بسیار تاثیرگذار بود، اقدامی که نتیجه‌ی آن حفظ و تامین امنیت محافظه‌کارترین آفریکانرها بود (ژنرال ویلجوئن، یکی از فرماندهان سابق در آفریقای جنوبی بود که در جلوگیری از وقوع خشونت نظامی توسط سفیدپوستان آفریقایی پس از اولین انتخابات بعد از فروپاشی رژیم آپارتاید، نقش بارزی ایفا کرد). ماندلا بعدها در تشکیل کمیته‌ی آشتی و حقیقت‌یاب هم نقش ویژه‌ای ایفا کرد. این در حالی بود که به احتمال بسیار هر کس دیگری در آن موقعیت قرار می گرفت، به جای تشکیل این کمیته، خواستار اعلام جرم تحت عنوان جنایت علیه بشریت می‌شد.

واضح است که پایان دادن به آپارتاید کاری نبود که ماندلا به تنهایی قادر به انجام آن باشد. فروپاشی کمونیسم در کنار ملی‌گرایی آفریقایی هم سهمی در پایان دادن به آن داشتند. همچنین نقش تحریم‌های بین‌المللی و فشارهای داخلی بر روی اقتصاد و شخص «فردریک دی کلرک»، آخرین رئیس‌جمهور رژیم آپارتاید که به دلیل عملکرد موثرش در حمایت از گذار آفریقای جنوبی به سمت یک دموکراسی چندنژادی به طور مشترک با آقای ماندلا برنده‌ی جایزه صلح نوبل شد، نیز غیر قابل اغماض است. با این وجود نقش ماندلا در این میان نمادین و اسطوره‌ای است. اگرچه بزرگترین دستاورد ماندلا، درک نیاز برای صلح و آشتی و پایان بخشیدن به خشونت بود، اگرچه او در برپایی یک آفریقای جنوبی جدید و دموکراتیک که بر پایه‌ی حکومت قانون شکل گرفته، نقش ویژه‌ای ایفا کرد. اما نبایستی فراموش کرد که این چیزی بود که تنها از عهده‌ی وی بر می‌آمد. او به میلیون‌ها نفر از آفریقایی‌ها امید بخشید، و به منبع الهامی برای میلیون‌ها نفر در سایر نقاط کره‌ی خاکی تبدیل شد. اما اینکه جانشینان او در حاکمیت فعلی آفریقای جنوبی به اندازه‌ی او قابل تحسین نیستند یا اینکه مدل حکومتی وی به عنوان مثال در کشورهایی مانند زیمباوه تحقق نیافته است، نبایستی مایه‌ی تعجب باشد. اگرچه ماندلا یک قهرمان تمام‌عیار بود، اما اینکه برخی به وی قدرت مسیح را نسبت می‌دهند، قابل قبول نیست. همچنین اینکه از سایر سیاست‌مداران و دولت‌مردان انتظار داشت که همچون وی دارای سجایا و فضائل بی‌نظیر اخلاقی باشد هم انتظار بجایی نیست. در خصوص ماندلا همان طور که پیشتر گفتیم باید شرایط را نیز در نظر گرفت. کمتر پیش می‌آید که شرایط هم اینقدر به نفع کسی باشد. این حقیقت دارد که ماندلا زمان زیادی از زندگی خود را به سختی گذراند اما او به قدری طولانی زندگی کرد که حاصل زحمت‌هایش را ببیند و این برای ماندلا دستاوردی بزرگ بود. پایان داستان راه طولانی که ماندلا به سمت آزادی پیمود در نهایت شاد بود. در دنیای مدرن هم یک قهرمان شاد، دوست‌داشتنی‌تر از یک قهرمان با پایانی تراژیک است.

گفتگوی اختصاصی کارایی با دکتر پیروز مجتهدزاده

سمبل انسان‌دوستی
مشی سیاسی ماندلا

کارایی: آقای دکتر مجتهدزاده، سال‌هاست که از ماندلا به عنوان چهره‌ای اسطوره‌ای یاد می‌شود، فردی که با بزرگ‌منشی، مشی صلح‌آمیزی در پیش گرفت و گام بزرگی در راه تحقق صلح و انتقال دموکراتیک قدرت برداشت. اما آیا هیچ نقدی بر عملکرد سیاسی وی وارد نیست؟ به عبارت دیگر آیا می‌شود عملکرد سیاسی ماندلا را مورد نقد قرار داد؟

مجتهدزاده: هر انسان دو پایی که خداوند روی کره‌ی زمین آفرید، موجود ناکاملی است در تکاپوی کمال. کمال واقعی، کمال مطلق و کمال نهایی را خدا می‌نامند. انسان تا وقتی که انسان است و روی کره‌ی زمین زندگی می‌کند، کمال پیدا نمی‌کند و موجود ناقصی است و هر موجود ناقصی جمعی از اضداد است، جمعی است از محاسن و معایب. زمانی که می‌خواهیم وضعیت حیات یک فرد را بررسی کنیم، بایستی ببینیم چه محاسنی دارد و در چه مواردی و معایبش چگونه است و در چه مواردی. در مورد شخصی مثل ماندلا وقتی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم محاسنش خیر رساندن به بقیه‌ی همنوعان است و این یک امتیاز بسیار بالاست. محاسن ماندلا گروه کثیری را منتفع نموده، یک ملت را، یک کشور را، یک قاره را و طبیعی است که در یک چنین مواردی ترازوی تشخیص و قضاوت به طرف محاسن سنگینی می‌کند. ماندلا تا جایی که ما درباره‌ی زندگی او می‌دانیم، معایبش آنچنان نیست که به کسی یا کسان زیادی لطمه زده باشد.

کارایی: منظور من بیشتر تبعات اجتماعی و سیاسی عملکرد وی است. به عنوان مثال یکی از نقدهایی که بر وی وارد می‌شود این است که هیچ‌گاه کمونیسم و جامعه‌ی سیاسی بسته‌ای که به واسطه‌ی سیاست‌های مرتبط با آن ایدئولوژی مثلاً در شوروی سابق به وجود آمده بود را محکوم نکرد و همواره رئیس حزب کمونیست آفریقای جنوبی را رفیق نزدیک خود می‌خواند. همچنین ماندلا روابط گرم خود با معمر قذافی و فیدل کاسترو را تا پایان عمر خود حفظ کرد. و در جایی حتی کاسترو را «منبع الهام برای همه‌ی مردم آزادی‌خواه» لقب داد؟

مجتهدزاده: ما نمی‌توانیم این‌ها را به حساب بدی‌های ماندلا بگذاریم. باید توجه داشته باشیم که فرق ماندلا با گاندی این است که گاندی ریاست اداری و مدیریت کشور خودش را نپذیرفت اما ماندلا در شرایطی قرار گرفت که ناچار شد این کار را بکند و ریاست کشور خود را برای مدتی به عهده بگیرد تا به اوضاع سر و سامانی دهد. در خلال این مدیریت، او رئیس کشوری بوده که طبعاً دارای یک سیاست خارجی بوده و سیاست خارجی آن کشور مانند هر کشور دیگری در هر زمان و مکانی تابع مصالح و منافعی هست که دولت‌های متبوع برای خود در نظر گرفته‌اند.

تأیید یا داشتن روابط با معمر قذافی را من به هیچ‌وجه به حساب گناه یا کمبود کسی نمی‌گذارم. معمر قذافی برای مدت زیادی رئیس یک کشور بود و نقش تأثیرگذاری در اداره‌ی امور لیبی ایفا می‌کرد. ما دیدیم کسانی که به نام عدالت، اخلاق و دموکراسی او را به آن شیوه از روی کار برداشتند، در تمام سال‌های طولانی حضور قذافی در قدرت، وارد معاملات بسیار پرسود با وی شدند و همواره به او کمک می‌کردند و پر و بال می‌دادند. ماندلا هیچ‌کدام از این کارها را نکرد. لاجرم آن مدعیان اخلاق، بهتر است قضاوت عادلانه‌تری داشته باشند. این درست است که معمر قذافی وضعیت ناخوشایندی در اداره‌ی کشور داشت و کشور را به شیوه‌ای دیکتاتورمابانه اداره می‌کرد، اما هیچ کشوری از دنیا در این مدت طولانی تصمیم نگرفت که با او قطع رابطه بکند و با او رابطه نداشته باشد. آفریقای جنوبی هم یکی از این کشورها بود. از طرف دیگر معمر قذافی رئیس کشور لیبی یعنی کشوری آفریقایی بود و در اجتماعات و سازمان‌های آفریقایی حضور داشت، چطور می‌شود آفریقای جنوبی با یک کشور آفریقایی دیگر قطع ارتباط کند؟ من گمان نمی‌کنم که صحیح باشد که ما مسائلی که مربوط به مصالح ملی یک کشور می‌شود را به حساب نیکی یا بدی اخلاق یک فرد بگذاریم.

کارایی: برخی معتقدند آپارتاید وصله‌ای از سرمایه‌داری بود. زمانی ملغی شد که سرمایه‌داری آن وصله را از خود مبرا کرده بود و در این میان بر نمادین بودن نقش ماندلا در از میان برداشتن سیستم آپارتاید تاکید می‌کنند. در این خصوص چه نظری دارید؟

مجتهدزاده: یادتان باشد که همیشه افرادی هستند که دنیا را منفی نگاه می‌کنند. مسائل را منفی نگاه می‌کنند و سعی می‌کنند بر اساس یک بررسی غیرعادلانه، مهر تأیید یا رد بر موضوعات بزنند. این اظهار نظر که آپارتاید محصول نظام سرمایه‌داری بود و نظام سرمایه‌داری خود تصمیم گرفت که این نظام را ملغی کند، بسیار غیر واقع‌بینانه و سطحی است. آیا در آفریقای جنوبی، آپارتاید واقعا محصول نظام سرمایه‌داری بود؟ نه، آپارتاید محصول نژادپرستی سفیدپوستانی بود که حاکم شده بودند. آیا جز این است که خود سرمایه‌داری دستخوش تحولات زندگی بشری شد؟

حوادث روزگار بیش از آنکه حاصل تصمیم فرد یا افراد باشند، حاصل تحول در زندگی بشر هستند. چه کسی می‌تواند تصور بکند که فروپاشی شوروی و نظام کمونیستی در آن کشور، وابسته به تصمیم کسی بوده است؟ این تحولات و پیشرفت بشر در تفکر اقتصادی و سیاسی بود که منجر به برچیده شدن آن نظام شد نه تصمیم و برنامه‌ریزی یک فرد یا گروه. لاجرم به نظرم طرح چنین اظهارنظرهایی یک نوع بدنگری است. بدین ترتیب، نادیده گرفتن نقش ماندلا و نمادین خواندن آن اصلا قابل

قبول نیست. در این میان درس‌هایی که ماندلا به واسطه‌ی مشی خود به جامعه‌ی سیاسی داد را نمی‌توان نادیده گرفت. اینکه وی پس از آزادی از ۲۷ سال زندان که صرفا به دلیل عقاید سیاسی خود متحمل شده بود، روی زندانبان را می‌بوسد و اینکه او نیز می‌توانست همانند دیگران وقتی از زندان بیرون آمد، دستور قتل عام بدهد اما مرتکب چنین کاری نشد. به نظرم موضوع باید از این دید نگاه بشود.

کارایی: پس شما برای ماندلا در جریان فروپاشی نظام آپارتاید نقشی بیش از نقش نمادین قائلید؟

مجتهدزاده: صد در صد. ببینید ماندلا سمبل تفکر انسان‌دوستانه است. او با همه‌ی معایب و محاسن خود در عمل تبدیل به سمبل تفکر انسان‌دوستانه، تفکر صلح‌طلبانه و تفکر برابری و عدالت شد و این چیزی نیست که من و شما درباره‌ی آن تصمیم گرفته باشیم و چنین چیزی بسیار با ارزش است. ما ماندلا را از این جهت عزیز می‌داریم. من پیشتر هم ماندلا را با گاندی مقایسه کردم. گاندی فرد دیگری بود با مشخصات دیگری که به دلیل تفکر فلسفی خود مسئولیت مدیریت کشور را قبول نکرد و چقدر خوب شد که این کار را نکرد. ولی ماندلا قبول کرد و چقدر خوب شد که قبول کرد چون هند در آن مقطع آنقدر رهبر سیاسی داشت که احتیاجی نبود گاندی خود به میدان بیاید و کاری انجام دهد ولی ماندلا در خلاء رهبری، نقش‌آفرینی سیاسی کرد.

او وقتی از زندان درآمد سیستم آپارتاید مثل مجسمه‌ی شنی فرو ریخت. لاجرم او می‌بایست در مقام رهبری سیاسی قرار می‌گرفت و زمانی هم که ماندلا بر مبنای ارزیابی‌های خود، کارش را به سرانجام رساند، از کار حکومت‌داری کناره گرفت و حرکت گاندی را تکرار کرد. این حرکت ارزش دارد و ما باید به آن بها بدهیم. البته این که من در جریان فروپاشی نظام آپارتاید برای ماندلا نقش واقعی و نه نمادین قائل هستم به معنای قهرمان‌پرستی نیست. به ویژه من با این مقوله در جامعه‌ی قهرمان‌پرست ایران که ما به دنبال قهرمان‌های واهی راه می‌افتیم، مخالف هستم. در صد سال اخیر این قهرمان‌پرستی بلاهای فراوانی بر سر ما آورده و جامعه‌ی سیاسی ما را به عقب برده است. قهرمان‌پرستی برای جامعه‌ی سیاسی شدیدا مضر است ولی چنانچه بخواهیم برای جامعه و تفکر سیاسی الگو داشته باشیم، بایستی سراغ افرادی مثل گاندی و ماندلا رفت که سمبل انسان‌دوستی باشند.

کارایی: با در نظر گرفتن این واقعیت که حبس ماندلا مقارن با بیست و پنج سال آخر جنگ سرد میان شرق و غرب بود، رویارویی آمریکا و شوروی در صحنه جهانی و فضای جنگ سرد چه تاثیری بر سیاست‌های رژیم آپارتاید و تداوم یا عدم تداوم آن سیاست‌ها داشت؟

مجتهدزاده: بدون تردید یک نظام ژئوپولتیکی جهانی نمی‌تواند بر شکل‌گیری تحولات سیاسی در مناطق مختلف بی تاثیر باشد و طبیعتا تاثیر دارد. اما این تاثیرات در مناطق مختلف به صورت‌های مختلف خود را نشان می‌دهند. یکی از جنبه‌های رقابت‌های آمریکا و شوروی در ژئوپولتیک جهان دو قطبی یا دوران جنگ سرد، فلسفه‌ی زیستن بود که البته در عین حال عمده‌ترین موضوع رقابت بین سیستم کاپیتالیستی و کمونیستی نیز بود.

در بسیاری از موارد تاثیرپذیری از یک سیستم به ویژگی‌ها و چگونگی وضعیتی که در مناطق مختلف وجود داشت و احیانا تحولاتی که شکل می‌گرفت، مربوط می‌شد. منظور من این است که اگر سیستم ژئوپولتیکی دو قطبی بر مسائل آسیای جنوب شرقی تاثیر ویژه‌ای داشت، ما نباید فکر کنیم این الگویی است برای تاثیر سیستم مذکور در همه جای دنیا. فضای جنگ سرد در هر نقطه ای از جهان تاثیرات خود را داشت. این معادله به صورت معکوس هم عمل می‌کرد. بدین ترتیب که مسائل منطقه‌ای هم بر خود سیستم جهانی تاثیر می‌گذاردند و سیستم جهانی هم در قالب دو ابرقدرت رقیب گاه خودش را در شرایطی می‌دید که در مناطق مختلف خود را با مسائل منطقه‌ای تطبیق دهد و این دقیقا همان چیزی است که ما در آفریقای جنوبی زمان ماندلا شاهدیم.

مثلاً فرض بفرمایید در ایران تاثیر سیستم دو قطبی کاملا ژئوپولتیکی بوده است. بدین ترتیب که دغدغه‌ی ایران در آن مقطع زمانی همراهی با این قدرت یا آن قدرت و سعی در ایجاد یک معادله‌ی معقول با این قدرت در عین حفظ معادله‌ی معقول با سیستم قدرت دیگر بود. این بحث کاملا ژئوپولتیکی است، اما در آفریقای جنوبی بحث ژئوپولتیکی مطرح نبود، بحث جغرافیایی مطرح نبود. آفریقای جنوبی از نظر جغرافیایی نه با شوروی نزدیکی داشت نه با آمریکا.

در آفریقای جنوبی مساله‌ی حقوق بشر مطرح بود، مساله‌ی دیکتاتوری آپارتایدی مطرح بود. لاجرم تأثیرگذاری سیستم جهانی در آنجا وضع دیگری پیدا می‌کرد. در آفریقای جنوبی دوره‌ی آپارتاید، چون آمریکا سمبل سیستم اقتصادی کاپیتالیستی و سرمایه‌داری بود به نوعی محکوم محسوب می‌شد، اگرچه در انتهای این رقابت دیدیم که سرمایه‌داری برنده شد و کمونیسم از بین رفت. اما به هر حال حتی در بحبوحه‌ی آن دوره هم از دید متفکرین دنیای آزاد که در اینجا منظور دنیای غیرکمونیستی است و حتی تا حدودی هم در دنیای کمونیستی، تفکر عمومی بر این بود که کاپتالیستیم، حاصل جامعه‌ی اقتصادی سیاسی آزاد است. لاجرم این وضعیت به غرب امکان ادعای حقوق بشری زیادتری می‌داد. بدین ترتیب آمریکا همواره در خصوص آفریقای جنوبی محتاط بود تا مبادا حامی آپارتاید تلقی شود که البته همواره هم در دید مبارزان آن دیار یک حامی عمده‌ی آپارتاید محسوب می‌شد.

در مقابل، سیاست شوروی هم این بود که ضمن محکوم کردن کاپیتالیسم، کمونیسم را سمبل عدالت در جامعه قلمداد کند. کمونیسم هدف غایی خود را توزیع عادلانه‌ی سرمایه و امکانات عنوان می‌کرد و خود را مدافع حقوق بشر و عدالت قلمداد می‌کرد. در دوره‌ی جنگ سرد ما شاهد این بودیم که اندیشه‌های چپی سوسیالیستی انسان‌گرا بر اندیشه‌های سرمایه‌داری برتری پیدا کرد. حتی در خود آمریکا و اروپا هم سوسیالیسم و چپ‌گرایی قدرت زیادی به دست آورد و آن جوامع را هم تحت تاثیر قرار داد. لاجرم در آفریقای جنوبی ما به طور کلی و کلان شاهد آن هستیم که شوروی به صورت‌هایی خودش را حامی جنبش‌های آزادی‌خواهی، جنبش‌های عدالت‌خواهی و جنبش‌های مبارزه علیه آپارتاید و نژادپرستی قلمداد کرد و این طبیعتا بی‌تاثیر نبود.

آن طرز تفکر، در جهان آن روز طرز تفکر غالب بود و وقتی که به نفع جنبش‌هایی مثل جنبش ماندلا عمل می‌کرد طبیعتا در آفریقای جنوبی هم تاثیر مضاعف‌تری پیدا می‌کرد، اما به هیچ وجه من الوجوه نباید این نتیجه حاصل بشود که ماندلا طرفدار این یا طرفدار آن بود. او طرفدار هیچ کدام از این‌ها نبود. اگرچه فردی مثل ماندلا بدون

تأیید یا داشتن روابط با معمر قذافی را من به هیچ‌وجه به حساب گناه یا کمبود کسی نمی‌گذارم. معمر قذافی برای مدت زیادی رئیس یک کشور بود و نقش تأثیرگذاری در اداره‌ی امور لیبی ایفا می‌کرد. ما دیدیم کسانی که به نام عدالت، اخلاق و دموکراسی او را به آن شیوه از روی کار برداشتند، در تمام سال‌های طولانی حضور قذافی در قدرت، وارد معاملات بسیار پرسود با وی شدند و همواره به او کمک می‌کردند و پر و بال می‌دادند. ماندلا هیچ کدام از این کارها را نکرد.

شک تحت تاثیرات چالش و رقابت متقابل دو ابرقدرت جهان دوقطبی قرار می‌گرفت ولی هیچ اظهارنظر مشخصی له یا علیه هر یک از سیستم‌های مذکور از طرف وی وجود ندارد.

کارایی: این روزها در اظهارنظرهای روسای کشورهای غربی، روسای جمهوری آمریکا و دیگر مقام‌های این کشور، به قدری از ماندلا و دستاوردهای سیاسی و معنوی وی تجلیل می‌شود که انسان تا مرز فراموشی واقعیت‌های پیشین می‌رود. اینکه طی بیست و هفت سالی که ماندلا در زندان رژیم آپارتاید بود، دولت‌های پیاپی در ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی، با آن رژیم یا همکاری کردند یا دست کم تحمل‌اش کردند. و حتی در سال ۱۹۸۱، زمانی که حکومت آپارتاید در اوج قدرت بود، رونالد ریگان، رئیس جمهوری وقت آمریکا، به تلویزیون سی بی اس گفت که از رژیم آفریقای جنوبی حمایت می‌کند، به این دلیل که «آفریقای جنوبی در هر جنگی که درگیرش بوده‌ایم در کنار ما جنگیده است، و کشوری است که تولید مواد معدنی‌اش، از نظر راهبردی برای جهان آزاد حیاتی است». همین طور آمریکا سال‌ها ای ان سی –حزب کنگره‌ی ملی آفریقا که ماندلا برای دوره‌ای ریاست آن را بر عهده داشت– را در فهرست گروه‌های تروریستی جای داده بود. نظر شما در خصوص این موارد چیست؟

مجتهدزاده: در نگاه تاریخی باید مواظب باشیم که افراد یا پدیده‌ها را براساس اعمال تاریخی قضاوت نکنیم. یک انسان را در نظر بگیرید، اول که متولد می‌شود موجود بسیار ضعیف و ظریف و شکننده‌ای است. بعد بزرگ می‌شود، به سن بلوغ می‌رسد و احیانا مرتکب اعمالی می‌شود که اقتضای سن خود اوست، بعد بزرگ‌تر می‌شود و رفتارش مبنای عقلانی محکم‌تری پیدا می‌کند. ما نمی‌توانیم افراد تاثیرگذار امروز را به خاطر خطاهای دوران بلوغ مورد سرزنش قرار دهیم. این کار بسیار اشتباهی است. آن روز که آمریکا احیانا به آپارتاید کمک می‌کرد یا بریتانیا کمک فراوانی به آپارتاید می‌کرد، به زعم من آن روز، اقتضای طبیعت‌شان این بود. آن روز منافع و مصالح ملی‌شان اینطور حکم می‌کرد. آن روز افراد دیگری در آن کشور حاکم بودند، امروز افراد دیگری حاکم هستند و موضوعات دیگری حاکم هستند و نگاه به زندگی به کلی فرق کرده است و این طبیعت کار است. چنانچه فردا هم نگاه به زندگی در همین کشورها آنچنان تغییر خواهد کرد که ای بسا امروز را محکوم بکنند.

لاجرم ما نمی‌توانیم این بحث را به این صورت مطرح کنیم که چون آنها ۵۰ سال پیش در قبال مسائل آفریقای جنوبی برخوردی غیرانسانی از خود نشان داده‌اند، سخنان و رفتار تکریم‌آمیز امروز آنها در قبال ماندلا و جایگاه وی بسیار مزورانه است. اینطور نیست، مطلقا اینطور نیست. اوباما در آن دوران حتی متولد نشده بود. قطعا اوباما با رئیس جمهور قبلی آمریکا جرج بوش بسیار متفاوتند. آن قدر که می‌شود گفت این دو فرد اصلا با یکدیگر قابل مقایسه نیستند. چنان تفکری مختص افرادی است که نگاه جزمی دارند، یعنی مهم نیست که این اوباماست آن یکی جرج بوش و تنها چیزی که اهمیت دارد این است که این‌ها همه رئیس جمهور آمریکا هستند، لاجرم همه‌شان یک جورند. این غلط است. نه تنها آمریکایی‌ها از آن تاریخ تا حالا به کلی متفاوت شده‌اند و اندیشه‌ها تفاوت کرده‌اند، بلکه خود سیستم سرمایه‌داری غربی و کاپیتالیسم غربی نیز دچار تحولات بزرگی شده است. این خاصیت بشر است که موجودی ناکامل و در تکاپوی کمال است و این یعنی تحول، یعنی حرکت.

کارایی: اما آیا می‌توان چنین تغییری را نه یک حرکت در تکاپوی کمال، آن‌گونه که شما توصیف می‌نماید بلکه صرفا یک تغییر تاکتیکی دانست؟

مجتهدزاده: بله! تا حدی هم می‌توان تغییر مذکور را تاکتیکی دانست ولی نه به تمامی. همواره این امکان وجود دارد که از انسان خطا سر بزند و انسان دچار اشتباه محاسبه شود، اما ابتلای انسان به این موارد منفی دائمی نیست. شما می‌گویید که این تغییر در مشی غرب و تکریم ماندلا یک تغییر تاکتیکی است، ای بسا که چنین باشد اما آن سخن من این است که آن افراد دیروزی دیگر در ساختار قدرت جایگاهی ندارند و ساختار قدرت و مناسبات هم به کلی دستخوش تحول شده است. بگذارید ما به صورت طبیعی به مسائل نگاه بکنیم. روزگاری بریتانیا در آفریقای جنوبی صاحب منافع عظیمی بود، امروز بریتانیا آن منافع را ندارد. حتی یک ارزن از آن منافع را ندارد. برای اینکه روزگارش تحول پیدا کرده و منافعش در اروپا تعیین می‌شود. ما نمی‌توانیم دولتی که امروز سرکار هست را به خاطر خطاهای مثلاً خانم تاچر محکوم کنیم. من اینطور نگاه می‌کنم. من معتقد هستم که انسان موجودی است ناکامل در تکاپوی کمال یعنی همیشه در حال تحول برای بهتر شدن است. ما گذشته را نگاه می‌کنیم و در صورت وجود نقاط سیاه، گذشته را محکوم می‌کنیم اما امروزی‌ها را هم سرزنش نمی‌کنیم به خاطر اعمال دیروزی‌ها، ما این را باید یاد بگیریم.

کارایی: شما تعبیر زیبایی در مورد ماندلا به کار بردید و او را سمبل انسان‌دوستی نامیدید. با این وجود لطفا، از اساسی‌ترین دستاورد سیاسی ماندلا برایمان بگویید. به عبارت دیگر مهمترین سنت سیاسی که ماندلا از خود به یادگار گذارد؟

مجتهدزاده: دستاورد اساسی ماندلا در درجه‌ی اول از نظر صوری و ظاهری از میان برداشته شدن و از بین بردن سیستم پوسیده‌ی ضد بشری آپارتاید و نژادپرستی بود. این البته ظاهر قضیه هست. ارزش وی در تلاش جدی و هزینه کردن برای از بین بردن تفکر بی‌عدالتی در میان انسان‌هاست، یعنی دیگر شما حتی در افراطی‌ترین جمع‌ها و اجتماعات آفریقای جنوبی هم دیگر به سختی کسی را پیدا می‌کنید که آن نوع رفتاری که در دوران آپارتاید با سیاه‌پوستان می‌شد را رسما و علنا تأیید کند.

ماندلا سمبل تفکر انسان‌دوستانه است. او با همه‌ی معایب و محاسن خود در عمل تبدیل به سمبل تفکر انسان‌دوستانه، تفکر صلح‌طلبانه و تفکر برابری و عدالت شد و این چیزی نیست که من و شما درباره‌ی آن تصمیم گرفته باشیم و چنین چیزی بسیار با ارزش است. ما ماندلا را از این جهت عزیز می‌داریم.

البته بایستی تاکید کنم که من بسیار انسان خطاکاری خواهم بود اگر بگویم که همه‌ی این کارها را ماندلا شخصا و به تنهایی انجام داد. اصلا اینطور نیست. موفقیتی که ماندلا کسب کرد این بود که جریان تحول را با برخورد خود، با طرز فکر خود، با عمل خود و با مشی خود زنده کند و این رفتار، سرمنشاء تحول فکری است. این تحول فکری تا آنجا پیش رفت که توانست محیط را تحت تاثیر قرار بدهد و سیستمی ظالمانه را نابود کند و آفریقای جنوبی و بعضی از جوامع نزدیک را از نظر فکری به صورتی متحول کند که راه برای حرکت به سمت عدالت و برابری برای انسان‌ها هموارتر شود. به نظر من نمی‌شود دستاوردی بالاتر از این برای یک فرد قائل شد.

کارایی: آقای دکتر، به عنوان آخرین سوال، می‌خواهم از شما بپرسم آیا ماندلا و سنت سیاسی وی برای ایران امروز درسی دارد؟ به عبارت دیگر آیا ایران امروز و مشی ماندلا می‌توانند نسبت و مشترکاتی با یکدیگر داشته باشند؟

مجتهدزاده: البته مشی سیاسی ماندلا حرف زیادی برای گفتن در تمام جوامع از جمله ایران دارد، اما در عین حال بایستی از خاطر نبریم که ایرانیان برای بهبود شرایط امروز می‌توانند با مطالعه‌ی زندگی، مشی و فکر پیشینیان خود در دو سه هزار سال گذشته، هزار الگوی عملی‌تر اما نه لزوما بهتر از ماندلا پیدا کنند. وقتی ایران به اسلام می‌رسد تشیع را بر می‌گزیند که یکی از اصول اصلی آن عدل هست. آیا ما امروز نشانه‌ای از عدالت و برابری در این سرزمین پهناور سراغ داریم؟ ما بهتر است خود را محدود به قهرمان‌های واهی نکنیم و باور داشته باشیم که قهرمان واقعی همانا خود مردم هستند.

ترکیه، یک بام و دو هوای ملی
تصویر احتمالی یک دموکراسی واقعی

آراز ادوای

سرنخ وقایعی که این روزها در جمهوری اوکراین در جریان است را، مثل بسیاری از وقایعی که در سراسر جهان در بیست و پنج سال اخیر رخ داده است، باید در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی جست. البته تحولات جمهوری اوکراین، در این گذشته‌ی جدید، با چنان شتاب و دگرگونی‌های ناگهانی ای واقع شده است که هیچ شباهتی به یک دموکراسی و جمهوری واقعی نداشته است. این تحولات را انقلاب رنگی یا کودتا بنامیم و بدانیم، فرقی در اصل مسأله ایجاد نخواهد شد. این تحولات تصویر برقراری یک دموکراسی واقعی را ارائه نمی‌کند؛ چرا که دورنمای دولت نزدیک به روسیه‌ی یاناکوویچ در اوکراین، به هیچ عنوان خبر از برقراری حضور دائمی و مؤثر مخالفان در دولت نمی‌داد، که اکنون بتوان امیدوار به حضور طرفداران یاناکوویچ به صورت دموکراتیک در سیستم جدید حکومت مخالفان در اوکراین بود.اما آنچه که به بررسی وضعیت اوکراین اهمیتی مضاعف می‌دهد مقایسه‌ٍی اتفاقات این کشور با دیگر تحولاتی است که در نقاط مختلف جهان، و در ظاهر کاملاً بدون ارتباط باهم رخ می‌دهند و این در حالی است که تمام این اتفاقات از ریشه هائی مشترک برخوردارند.

نمونه‌ی کامل این امر تحولات ترکیه در بازه‌ی تقریبی سیزده سال اخیر است، که مانند تمامی وقایع پیش گفته، وابستگی تام و تمامی به ظهور روسیه‌ی جدید، از دل خاکسترهای شوروی سابق دارد. ارتباط دقیق تحولات اوکراین و ترکیه با این فروپاشی در کجاست؟ تفاوت اساسی ای که در دگرگونی‌های ترکیه به نسبت اوکراین دیده می‌شود چیست؟ ارتباط ارگانیک نیروهای ملی و فراملی در وقایع هر دو کشور چگونه تعریف می‌شود؟ آیا برآیند کنش و واکنش‌های این نیروهای ملی و بین‌المللی در دو کشور به تشکیل سیستم و نظامی دموکراتیک منجر خواهد شد؟ و ... بی‌تردید پاسخ درخور به این سؤالات نیازمند بررسی همه‌جانبه ی تحولات ترکیه و صد البته اوکراین است که با توجه به نبود مجال مناسب، با موکول نمودن مطالعه‌ی وضعیت اوکراین به فرصت‌های بعدی، تا حد امکان به بررسی تحولات ترکیه می‌پردازیم.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ناکارآمدی الگوی اقتصادی کمونیسم روسی که از مدت‌ها پیش از فرسنگ‌ها دورتر در غرب رصد می‌شد، در عمل اثبات گردید. به طور طبیعی پس از این فروپاشی و اطمینان یافتن آمریکا از تحلیل توان رقیب دیرینه‌اش، ادعای جهان تک قطبی از آمریکائیان بعید نمی‌نمود. اما جهان تاب این الگوی جدید را نداشت و اروپا به عنوان متحد اصلی آمریکا، اولین و مهم‌ترین نیرویی بود که در برابر چنین نظریه‌ای ایستاد. همین برخورد نیروها میان دول بزرگ جهان غرب بود که فرصت خیزش اقتصاد و در پی آن حکومت‌های جدید کمونیستی را دوباره فراهم نمود. در میان این کشمکش‌های جهانی و تلاش غرب برای تقسیم میراث از هم گسیخته‌ی اتحاد شوروی بود که چین و در پی آن تعدادی دیگر از کشورهای کمتر توسعه‌یافته، زیر چتر بی‌تفاوتی غرب و تا حدی تدبیر قدرت‌های جدید شرقی و مدیریت‌های درست داخلی توانستند گوی اقتصاد جهانی را تا حدی از غرب ربوده و درصد مهمی از اقتصاد و تجارت جهانی را در اختیار گیرند. هند و برزیل و ترکیه از همین دسته کشورها بودند که توانستند راه توسعه‌ای را که از سال‌ها قبل آغاز کرده بودند با استفاده از این فرصت به سرمنزل مقصود نزدیک تر کنند. جالب اینجاست که همین خیزش‌های جدیدی که در اقتصاد جهانی روی دادند به طور متقابل زمینه‌ساز تولد دوباره‌ی جانشینی برای اتحاد جماهیر شوروی در قالب فدراسیون روسیه‌ی جدید شدند.

با در نظر داشتن این پیش‌زمینه می‌توان گفت که به قدرت رسیدن طولانی مدت رجب طیب اردوغان در ترکیه به هیچ عنوان دور از انتظار نبوده است. در واقع نیروهای اقتصادی و سیاسی ای که از سال‌ها قبل زیر بار فشارها و کودتاهای نظامیان حامی سیاست‌های آمریکا در ترکیه قد خم کرده بودند، و بیشتر شامل نیروهای مذهبی روشنفکر ترکیه می‌شدند، از فرصت احیاء روسیه‌ی نوین نهایت بهره را برده و توانستند با شکل دادن نوعی اتحاد داخلی، با همراهی اقلیت‌های کرد و جناح مذهبی بازمانده از احزابی چون رفاه و سعادت، و همچنین چپ‌های قدیمی حذف‌شده از چرخه‌ی قدرت، کمر راست کرده و ضمن پیروزی در انتخابات بتوانند خود را از خطر دوباره‌ی کودتا محافظت کنند.

اما این محافظت از کودتا که همواره که از زمان تأسیس جمهوری ترکیه دولت‌های چپ گرا را تهدید کرده بود چگونه میسر شد؟ مگر دولت اردوغان و حزبش عدالت و توسعه، چه تفاوتی با دیگر دولت‌های مذهبی یا چپ داشت که توانسته است تا به حال سیزده سال را بدون ترس از کودتا و توطئه سپری کند و خود را به عنوان یکی از جناح‌های حکومتی ماندگار تا حدی تثبیت کند؟ باید در نظر داشت که در تحلیل این اتفاق نادر عرصه‌ی سیاست ترکیه هر دوی عوامل داخلی و بین‌المللی تأثیرگذار از اهمیت بسیاری برخوردارند. اول این که باقدرت گیری دوباره‌ی لابی روس‌های

سنتی طرفدار نظریه شوروی در روسیه، این لابی که اینک با توجه به عدم موفقیت نیروهای مخالف دوباره به جایگاه دولتی با ریشه‌های قدیمی در روسیه باز گشته بود، قصد بازپس‌گیری مستعمرات قدیمی شوروی در جهان را نموده بود و در مواردی هم که دقیقاً نمی‌توانست مستعمراتش را باز پس گیرد، دست روی حوزه‌های نفوذ سنتی آمریکا و غرب می‌گذاشت. یکی از این حوزه‌های قدیمی نفوذ در خاورمیانه برای آمریکا ترکیه‌ای بود که از زمان تأسیس جمهوری در آن توسط آتا ترک، به طور دائم حافظ منافع آن کشور در منطقه بود. روسیه پس از شروع احیاء سایه‌های حضور شوروی جدید در عرصه‌ی بین‌الملل توسط ولادیمیر پوتین، شروع به تقویت نیروهای مخالف سیاست‌های آمریکا به طور غیرمستقیم در جهان نمود و در همین چارچوب بود که ترکیه نیز از این قاعده مستثنی نماند. در بعد داخلی نیز اردوغان باهوشی سرشار توانست با متحد کردن نیروهای مخالف غرب از جمله روشنفکران مذهبی، نیروهای چپ گرا، و کردهائی که برای سالیان سال با دولت مورد حمایت غرب جنگیده بودند، قدرتی را از خود به نمایش گذارد که به خوبی با بهره‌گیری از شرایط بین‌المللی پیش‌آمده و طی چند انتخابات متوالی با ارائه‌ی کارنامه‌ای قابل‌قبول از خود، حزبش را به قدرتی غیرقابل‌حذف از عرصه‌ی سیاست ترکیه مبدل سازد.

اما حفاظت از دولت جوان اردوغان تنها با تکیه بر این عوامل کلی ممکن نبود. او باید می‌توانست رقبایش را با تقویت نیروهای متحد خود کنترل کند. برای انجام این امر ابتدا به تقویت حوزه‌ی نفوذ خود و متحدانش در رسانه‌های جمعی پرداخت. در مرحله‌ای دیگر با پروژه‌ی آشتی ملی به استقبال متحدان سیاسی کرد رفت و میانجی‌گری آن‌ها را در حل مسأله ی کردهای ترکیه به رسمیت شناخت؛ و در اقدام بعدی شروع به جایگزینی ارزش‌های مورد حمایت اقشار مذهبی ترکیه باارزش‌های سکولار نمود. به این ترتیب با بازگرداندن احترام اجتماعی به آن بخش از جامعه‌ی ترکیه که سال‌ها از تحقیر دولت احزاب مدعی پیشرفت صنعتی رنج برده بودند، توانست ائتلاف قدرتمندی بسازد که در هر انتخابات آرائی بیش از انتخابات قبل به دست آورد.

اما اقدامات اردوغان در فاز دوم اقداماتش جهت جلوگیری از کودتا و دخالت‌های نظامیان در قدرت شامل حملات قضایی و رسانه‌ای به اشخاص بانفوذ و همچنین نهادهای قانونی حافظ قدرت نظامیان و نیروهای سیاسی سکولار در ترکیه بود. تشکیل پرونده هائی برای عوامل رسانه‌ای و بانیان کودتاها و توطئه‌های دولتی سال‌های گذشته، در همین چارچوب قابل تحلیل و بررسی‌اند. مهم‌ترین این پرونده‌ها را بدون شک باید پرونده‌ی ارگن اکن دانست که در نهایت حتی تا دستگیری بسیاری از ژنرال‌های سابق ستاد ارتش ترکیه نیز پیش‌رفت. با این که جریان این پرونده ضربات سختی به اعتبار جریان غرب‌گرای ترکیه وارد آورد اما هیچ‌یک از این اقدامات دولت اردوغان بی‌پاسخ نماند.

سیزده سال از حکومت حزب عدالت و توسعه بر ترکیه گذشت. در طول این سال‌ها اردوغان توانست ارزش هائی را که مدعی اصالت آن‌ها در ترکیه بود جا بیندازد. ارزش هائی چون احیاء امپراتوری عثمانی و عدم تناقض شریعت و توسعه. او توانست در این سال‌ها طی عملکرد اقتصادی درخشان بدهی‌های ترکیه را با بانک جهانی تسویه کند. در عرصه‌ی سیاست داخلی نیز در مهم‌ترین اقدامش با توافقی که باکردها به سرانجام رساند توانست متحدانی دائمی برای خود در عرصه‌ی سیاست ترکیه فراهم کند. در واقع اردوغان و حزبش و متحدان آن‌ها اکنون دارای ریشه هائی واقعی در صحنه‌ی سیاست ترکیه هستند که از پشتیبانی تعداد زیادی از مردم نیز برخوردار است.

اما اتحادیه‌ی اروپا و آمریکا نیز در این میان بیکار ننشستند. طبق سنت قدیمی ای که در اروپا همواره سندیت داشته است، اقتصاد این منطقه دوباره جان گرفت و شروع به حرکت کرد. آمریکا هم از بحران دوری جست و منافع خود را چون همیشه‌ی ایام حفظ کرد. این مسائل به معنای آن بود که اردوغان می باید کم‌کم نگران انتخابات آینده باشد. حزب جمهوری خلق ترکیه که خود را وارث اصلی آتاتورک می‌داند و اصلی‌ترین حزب مخالف دولت در پارلمان به شمار می‌آید، با همراهی متفقان دیرینه‌اش سعی کرد ضرباتی را که دولت اردوغان در طول این سال‌ها به نیروهای سکولار وارد کرده است با حملاتی مؤثر پاسخ دهد. هدف اصلی این حملات که از چند ماه پیش آغاز شد وادار کردن دولت حزب عدالت و توسعه به استعفا و گردن نهادنش به انتخابات زودهنگام و یا دست کم‌کم رنگ کردن موفقیت‌های اقتصادی دولت با تکیه بر اتهامات اقتصادی و اختلاس در اموال دولتی تا انتخابات شهرداری‌ها و در نهایت انتخابات سال دو هزار و پانزده بود. این اتهامات با حمله به وزرای کابینه و فرزندانشان آغاز شد و تا امروز با فاش شدن گفت و گوی اردوغان با فرزندش در مورد مبلغ هنگفتی پول ادامه دارد.

آنچه که در مورد این حملات شایسته‌ی بررسی است واکنشی است که اردوغان به این اقدامات و اتهامات نشان داده است. او معتقد است که این اقدامات توسط یک لابی بین‌المللی شکل گرفته است تا جلوی توسعه و پیشرفت ترکیه،که با مدیریت حزب عدالت و توسعه حاصل شده است، گرفته شود. آیا حقیقتاً چنین تئوری ای می‌تواند با توجه به شرایط امروز ترکیه و جهان ریشه در واقعیت داشته باشد؟ در پاسخ این سؤال اشاره به واقعه‌ای مربوط به حزب اصلی مخالف آقای اردوغان می‌تواند در تحلیل رفتار ایشان تا حدی مفید واقع گردد. این واکنش نخست‌وزیر ترکیه تقریباً مانند واکنشی است که دبیر کل حزب جمهوری خلق ترکیه در مقابل انتشار فیلم فساد اخلاقی از خود نشان داد. ایشان نیز در آن زمان انگشت اتهام را به سوی دولت و نیروهای بین‌المللی گرفت. البته نشانه هائی از واقعیت را می‌توان، در همان حد کلیات تحلیل‌های ارائه‌شده در مباحث فوق، در صحبت‌های نخست‌وزیر فعلی ترکیه یافت، اما این که بتوان فساد مالی را با تکیه بر تئوری توطئه حل و فصل کرد امری نامعقول به نظر می‌رسد.

در نهایت باید گفت که در پایان تحولات این چند سال اخیر در ترکیه، که تنها با در نظر گرفتن شرایط جهانی قابل تحلیل و بررسی است، نتایجی چند برای ملت ترکیه به بار آمده است. اول این که مسأله ی جنگ با کردهای ترکیه به پایان خود نزدیک شده است و این امر نوید روزهائی خوش را در تجارت و اقتصاد ترکیه می‌دهد. دوم این که نیروی سیاسی جدیدی در ترکیه وارد عرصه‌ی زندگی اجتماعی شده است که سابقاً تنها حق داشت که از دور نظاره گر تحولات سیاسی باشد و بلافاصله که قصد ورود به عرصه‌ی جدی سیاست را می‌کرد با کودتای ارتش حذف می‌شد. این قدرت اکنون دارای پایه‌های واقعی قدرت سیاسی و اقتصادی در ترکیه است که این امر نیز نوید روزهای خوشی را در سیاست ترکیه را می‌دهد. از سوئی دیگ.ر نیز، تلاش برای عضویت ترکیه در اتحادیه‌ی اروپا و همچنین تلاش حزب آقای اردوغان برای دفاع از ارزش‌هایش پس از کنار رفتن احتمالی از قدرت باعث ایجاد قوانین و نهادهائی شده است که حقوق همگان را در ترکیه‌ی امروز محفوظ می‌دارد. در نظر داشتن تمامی این مسائل است که هر فرد منصفی را به این قضاوت می‌رساند که اینک تصویر ترکیه بیشتر به یک دموکراسی واقعی احتمالی می‌ماند تا تصویری که از اوکراین تحت لوای این یا آن قدرت جهانی مشاهده می شود.

توسعه

برابری فرصت‌ها، نه برابری برخورداری‌ها

دکتر محمد باقر بهشتی . استاد اقتصاد دانشگاه
رئیس مرکز ارزیابی و تحلیل صنعت و اقتصادسازمان مدیریت صنعتی آذربایجان شرقی

گفتیم توسعه، حداقل سه شاخص دارد که در این قسمت به تشریح این سه پراخته می‌شود.

رشد اقتصادی مستمر شرط لازم برای توسعه است. راجع به رشد اقتصادی، قبلا بحث شد و گفته شد معنی دقیق رشد اقتصادی رشد درآمد سرانه به قیمت ثابت است. رشد اقتصادی یکی از شاخص‌های بسیار مهم توسعه است. به طوری که می‌توان گفت، توسعه بدون رشد اقتصادی حاصل نمی‌شود. یعنی رشد اقتصادی شرط لازم برای توسعه است. منتهی رشد غیرمستمر نمی‌تواند نقش مهمی در توسعه داشته باشد. استمرار رشد اقتصادی به معنی افزایش درآمد سرانه به صورت مداوم است که خود بیانگر افزایش مستمر تولید سرانه است که مفهوم ضمنی آن بسیج دائمی همه‌ی مردم برای افزایش تولید است. بنابراین، زمانی که در جامعه‌ای افزایش تولید به صورت فرهنگ عمومی در آمد، آنگاه رشد اقتصادی می تواند استمرار یابد.

شاخص مهم دیگر توسعه، رفع فقر و محرومیت است.

فقر معناهای مختلفی دارد. معنی ساده‌ی آن فقر مطلق است که مفهوم آن نداشتن درآمد در حد تأمین کالری مورد نیاز انسان در شبانه‌روز است. نیاز غذایی بدن در هر شبانه‌روز ۲۲۰۰ کیلو کالری است. اگر بدن انسان این میزان را در یک شبانه‌روز دریافت نکند به او فقیر می‌گویند. مسلم است تأمین کالری بدن به معنی تأمین تمام نیازهای سلول‌ها نیست. به عبارت دیگر، ممکن است انسان کالری بیش از ۲۲۰۰ کیلو را در شبانه‌روز دریافت کند اما سلول‌های او سیر نباشند. پس معلوم می‌شود سیری دو نوع است، یکی سیری شکمی و دیگری سیری سلولی. سیری واقعی، سیری سلولی است که همه‌ی نیازهای مواد قندی و نشاسته‌ای، مواد چربی، مواد پروتئینی، ویتامینی، مواد معدنی و آب بدن تأمین می‌شود.

شاید سیری سلولی را بتوان به امنیت غذایی و تغذیه تعبیر نمود. معنی امنیت غذایی و تغذیه، تأمین غذای کافی و سالم برای همه است که هدف سازمان خواروبار جهانی (FAO) می‌باشد و در برنامه‌ی سوم توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی (۱۳۷۹-۱۳۸۳) به تصویب رسیده بود، ولی تاکنون به مرحله‌ی اجرا درنیامده است.

سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور فقر مطلق را به معنی عدم توانایی خانوار در تأمین حداقل ۲۲۰۰ کیلو کالری انرژی سرانه در شبانه‌روز و تأمین حداقل پوشاک، سرپناه و بهداشت و درمان مورد نیاز به کار برده، و معیار فقر نسبی (کم درآمدی) را مترادف با دو سوم متوسط درآمد منظور شده، تعریف کرده است (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور ۱۳۷۹، ص ۲۳).

معنی فقر با محرومیت تا حدودی متفاوت است. فقر را می‌توان برای انسان‌ها به کار برد، ولی محرومیت بعد جغرافیایی دارد. منطقه‌ی محروم را می‌توان به منطقه‌ای نسبت داد که سرمایه‌گذاری‌های لازم در آن صورت نگرفته است. در دوره‌ی بعد از انقلاب اسلامی، محرومیت‌زدایی یکی از سیاست‌های مستمر دولت‌ها بوده است. هدف از برنامه‌های محرومیت‌زدایی، تأمین حداقل نیازهای معیشتی مردم مناطق محروم از جمله: آب، برق، راه، بهداشت و مدرسه بوده است. با این حال، محرومیت یکی از ویژگی‌های اکثر مناطق روستایی ایران است که در زلزله‌ی ۲۱ مرداد ۱۳۹۱ در شهرستان‌های اهر، ورزقان و هریس آذربایجان شرقی که قدرت آن ۶,۴ یا ۶,۲ ریشتر بود چند صد روستا حتی تا صددرصد هم از بین رفتند، در حالی که اگر ساخت‌وسازها مقاوم بودند، هیچ‌کدام از آن‌ها تخریب نمی‌شد و تلفات انسانی هم پیش نمی‌آمد.

رفع فقر و محرومیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی به شیوه‌های متعدد، از جمله در اصل‌های سوم و چهل‌وسوم قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفته است. در بند ۱۲ از اصل سوم از جمله‌ی وظایف دولت «پی‌ریزی اقتصاد و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه‌ی صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه» تعیین شده است. و در اصل ۴۳ نیز بر ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت تأکید شده است. بنابراین، دولت جمهوری اسلامی باید رفع فقر و محرومیت را جزو برنامه‌های اساسی خود قرار دهد زیرا بدون آن قدرت انتخاب انسان کاهش

می‌یابد و انسان فقیر نمی‌تواند (مطابق بند ۳ از اصل ۴۳) فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و اجتماعی و شرکت فعال در رهبری کشور داشته باشد.

در سطح جهان هم یکی از اهداف برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل (UNDP) و بانک جهانی کاهش فقر در سطح دنیا می‌باشد.

رفع فقر و محرومیت از نظر اسلام بسیار اهمیت دارد. به طوری که گفته می‌شود «من لا معاش له لا معاد له». یعنی کسی که معاش ندارد معاد هم ندارد، که نشان می‌دهد تأمین معاش انسان چقدر مهم است.

از حضرت پیامبر اکرم (ص) نقل شده، «هر کس در ماه مبارک رمضان دعایی راکه متن آن در زیر نقل می‌گردد بعد از نماز واجب بخواند حق تعالی گناهان او را بیامرزد (قمی ۱۳۵۷، صص ۲۰۳-۲۰۴).

اللّهمّ ادخل علی اهل القبور السّرور
خداوندا همه‌ی در گذشتگان را بیامرز؛
اللّهمّ اغن کلّ فقیر
خداوندا همه‌ی فقرا را غنی ساز؛
اللّهمّ اشبع کلّ جائع
خداوندا تمام گرسنگان را سیر گردان؛
اللّهمّ اکس کلّ عریان
خداوند به همه‌ی کسانی که لباس ندارند پوشاک عطا کن؛
اللّهمّ اقض دین کلّ مدین
خداوند بدهی همه‌ی بدهکاران را ادا فرما؛
اللّهمّ فرّج عن کلّ مکروه
خداوندا همه‌ی ناملایمات را به خوشی تبدیل کن؛
اللّهمّ ردّ کلّ غریب
خداوندا تمام کسانی را که از وطنشان دور افتاده‌اند به وطنشان برگردان؛
اللّهمّ فکّ کلّ اسیر
خداوندا همه‌ی اسیران را آزاد کن؛
اللّهمّ اصلح کلّ فاسد بامور مسلمین
خداوندا کلیه‌ی فساد را از امور مسلمین برطرف کن؛
اللّهمّ اشفع کلّ مریض
خداوندا همه‌ی بیماران را شفا بده؛
اللّهمّ اقض عن الدین واغننا من الفقر
خداوندا بدهی ما را ادا کن و فقر ما را به غنا تبدیل کن؛
اللّهمّ غیّر سوء حالنا بحسن حالک
خداوندا حال ما را به بهترین حالی که خود دوست داری تغییر بده؛
انّک علی کلّ شیی قدیر
که تو به هر کاری توانا هستی.»

در این دعا که می‌توان آن را دعای توسعه نامید، چند نکته جلب توجه می‌کند:

انسان روزه‌دار بینش بسیار گسترده دارد و به همه‌ی انسان‌های زنده و از دنیا رفته می‌اندیشد. در دعای اول از خدا طلب شادی روح همه‌ی در گذشتگان (معلوم) می‌کند و در دعاهای بعدی یا واژه‌ی کل را به کار می‌برد یا ضمیر ما را.

دعای روزه‌دار دعای شخصی نیست به طوری که دعای فردی را مطرح نمی‌کند.

دعای روزه‌دار محدود به مسلمانان نیست. به کار بردن واژه‌ی کل، به کل انسان‌ها بر می‌گردد و ضمیر ما، به مسلمانان.

دعای روزه‌دار محدود به زندگان نیست.

دعای روزه‌دار همه‌ی ابعاد فقر را در بر می‌گیرد. به طوری که رفع فقر، رفع گرسنگی، تأمین پوشاک، ادای قرض، حذف غربت، آزادی گرفتار شدگان و شفای بیماران را برای کل مردم جهان طلب می‌کند و در جامعه‌ی مسلمانان، از بین رفتن فساد، ادای بدهی، رفع فقر مورد تقاضای مسلمان روزه‌دار است.

از آنچه در مورد فقر و محرومیت گفته شد، معلوم می‌گردد باید در هر برنامه‌ی توسعه، رفع فقر و محرومیت در اولویت‌های برنامه‌ها قرار گیرد.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که اجرای برنامه‌های فقرزدایی و محرومیت‌زدایی به معنی آن نیست که در جامعه هیچ فقیری نباشد، بلکه منظور از آن تدوین سیاست‌های کلان اقتصادی بر مبنای رفع فقر و محرومیت است. مثلا اگر ازدواج‌ها درست صورت گیرد و تغذیه‌ی نوزادن در دوره‌ی بارداری مادران صحیح باشد، در این صورت فرزندان متولد شده سالم خواهند بود. اگر تغذیه‌ی کودکان و تربیت آنان درست باشد و امکان ادامه‌ی تحصیل

مناسب در سن تحصیل برای آنان فراهم شود و پس از پایان تحصیلات شغل مناسب برای همه وجود داشته باشد، به شرط پرداخت حقوق در شأن انسانی، هیچ کس به معنی کلان فقیر نخواهد بود اما ممکن است در چنین جامعه‌ای فردی کم کار کند، در این صورت او فقیر می‌ماند که این به معنی فقر به معنی خرد است.

از بحث فوق الذکر چنین نتیجه‌گیری می‌شود که اگر کشوری بخواهد با فقر مبارزه کند باید برنامه‌ی مناسب از زمان ازدواج تا ورود به بازار کار برای مردم داشته باشد.

سومین شاخص مهم توسعه عبارت است از کاهش نابرابری. نابرابری معانی مختلفی دارد. معنی اقتصادی، معنی اجتماعی و معنی سیاسی.

معنی اقتصادی کاهش نابرابری به معنی متعادل‌تر کردن توزیع درآمد است. توزیع درآمد دو معنی دارد یکی توزیع اولیه‌ی درآمد و دیگری توزیع مجدد درآمد. منظور از توزیع اولیه‌ی درآمد، مشخص کردن سهم عوامل تولید (کار و مدیریت، سرمایه و زمین) از ارزش افزوده‌ی ایجاد شده است. اگردولت از طریق اخذ مالیات یا پرداخت یارانه در توزیع اولیه‌ی درآمد دخالت کند، آن را توزیع مجدد درآمد می‌گویند. وقتی از توزیع درآمد صحبت می‌شود بیشتر توزیع مجدد درآمد مراد است.

کاهش نابرابری به این معنی است که دولت با اعمال سیاست‌های مالی (اخذ مالیات یا پرداخت یارانه) تلاش می‌کند توزیع اولیه‌ی درآمد را تعدیل کند.

برای اندازه‌گیری توزیع درآمد، شاخص‌های مختلفی است که منحنی لورنز (Lorenz) و ضریب جینی (Gini Coefficient) از معیارهای توزیع درآمد هستند.

اگر درصد تراکمی جمعیت را در روی محور افقی قرار دهیم و درصد تراکمی درآمد کشور را هم در روی محور عمودی، و قطر مربع را به صورت زیر رسم کنیم، این محنی را «منحنی لورنز» می‌گویند. یعنی «منحنی لورنز» شکل نمایشی توزیع درآمد یک جامعه در زمان مشخص است. اگر در جامعه درآمد مساوی توزیع شده باشد در این صورت قطر مربع نمایشگر توزیع درآمد خواهد بود. معنی آن این است که درآمد همه‌ی آحاد مردم با هم برابر است.

البته باید به این نکته اشاره شود که اگر درجامعه‌ای، درآمد برابر توزیع شود در این صورت به کسانی که تلاش بیشتری انجام داده اند ستم شده است. به عبارت دیگر، توزیع مساوی درآمد به معنای تشویق کم‌کاری و ظلم به پرتلاش‌هاست. به همین دلیل می‌توان گفت برابری درآمدها اصلا شعار درستی نیست.

خط برابری درآمدها یک معیار معنی‌دار است. بدین معنی، هرقدر منحنی توزیع درآمدها به خط برابری نزدیک باشد، نشانگر متعادل بودن توزیع درآمد در جامعه است. یعنی اگر بخواهیم وضعیت توزیع درآمد را در دو مقطع

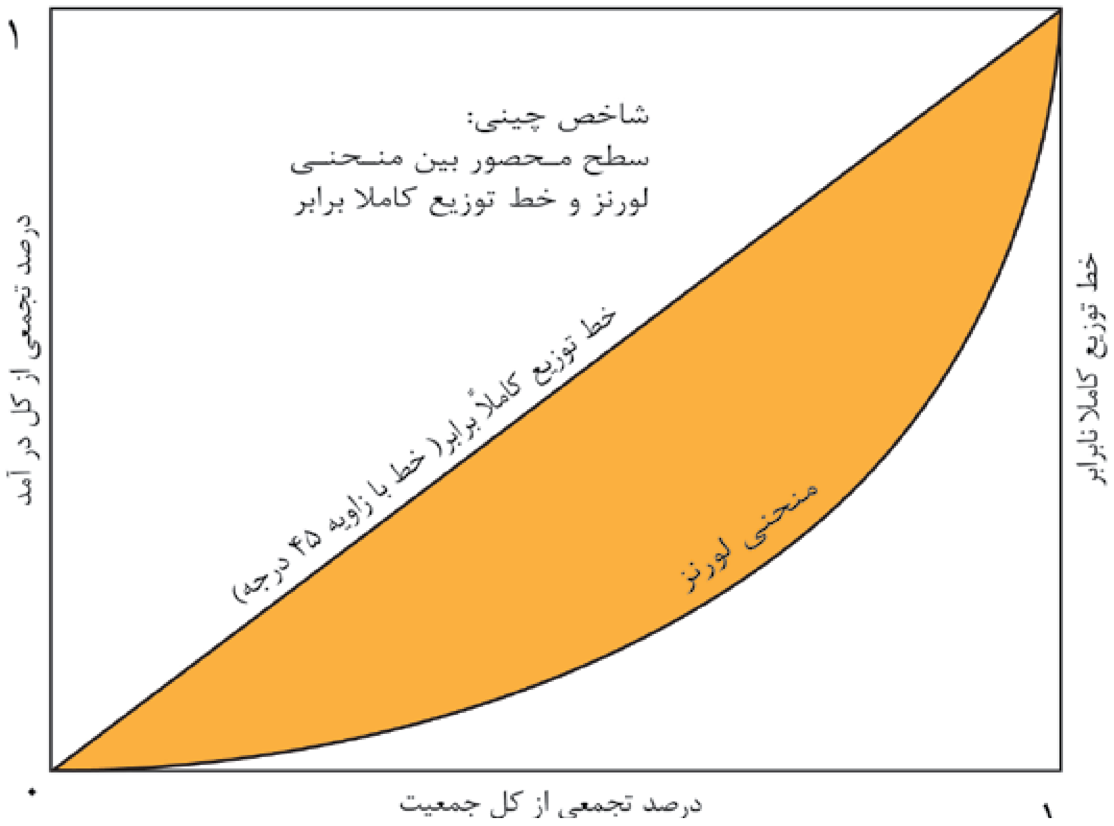

مشخص با هم مقایسه کنیم، «منحنی لورنز» را برای آن جامعه در این دو مقطع رسم می‌کنیم. توزیع درآمد در مقطعی که به خط برابری نزدیک باشد متعادل‌تر است.

همینطور اگر بخواهیم در یک مقطع زمانی مشخص وضعیت توزیع درآمد در دو جامعه را با هم مقایسه کنیم، منحنی‌های لورنز را برای این دو جامعه در یک محور مختصات رسم می‌کنیم. توزیع درآمد در کشوری که «منحنی لورنز» آن به خط برابری نزدیک باشد متعادل‌تر است.

اگر مساحت زیر خط برابری (قسمت هاشور خورده) را به مساحت مثلث OAB تقسیم کنیم حاصل این نسبت را ضریب جینی می‌گویند.

Gini Coefficient = (مساحت OAB)/(مساحت هاشور خورده)

این ضریب حداقل صفر و حداکثر یک خواهد بود. یعنی

۱≥Gini≥۰

هرقدر «ضریب جینی» به صفر نزدیک شود به معنی متعادل بودن توزیع درآمد است و برعکس هرقدر به یک نزدیک شود به معنی نامتعادل‌تر بودن توزیع درآمد است.

یکی دیگر از معیارهای توزیع درآمد، مقایسه‌ی سهم دهک‌های درآمدی با سهم درآمدی آن‌هاست. در این صورت جمعیت جامعه را به ده دهک تقسیم می‌کنند و سهم درآمدی هر دهک را در کنار آن‌ها قرار می‌دهند. اگر درآمد مساوی باشد، سهم درآمدی هر دهک جمعیتی (یعنی هر ۱۰درصد) برابر ۱۰ درصد خواهد بود، که همان معنی خط برابری درآمد را دارد که در بالا بدان اشاره شد. اما در عمل سهم دهک‌های جمعیتی از درآمدها با هم متفاوت است. هرقدر سهم دهک‌های پایین درآمدی (که آن‌ها را دهک اول یا فقیر و... دهک دهم یا اغنیا می‌گویند) کمتر و سهم دهک‌های بالا بیشتر باشد، توزیع درآمد نامتعادل‌تر خواهد بود.

در معیار سهم دهک‌ها، مرسوم این است که سهم ۱۰ درصد اغنیا (دهک دهم) را به ۱۰ درصد فقرا (دهک اول) تقسیم می‌کنند تا معلوم شود سهم اغنیا چند برابر فقرا است. یا گاهی سهم دو دهک نهم و دهم (۲۰درصد بالا) را به ۴۰ درصد (چهار دهک پایین) تقسیم می‌کنند تا سهم درآمدی این دهک‌ها را با هم مقایسه کنند.

بنابراین، کاهش نابرابری از نظر اقتصادی به معنی نزدیکی «منحنی لورنز» به خط برابری، یا کاهش «ضریب جینی» و یا کاهش شکاف درآمدی دهک‌های درآمدی است.

ملاحظه می‌شود در شاخص فقر و محرومیت از ریشه‌کنی آن بحث می‌شود ولی در نابرابری از کاهش آن نه از بین بردن نابرابری، که گفتیم از بین بردن نابرابری به معنی ظلم است. البته در اقتصاد هم می‌توان از برابری صحبت کرد. این برابری باید برابری فرصت‌ها باشد نه برابری برخورداری از امکانات.

از دید اسلام، هدف انبیاء اقامه‌ی قسط در جامعه بود و برای همین است که آیه‌ی معروف «لقد ارسلنا بالبیّنات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم النّاس بالقسط» (سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۵) زینت‌بخش قانون اساسی جمهوری اسلامی شده است. در این قانون به رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی (بند ۹ از اصل ۳) تأکید شده است. وقتی قانون اساسی از حقوق ملت صحبت می‌کند، ۱- یکسان بودن زن و مرد از لحاظ حمایت قانونی (اصل ۲۰)؛ ۲- ایجاد شرایط مساوی برای کار و اشتغال برای همگان را بر می‌شمارد (اصل ۲۷) و همین‌طور موضوعات مختلف دیگر از جمله تأمین اجتماعی (اصل ۲۹)، آموزش و پرورش رایگان (اصل ۳۰) و داشتن مسکن مناسب (اصل ۳۱) را حق همگان می‌شمارد.

نتیجه‌ی مثبت و مؤثر کاهش نابرابری، تقویت مشارکت‌های مردم در امر توسعه است که از این طریق می‌توان هم رشد اقتصادی را تداوم بخشید و هم به رفع فقر و محرومیت همت گماشت.

یک بار دیگر برگردیم به برداشت خود از توسعه که گفته شد توسعه فرایند تکاملی درونزای بلندمدت است و حداقل دارای سه شاخص: رشد اقتصادی مستمر، رفع فقر و محرومیت، و کاهش نابرابری است.

حالا سؤال این است، چرا از بین بیش از ۲۰۰ کشور جهان فقط حدود ۴۰ کشور توسعه یافته‌اند و بقیه نه؟ در واقع باید توضیح دهیم چه عواملی باعث می‌شود که کشوری فرایند توسعه را آغاز کرده و در مسیر آن قرار گیرد؟ برای این کار در قسمت بعدی به تشریح شاخص‌های تحول در باورها و رفتارها پرداخته می‌شود.

نگاهی به جایزه نوبل اقتصاد ۲۰۱۳

دکتر خالد حسن خیرآور
پژوهشگر اقتصاد دانشگاه کالیفرنیا (UC Davis) – آمریکا

آکادمی سلطنتی علوم سوئد هر ساله اواسط ماه اکتبر اسامی برندگان جایزه‌ی بانک مرکزی سوئد (نوبل اقتصاد) را منتشر می‌کند. سال ۲۰۱۳ نیز ۳ اقتصاددان آمریکایی این جایزه‌ی ۸ میلیون کرونی (معادل ۱.۲۵ میلیون دلار) را به صورت مشترک دریافت خواهند نمود. «یوجین فاما» و همکارش «لارس پیتر هانسن» از دانشگاه شیکاگو و «رابرت ج. شیلر» از دانشگاه ییل به پاس مطالعات و یافته‌های خود در زمینه‌ی پیش‌بینی وضعیت بازارهای مالی موفق به دریافت نوبل اقتصاد شدند.

در بخش اول این نوشتار نگاهی کوتاه به برندگان امسال و پژوهش‌ها و یافته‌های آن‌ها خواهم داشت و در بخش دوم برگردان مصاحبه‌ی «جف سامر» با «یوجین فاما» که در نشریه‌ی نیویورک تایمز به چاپ رسیده است را ارائه خواهم نمود.

«یوجین فاما» دانش‌آموخته‌ی اقتصاد دانشگاه شیکاگو و در حال حاضر دارای کرسی استادی در مدرسه‌ی عالی بازرگانی همان دانشگاه است. این اقتصاددان ۷۴ ساله بیش از ۴۰ سال از عمر خود را صرف مطالعه‌ی رفتار قیمت سهام و اوراق بهادار در بازارهای مالی نموده و نتیجه‌ی پژوهش‌های خود را در قالب دو کتاب و بالغ بر یک‌صد مقاله‌ی علمی در نشریات معتبر اقتصادی منتشر نموده است.

«لارس پیتر هانسن» نیز دانش‌آموخته‌ی اقتصاد دانشگاه مینه‌سوتا و دارای کرسی استادی در دانشگاه شیکاگو است. وی در اولین ساعات صبح ۱۴ اکتبر درحالی‌که تازه از پیاده‌روی صبحگاهی خود بازگشته بود با تماسی تلفنی از آکادمی نوبل از دریافت این جایزه باخبر شد. هانسن بیشتر شهرت خود را مدیون مطالعات و نظریاتش در زمینه‌ی اقتصادسنجی و ابداع روش‌های بررسی مدل‌های اقتصاد کلان بدون دسترسی به تمام جزییات مدل و با کمک سری‌های زمانی است. مدل‌های کاربردی وی توسط بسیاری از همکارانش برای بررسی ارزش دارایی‌ها و همچنین شناسایی و حل معماهای مختلف در مدل‌های تجربی اقتصاد مورد استفاده قرار گرفته است. وی همچنین به خاطر قدم‌های مهمی که در زمینه‌ی پیشبرد فهم ما از نحوه‌ی رفتار بنگاه‌های اقتصادی در برخورد با نا اطمینانی برداشته است، مورد توجه بسیاری قرار گرفته است. پرفسور هانسن همچنین پژوهش‌های فراوانی در زمینه‌ی شاخص‌های اقتصاد کلان و دارایی‌ها در بازارهای مالی انجام داده و نظریات وی به صورت گسترده مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. این اقتصاددان ۶۱ ساله ۲ هفته قبل از تولد ۶۱ سالگی خود موفق به دریافت جایزه‌ی نوبل اقتصاد شد.

«رابرت شیلر» اقتصاددان ۶۷ ساله نیز در اولین ساعات صبح به وقت محلی درحالی‌که برای عزیمت به سفری کاری آماده می‌شد از طریق تماسی تلفنی از طرف آکادمی نوبل باخبر شد که نام وی در میان برندگان امسال قرار دارد. وی دانش‌آموخته‌ی اقتصاد دانشگاه ام.آی.تی و در حال حاظر دارای کرسی استادی در دانشگاه ییل است.

وی مطالعات بسیاری در زمینه‌ی بازارهای مالی، اقتصاد کلان، مدل‌ها و روش‌های آماری انجام داده و نتیجه‌ی پژوهش‌های او در قالب ۱۲ کتاب و ده‌ها مقاله‌ی علمی منتشر شده است.

درک رفتار قیمت اشکال مختلف دارایی‌ها برای تصمیم‌های روزمره‌ی سرمایه‌گذاران و مردم عادی از اهمیت بسیاری برخوردار است. اینکه پس‌اندازمان را به صورت نقدی نگهداری کرده یا به صورت سپرده نزد بانک بگذاریم یا سهام بخریم و یا حتی تبدیل به زمین و مسکن و طلا کنیم، بستگی به برداشت ما از ریسک و سود هر شکل از پس‌انداز دارد. همچنین درک روند تغییر قیمت‌ها در بازارهای مالی اهمیت ویژه‌ای برای سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی دارد. اشتباهات در ارزش‌گذاری دارایی‌ها در سطح کلان می‌تواند منجر به ایجاد بحران‌های مالی گسترده‌ای - همچون بحران اخیر وام‌های مسکن در آمریکا - گردد. با توجه به اهمیت بالای قیمت دارایی‌ها در بازارهای مالی، آشنایی با عوامل تعیین‌کننده و تأثیرگذار در ارزش دارایی‌ها و همچنین دلایل نوسانات قیمت آن‌ها مرکز توجه بسیاری از اقتصاددانان در دهه‌های گذشته بوده است. اهدای جایزه‌ی نوبل اقتصاد امسال به یافته‌های اقتصاددانان در زمینه‌ی پیش‌بینی قیمت‌ها در بازارهای مالی نیز حاکی از اهمیت بسیار این حوزه‌ی پژوهشی در علم اقتصاد است.

پیش‌بینی روزانه و هفتگی قیمت سهام و اوراق بهادار در بازارهای مالی امری تقریباً غیرممکن است. با این وجود ارایه‌ی پیش‌بینیِ‌های بلندمدت - ۳ یا ۵ ساله- در مورد روند و رفتار قیمت‌ها در بازارهای مالی کاملاً امکان‌پذیر است. این گزاره‌ها که در نگاه اول متناقض و غیرقابل‌قبول می‌نمایند، نتیجه‌ی مطالعات سه اقتصاددان آمریکایی است که برایشان جایزه‌ی نوبل ۲۰۱۳ را به ارمغان آورد.

نتیجه‌ی تحقیقات «یوجین فاما» و بسیاری از همکارانش که برای اولین بار در دهه‌ی ۶۰ میلادی منتشر شد، حاکی از آن بود که پیش‌بینی رفتار قیمت‌ها در بازارهای مالی امری غیرممکن است. انتشار این یافته‌ها باعث ایجاد تغییراتی در شکل بازارهای مالی و آغاز مجموعه پژوهش‌های گسترده در زمینه‌ی نحوه‌ی عملکرد بازارهای مالی شد. دشواری پیش‌بینی قیمت‌ها در کوتاه‌مدت می‌تواند بدین صورت تعبیر شود که در بلندمدت این امر بسیار دشوارتر خواهد بود. اما یافته‌های مطالعات «رابرت شیلر» که برای اولین بار در ابتدای دهه‌ی هشتاد میلادی منتشر شد، نشان می‌دهد که با وجود عدم امکان پیش‌بینی کوتاه مدت رفتار بازارهای مالی، این کار در بلند مدت کاملا امکان‌پذیر است.

یافته‌های وی نشان می‌دهد که نوسانات قیمت سهام بسیار بیشتر از نوسانات سود شرکت‌ها بوده و نسبت قیمت سهام به سود با افزایش نوسانات کاهش می‌یابد. این ویژگی همچنین برای دیگر انواع دارایی‌های مالی از جمله اوراق بهادار صادق است. این یافته‌ها به کمک انتظارات عقلایی سرمایه‌گذاران در مورد نااطمینانی نسبت به قیمت‌ها قابل توجیه هستند. سود بالا در آینده را می‌توان انگیزه‌ای برای خرید دارایی‌های پرخطر بالا دانست. روش آماری ابداعی «لارس پیتر هانسن» بعنوان بهترین راهکار برای آزمودن این فرضیه‌ی شناخته شده و توسط بسیاری از همکارانش در زمینه‌ی مطالعه‌ی قیمت‌گذاری دارایی‌ها مورد استفاده قرار گرفته است.

*

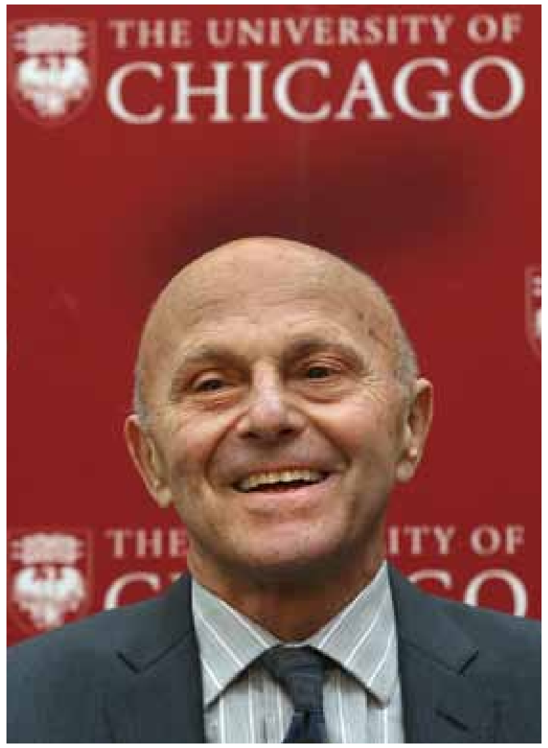

چندی پیش گفتگویی با یکی از برنگان نوبل ۲۰۱۳ در نشریه‌ی نیویورک تایمز با عنوان «یوجین فاما، پادشاه بازارهای قابل پیش‌بینی» منتشر شد که مطالعه‌ی آن خالی از لطف نیست.

«یوجین فاما» که غالبا به عنوان پدر نظریه‌ی بازارهای بهینه شناخته می‌شود از شاگردان «میلتون فریدمن» و استاد دانشگاه شیکاگو است. او اقتصاددانی تجربه‌گراست و برخی از نظریات وی در سال‌های اخیر بحث‌های بسیاری را برانگیخته است. به عنوان مثال «پروفسور شیلر» معتقد است نظریات «فاما» نقش بسیار ناچیزی برای احساسات و روانشناسی سرمایه‌گذاران و تاثیر آنها در بازارهای مالی قائل است.

نیویورک تایمز: یوجین، از صحبت با شما خیلی خوشحالم و برای به دست آوردن جایزه‌ی نوبل تبریک می‌گم.

یوجین فاما: ممنون.

نیویورک تایمز: چطور جشن می‌گیرین؟ این روزها برنامه‌ای برای رفتن به زمین گلف ندارین؟

یوجین فاما: بله، حتما. من یه لگن تازه دریافت کردم و الان یه آدم جدیدم. اگر کسی روزی به شما بگه یه لگن تازه لازم دارین حتما قبول کنین!

نیویورک تایمز: بله، حتما یادم می‌مونه! خوب حالا بپردازیم به مسایل جدی‌تر. لطفا به من کمک کنین که یافته‌ها و نظریاتتون رو به کسایی که با اونا آشنایی ندارن توضیح بدم. بگذارید از نظریه یا فرضیه‌ی بازارهای بهینه شروع کنیم. مفهوم این واژه‌ها چیه؟

یوجین فاما: بسیار خوب، مفهوم کلی بسیار ساده است. مفهوم این نظریه این است که قیمت‌ها منعکس‌کننده‌ی همه‌ی اطلاعات موجود هستند. قسمت سخت ماجرا آزمودن درستی این نظریه است و خود نظریه بسیار ساده است.

نیویورک تایمز: بنظر می‌رسه که هرکسی از اول هم چنین برداشتی داشته باشه، آیا این یه نظریه واقعا جدید هست؟

یوجین فاما: بله شما درست می‌گین، قطعا من این ایده رو کشف نکردم. من فقط واژه‌ی «بازار بهینه» و «کارایی بازار» رو مطرح کردم. شما می‌تونین این واژه‌ها رو در مقاله‌ای که ماه مه سال ۱۹۶۵ نوشتم، پیدا کنید. ولی این‌ها فقط چند واژه هستند. کار اصلی که من انجام دادم این بود که به این نتیجه رسیدم که بدون داشتن مدلی که ما به آن «مدل تعادل بازار» می‌گیم، آزمودن این نظریه امکان‌پذیر نیست.

نیویورک تایمز: معنی این چی هست؟

یوجین فاما: به طور ساده، شما باید بپرسید که قیمت‌ها در بازار چگونه تعیین می‌شوند. به عبارت دیگه یک سوال این است که چطور ریسک رو اندازه بگیریم و سوال بعدی این است که رابطه‌ی سود و ریسک مربوط به یک شکل از دارایی چگونه است؟ من به این «مساله‌ی فرضیه‌ی مشترک» می‌گم. شما باید این دو را با هم مورد آزمایش قرار بدین. و همین جاست که مساله پیچیده می‌شه!

نیویورک تایمز: مساله این است که قیمت‌ها در کوتاه مدت روند قابل پیش‌بینی رو دنبال نمی‌کنن. یک برداشت از این مساله می‌تونه این باشه که پیش‌بینی روند کلی بازار سهام، کار بسیار سختی است!

یوجین فاما: بله، درسته!

نیویورک تایمز: ولی نتایج تحقیقات شما برخی از این گفته‌ها رو زیر سوال می‌بره! وقتی شما به دقت بازارهای مالی رو مورد مطالع قرار دادین به این نتیجه رسیدین که بازارها خیلی پیچیده‌تر از این هستند! شما سود اوراق بهادار رو مورد مطالعه قرار دادین و به این نتیجه رسیدین که قابل پیش‌بینی هستند، درسته؟

یوجین فاما: بله من و شیلر و خیلی‌های دیگه هم مقالات متعددی با نتایج مشابهی برای قیمت سهام منتشر کردیم.

نیویورک تایمز: شما به این نتیجه رسیدین که برخی فاکتورها می‌تونه به پیش‌بینی بلندمدت قیمت سهام کمک کنه.

یوجین فاما: بله، مثلا نسبت سود به قیمت سهام رو در نظر بگیر، وقتی این نسبت بالا هست انتظار سود بیشتری وجود داره و وقتی این نسبت کوچک هست انتظار سود هم کمتر است. من و یکی از همکارانم مقاله‌ای نوشتیم که مفهومش به طور خلاصه اینه که برای اوراق بهادار و سهام متغیرهای بسیاری وجود دارند که روی قیمت تاثیر می‌گذارن و تقریبا تمام اون متغیرها بستگی به وضعیت کسب و کار داره و به همین دلیل ما به این نتیجه رسیدیم که تفاوت در انتظارات از سود عقلایی هست.

نیویورک تایمز: ولی ریچارد تلر، همکار شما در دانشگاه شیکاگو و رابرت شیلر که او هم از برندگان نوبل امسال هست نظر دیگری دارند!

یوجین فاما: خوب افرادی که نظرشون متفاوت هست، معتقد هستند که تفاوت در انتظارات از سود حتی اگر به خاطر شرایط کسب و کار باشه، می‌تونه بصورت غیر عقلایی به شرایط کسب و کار مرتبط باشه.

نیویورک تایمز: آیا شما نظر «کینز» رو که معتقد هست دولت باید سیاست انبساطی در پیش بگیره تا تاثیر رکود رو خنثی کنه، قبول ندارین؟

یوجین فاما: نه! من باور دارم که تجربه نشون داده هزینه‌های کینزی کمک مهمی نکردن!

نیویورک تایمز: علاوه بر توصیه‌ی «فردریک هایک» بر کوچکتر بودن دولت وی معتقد به سیاست‌های حمایتی اجتماعی است، آیا شما همچین نظری رو قبول دارین؟

یوجین فاما: بله، «هایک» همچنین نظری داشت و من هم نظر مشابهی دارم، من فکر می‌کنم ما نیاز به تامین اجتماعی و چیزهای نظیر اون داریم. و البته مردم درک درستی از میدان ریسک سرمایه‌گذاری ندارن، این مساله خیلی مهمه و باید بررسی بشه، ما واقعا نمی‌دونیم آیا بازار سهام سودی رو که سرمایه‌گذاران انتظارشو می‌کشن، ایجاد خواهد کرد یا نه! از نظر آماری نمیشه نشون داد که سود مورد انتظار سرمایه‌گذاران تامین خواهد شد و این ریسک بزرگی هست.

نیویورک تایمز: آیا شما به تنظیم بازارهای مالی اعتقاد دارید؟

یوجین فاما: البته تا حدی بله! دولت باید در برخی موارد دخالت کنه.

نیویورک تایمز: به نظر شما آیا دولت باید به بانک‌های بزرگ در مواجهه با بحران‌های مالی کمک مالی می‌کرد؟

یوجین فاما: نه! من ترجیح می‌دادم بانک‌ها ملی بشن.

نیویورک تایمز: واقعا؟

یوجین فاما: خوب ما در مورد گزینه‌های واقع‌گرایانه حرف می‌زنیم! این قابل قبول نیست که در بحران‌های اقتصادی دولت کاری نکنه، پس دو گزینه مقابل دولت هست: ملی کردن بانک‌ها یا اهدای کمک‌های هنگفت. اهدای کمک به بانک‌ها به اونها انگیزه می‌ده که سرمایه‌گذاری‌های پر خطر انجام بدن پس من اونا رو ملی می‌کردم و بهشون سر و سامان می‌دادم و دوباره خصوصی می‌کردمشون.

نیویورک تایمز: پس شما ترجیح می‌دادین دولت کلا کاری انجام نده؟

یوجین فاما: من همون زمان هم گفتم که یک آزمایش خیلی جالب می‌تونه باشه، ولی خیلی‌ها گفتن این خیلی مخرب خواهد بود و مشکلات بلند مدت ایجاد خواهد کرد.

گفتگو با یکی از پیشکسوتان عرصه صنعت بیمه

حفظ منافع در زمین رقیب

اگر بخواهیم یکی از قدیمی‌ترین فعالان عرصه‌ی بیمه را در تبریز معرفی کنیم، قطعاً به نام او بر می‌خوریم. باسابقه‌ای ۳۵ ساله در این حوزه، به یکی از کارشناسان امر بیمه تبدیل شده است. به تبع فعالیت او در این عرصه، خانواده‌ای بیمه‌ای را نیز تشکیل داده است. تمام فرزندان او در این حوزه فعالیت می‌کنند. با مهندس محمدباقر قدس از نمایندگی‌های فعال در حوزه‌ی بیمه صحبت کردیم که آنچه در پی می‌آید ماحصل این گفتگوست.

کارایی: جناب آقای قدس از شروع فعالیت خود در این عرصه بگویید، تحصیلات فنی و فعالیت در حوزه‌ی بیمه در ظاهر امر خیلی تطابق ندارند، این فعالیت چگونه شکل گرفت؟

قدس: بنده در ابتدا کارمند شرکت نفت بودم. از سال ۱۳۵۷ هم به شکل کارشناس با بیمه‌ی ایران همکاری داشتم. در رشته‌های بیمه‌ای باربری و آتش‌سوزی کارخانه‌ها این همکاری شکل گرفته بود. آن زمان شرکت‌هایی مانند ماشین‌سازی تبریز و تراکتورسازی که ماشین‌آلاتی از خارج کشور وارد می‌کردند تحت پوشش بیمه ایران بودند و ما بررسی‌های کارشناسی می‌کردیم. در این فاصله به فرهنگ بیمه علاقه‌ی خاصی پیدا کردم و داوطلب نمایندگی بیمه شدم که مقرر شد بعد از بازنشستگی این امر محقق شود. با بازنشستگی بنده در سال ۷۵ فعالیت در حوزه‌ی بیمه هم شکل رسمی پیدا کرد.

کارایی: در ارتباط با علاقه به فرهنگ بیمه فرمودید. در صورتی که همین امروز هم این فرهنگ خیلی در جامعه‌ی ما شکل نگرفته است. هنوز هم به شکل عامیانه خیلی‌ها به داشتن بیمه‌ی حضرت ابوالفضل(ع) معتقدند. در این ارتباط چه نظری دارید؟

قدس: متأسفانه حق با شماست. خیلی‌ها هنوز بیمه را فقط با بیمه‌ی شخص ثالث خودرو می‌شناسند. بیمه‌های مسئولیت حرفه‌ای، حوادث و... در جامعه‌ی ما جا پیدا نکرده است. در این ارتباط یک مقدار هم خود شرکت‌های بیمه‌گذار مقصر هستند.

یکی از دوستان بنده برای گذراندن یک دوره به آمریکا رفته بود. می‌گفت یک اتومبیل دست دوم خریده بودم، یک روز خانم و آقای همسایه را سوار کردم، بین راه از من پرسیدند بیمه هم که دارید؟ و من گفتم هنوز نه! قبل از رسیدن به مقصد پیاده شدند و دیدم با اتومبیل دیگری زودتر از بنده به مقصد رسیدند. دلیل این کار را نداشتن بیمه‌ی خودرو و مسئولیت ناشی از آن برای من ذکر کردند.

خیلی از شرکت‌های ما بیمه‌ی مسئولیت ندارند، در صورتی که مانند بیمه‌ی شخص ثالث برای خودروهایشان است. چرا که علی‌رغم داشتن بیمه‌ی تأمین اجتماعی، افراد شاغل، تحت مسئولیت صاحب کارخانه هستند. در صورتی که مشکلی برای کارکنان ایجاد شود، بخش عمده‌ی آن را سازمان تأمین اجتماعی تقبل نمی‌کند. اگر با قوانین مدنی آشنا باشند یک لحظه هم غفلت نمی‌کنند.

کارایی: در ارتباط با ترویج فرهنگ بیمه، آیا افزایش تعداد شرکت‌های بیمه‌ای نقشی داشته است؟ طی سال‌های اخیر بیش از بیست شرکت بیمه‌ای در کشور شکل گرفته که همگی هم نمایندگی‌های خاص خود را دارند؟

قدس: در حال حاضر حدود ۴۰ هزار نمایندگی بیمه در کل کشور فعالیت می‌کنند و در کنار آن تعداد شرکت‌های بیمه‌ای به ۲۸ شرکت رسیده است. قطعاً فعالیت این شرکت‌ها در ترویج فرهنگ بیمه نقش دارد. اما باید بدانیم بسنده کردن به فعالیت این شرکت‌ها منجر به اشاعه‌ی این فرهنگ نخواهد شد. بلکه باید از طریق تلویزیون و رسانه‌های جمعی به این امر مبادرت ورزید. بعضی مواقع عدم آگاهی از مسئولیت‌ها ما را دچار دردسر خواهد کرد. به طور مثال باید بدانیم هیات امنای مجموعه‌های مسکونی که خیلی مواقع نیز بدون چشم‌داشت فعالیت می‌کنند، در قبال کل ساکنین مسئولیت دارند. این هیات موظف است که کل مجتمع مسکونی را بیمه کند، مثلاً بیمه‌ی آتش‌سوزی منازل، نازل‌ترین قیمت‌ها را دارد به طوری که در مقابل یک میلیون تومان تعهد بیمه‌ی سالیانه، در حدود ۲۵۰ تومان حق بیمه دریافت می‌شود. آیا برای یک خانه با ارزش ۱۰۰ میلیون تومان، ۲۵۰ هزار تومان حق بیمه با توجه به اینکه حادثه خبر نمی‌کند، مبلغ زیادی است؟ یا در مورد زلزله که بسته به مکان نرخ تغییر می‌کند، ولی باز هم ۱ در هزار و یا ۰/۸در هزار است، رقم بالایی است؟

بسیاری از هیات امنای مجتمع‌های مسکونی این ارقام را می‌توانند در قالب شارژ ساختمان دریافت کنند. لذا فرهنگ‌سازی کاری جمعی در قالب رسانه‌ها، صداوسیما و نمایندگی‌های بیمه‌ای شرکت‌های خصوصی و دولتی است. اینکه گاهی می‌گوییم من که برای نان شب محتاجم، چرا باید این هزینه‌ی بیمه‌نامه را پرداخت کنم؟ ولی با دیدن یک خسارت برای خودرو نظرمان تغییر می‌کند. باید بدانیم این هزینه نیست بلکه سرمایه‌گذاری است.

کارایی: از نقش رسانه‌ها و شرکت‌ها در اشاعه‌ی فرهنگ بیمه گفتید، ولی یکی از علامت سئوال‌های بنده نقش بیمه‌ی مرکزی است. به‌راستی بیمه‌ی مرکزی چه وظیفه‌ای در این میان دارد؟

قدس: بیمه‌ها چه خصوصی و چه دولتی با مجوز بیمه‌ی مرکزی فعالیت می‌کنند و در نتیجه بیمه‌ی مرکزی در این شرکت‌ها ذی‌نفع و ذی‌سهم است. از سوی دیگر برای این مجموعه‌ها در قالب بیمه‌ی اتکایی عمل می‌کند. خوب قطعاً بیمه‌ی مرکزی هم وظیفه دارد هم در ارتباط با مسائل ایمنی و هم مزایای بیمه اطلاع‌رسانی و فرهنگ‌سازی کند. از طرفی دیگر باید ببینیم ما تا همین چند سال پیش در رشته‌های دانشگاهی، مدیریت بیمه را نداشتیم و الان وجود دارد و این خود یک قدم مثبت است. ما باید بدانیم علی‌رغم توسعه‌ی کمی بیمه‌ها هنوز بازار بیمه در ایران بکر است. ممکن است در ارتباط با خودرو از هر ۱۰۰خودرو ۹۵ مورد بیمه‌ی شخص ثالث داشته باشند ولی آیا در مورد بیمه‌ی آتش‌سوزی منازل هم این نسبت برقرار است؟ یادم می‌آید در آتش‌سوزی سرای دودری بازار بزرگ تبریز که حدود ۱۸۰ مغازه و حجره در آن فعالیت می‌کنند و عامل آتش‌سوزی یک اسپری خوشبوکننده بود، فقط ۲۳ مورد بیمه‌ی آتش‌سوزی داشتند که سه مورد آن هم مربوط به نمایندگی ما بود.

کارایی: عده‌ای فکر می‌کنند حادثه فقط برای همسایه است، مثلاً وقتی زلزله‌ی وان در ترکیه اتفاق افتاد، اصلاً به این مسئله توجه نکردیم که این موضوع می‌تواند برای ما هم روی بدهد که شاهد زلزله‌ی ورزقان و هریس بودیم. یعنی تا یک واقعه را با چشم نبینیم باور نمی‌کنیم. یکی از بسترهای رایج بیمه استفاده از توان‌های جمعی است در این ارتباط چه نظری دارید؟

قدس: ما برای تسریع در نتیجه‌گیری باید از نیروی تشکل‌ها استفاده کنیم. به طور مثال در روستاها شورای روستا یا ریش‌سفیدان این نقش را می‌توانند ایفا کنند. یک مقدار هم باید جنبه‌ی اجباری روی آن گذاشته شود. واقعاً از لحاظ مبلغ هم عددی نیست. افراد سیگاری روزی ۳ تا ۵ هزار تومان به سیگار پول می‌دهند، در مقابل آن، این حق بیمه‌ها عددی نیستند. شورای ده، شورای شهر، تشکل‌های صنعتی، مدنی، هیات امنای مجتمع‌های مسکونی، اتحادیه‌ها و انجمن‌ها در این زمینه نقش اساسی دارند. ممکن است تشکل‌ها با همکاری در این زمینه، راه‌های تأمین بودجه هم پیدا کنند. این در اشاعه‌ی فرهنگ بیمه نقش مهمی می‌تواند ایفا کند.

کارایی:یکی از ویژگی‌های جنابعالی این است که فرزندان شما هم وارد بازار بیمه شدند. هر یک در شرکت بیمه‌ای فعالیت می‌کنند. حفظ منافع در زمین رقیب چگونه شکل می‌گیرد. آیا این به سلامت رقابت کمک می‌کند؟

قدس: کلیه‌ی بیمه‌ها مراکز خسارت دارند. اگر سئوال شود که نظرتان در مورد ارائه‌ی خسارت چیست؟ پاسخ یا خوب است یا بد. این بر طبق اصل مشتری مداری است. اینکه خسارت‌دیده با رضایت از آن جا خارج شود. حضور بخش خصوصی چنین کمکی به بحث بیمه کرده است. موردی شده که مثلا در شهرک صنعتی شهید رجایی تبریز مراجعه کردیم و طرف گفته است من بیمه‌هایم از بیمه‌ی رازی است و رضایت کافی را از آن‌ها دارم. من از این شرایط ناراضی نیستم. حال اگر از اطرافیان ما اگر در یکی از این شرکت‌های بیمه، بیمه‌نامه داشت من می‌توانم از حقوق آن‌ها دفاع کنم. با اینکه می‌شد به دلیل رابطه‌ی پدر و پسری رابطه‌ی ناسالم اقتصادی شکل بگیرد، ولی رقابتی سالم شکل گرفته است.

گفتگو با مدیرعامل شرکت خانه‌سازی و شهرسازی باغمیشه

جامعه باید به رتبه‌بندی سازمان مدیریت صنعتی اعتماد کند

یکی از شرکت‌های فعال در حوزه‌ی ساختمان در تبریز، باغمیشه است. این روزها در تابلوهای تبلیغاتی این شهر، پروژه‌ی اطلس تبریز این مجموعه را زیاد می‌بینیم. مجموعه‌ای که از این حوزه در رتبه‌بندی شرکت‌های برتر منطقه‌ی آذربایجان حضور یافت و توانست یکی از صد تای اول باشد. درحالی‌که شهر تبریز با ایجاد مجتمع‌های خاص تجاری و تفریحی به استاندارد قابل قبولی در این عرصه رسیده، حضور مجموعه‌هایی چون باغمیشه را می‌طلبد تا این سطح را حفظ کند. با مهندس فتحعلی زاده مدیرعامل این مجموعه در یکی از روزهای پاییز امسال به گفتگو نشستیم. آنچه در پی می‌آید ماحصل این دیدار است.

کارایی: در ابتدا خواهشمند است ضمن معرفی شرکت باغمیشه، بفرمایید اهم فعالیت‌های این شرکت بر چه پروژه‌هایی متمرکز هستند؟

فتحعلی زاده: شرکت شهرسازی و خانه‌سازی باغمیشه با اهداف پایه‌ریزی اصول نوین شهرسازی و ایجاد شهرک‌های مدرن و کمک به اشتغال منطقه شروع به فعالیت نموده و با خرید ۱۵۴/۸ هکتار زمین از اراضی باغمیشه‌ی تبریز، فعالیت اصلی خود را که تهیه‌ی زمین، تهیه‌ی طرح تفصیلی شهرک‌سازی، تعریف پروژه‌های بزرگ ساختمانی اعم از مسکونی، تجاری، اداری، تفریحی، فرهنگی، ورزشی و گردشگری و اجرای آن‌هاست آغاز نمود و ضمن جذب نیروی انسانی متخصص و مجرب و سرمشق قرار دادن مفهوم واقعی کلمه‌ی «سرپناه» راه تحقق رسالت بزرگ خود را در پیش گرفت.

با یاری خداوند تاکنون موفق بوده و باهمت مدیران و کارکنان زحمتکش خود و الطاف بیکران خداوندی آینده را هم از آن خود می‌داند. شرکت با بررسی وضعیت حاکم بر بازار و استراتژی تعیین‌شده برای دوره‌ی پنج ساله (۹۵-۱۳۹۰) تولید باکیفیت بالا و هزینه‌ی تمام‌شده‌ی مناسب را محور اصلی فعالیت‌های خود قرار داده، تا با حفظ جایگاه رقابتی، متضمن تأمین منافع سهامداران و نیز کسب سود مورد انتظار مجموعه باشد.

کارایی: برنامه‌های آینده‌ی باغمیشه برای توسعه در چه پروژه‌هایی قابل تعریف است؟

فتحعلی زاده: شرایط اقتصادی که در دولت جدید از آن صحبت می‌شود، امیدوارکننده است از این جهت که امیدواریم شاهد تثبیت قیمت‌ها باشیم. شرکت باغمیشه با توجه به تجربه‌ی موفق خود در ساخت و تکمیل «شهرک رشدیه‌ی تبریز» یکی از اهداف مهم خود را بر پایه‌ی شهرک‌سازی و احداث شهرک‌های مسکونی و همچنین مراکز و مناطق گردشگری و گردشگری بنا نهاده است. چنین برنامه‌ای تضمینی بر پویایی و فعالیت همیشگی شرکت خواهد بود. همچنین در برنامه‌ی باغمیشه هم‌افزایی با سایر شرکت‌ها و ارگان‌ها در استان‌های هم‌جوار است.

کارایی: باغمیشه همیشه بیشتر از پیش‌بینی‌های خود توانسته سوددهی داشته باشد. چه دلیلی داشته و پیش‌بینی شما از آینده‌ی بازار مسکن تا یک سال آینده چیست؟

فتحعلی زاده: ساخت‌وساز باغمیشه فراتر از مقررات ساختمانی کشوری است. به طوری که با نظارت‌های عالی نظام مهندسی و بررسی و برنامه‌ریزی کارشناسی شده سعی کرده‌ایم ضمن ارتقای کیفی پروژه‌ها، هزینه‌ی تمام‌شده را پایین آوریم که همین امر باعث شده که مشتریان به باغمیشه اعتماد کنند و پروژه‌های باغمیشه بتوانند سود ده‌تر از آنچه که پیش‌بینی می‌کنیم، باشند.

ما امیدواریم با اعتمادسازی که سعی داریم انجام دهیم و جذب سرمایه‌های مردمی قیمت مسکن را از حالت حباب خارج کرده و به واقعیت برسانیم. به طوری که در کل، قیمت‌ها کاهش یابد و شاهد قیمت واقعی مسکن در نقاط مختلف باشیم. البته این امر پشتیبانی دولتی را می‌طلبد که فعلاً شرایط به نظر امیدوارکننده است و امیدواریم این امید در عمل نیز به واقعیت تبدیل شود.

کارایی: «بازار مسکن رقیب جدی برای بازار بورس است»! شما این جمله را چگونه تحلیل می‌فرمایید؟

فتحعلی زاده: ما در یک کشتی هستیم و هر کسی برای خودش پارو می‌زند! واضح است که با این شرایط اهداف هر روز دور از دسترس می‌شوند. اینکه بازار مسکن رقیبی برای بورس است، در چنین شرایطی درست است. چرا که افرادی که سرمایه‌دارند، خود اقدام به ساخت‌وساز کرده‌اند با این تفاوت که تخصص و دانش آن‌ها ضعیف بوده و به تبع آن هزینه‌های تمام‌شده برایشان بالا خواهد بود. این همان معضل فعلی مسکن در جامعه‌ی ما است که باعث افزایش قیمت‌ها از نوع کاذب شده است.

اما نظر بنده کاملاً با جمله‌ای که در سؤال مطرح شد متفاوت بوده و برعکس آن را تصور می‌کنم. از دیدگاه ما در صورتی که سرمایه‌های مردمی جمع شوند و در شرکت‌های بورسی مورد استفاده قرار گیرند، دو نتیجه‌ی مثبت خواهد داشت:

سرمایه‌گذار از نتیجه‌ی پروژه مطمئن خواهد بود و کیفیت اجرایی پروژه‌ها تضمین‌شده خواهند بود. همچنین سرمایه‌گذار سود بالاتری خواهد داشت.

با توجه به پایین بودن هزینه‌های تمام‌شده‌ی پروژه‌ها شاهد کاهش قیمت در بازار مسکن خواهیم بود.

کارایی: با توجه با جایگاه باغمیشه در رتبه‌بندی IMIAZAR۱۰۰، تحلیل شما از این‌گونه رتبه‌بندی‌ها چیست؟ دولت در جهت پیشبرد اهداف این شرکت‌ها چه نقشی می‌تواند ایفا کند؟

فتحعلی زاده : به نظر بنده بررسی شاخص‌های دیگری از جمله تأثیرگذار بودن، بهره‌وری، نظرسنجی مردمی و ... نیز می‌تواند در این رتبه‌بندی‌ها لحاظ گردد. از طرفی بایستی شما تلاش کنید رتبه‌بندی انجام‌شده، در جامعه به عنوان یک سند معتبر مورد استفاده قرار گیرد و به طور مثال مردم و مخصوصاً سرمایه گذران جهت سرمایه‌گذاری و یا خرید سهام و همکاری با شرکت‌های منطقه از سازمان مدیریت صنعتی کمک بخواهند و به این لیست معتبر استناد کنند.

از طرفی دولت هم با توجه به این مهم که در اجرای پروژه‌های ساختمانی به طور میانگین ۳۵۰ شغل درگیر هستند، فضای امنی را ایجاد نماید تا سرمایه‌گذار با آسودگی خاطر و اطمینان از سود پروژه، اقدام به اجرا و به اتمام رساندن پروژه‌ها نماید که این خود نیازمند تثبیت قیمت‌ها و جلوگیری از آشفتگی در بازار است. بحث خصوصی‌سازی در حوزه‌ی ساخت‌وساز و عمران کشور نیز انجام شود تا پروژه‌ها زیر نظر کارشناسان و متخصصین این حوزه آنالیز و اجرا شوند. ایجاد فضای رقابتی که با خصوصی‌سازی به وجود خواهد آمد، خود باعث ارتقای کیفی پروژه‌ها و پایین آمدن هزینه‌ها علی‌الخصوص قیمت مسکن خواهد شد.

کارایی: در پایان چه توصیه‌ای برای فعالان این بازار دارید؟ صحبت پایانی را به جنابعالی واگذار می‌کنیم.

فتحعلی زاده: از خداوند متعال شاکر و سپاسگزارم که با خلق فرصتی مناسب، امکان خدمت‌گزاری به هم‌وطنان عزیزم را برایم مهیا نموده و افتخار مسئولیت هدایت شرکتی معظم را بر عهده‌ی بنده نهاده است. شرکتی که فعالیت اصلی‌اش در زمینه‌ی ساخت و تأمین یکی از ضروری‌ترین نیازهای مردم و کمک به رفع مهم‌ترین دغدغه‌ی دولت‌ها یعنی تولید و عرضه‌ی مسکن است.

بنده و مجموعه‌ی توانمندمان تلاش داریم تا با پیروی از اصول حرفه‌ای کار و ارزش‌هایی چون دانش‌محوری و تبعیت از اصول تخصصی ساخت‌وساز در رسیدن به سطح استانداردهای روز دنیا، مهندسی ارزش و بالا بردن نرخ بازدهی سرمایه‌گذاری، حفظ کرامت و حرمت مشتری و تلاش در کسب اطمینان بازار و حفظ برندینگ معتبر شرکت و توفیق در ارتقای آن و با تاکید بر رشد و ارتقای منابع انسانی و جذب نیروهای متخصص به عنوان یکی از اصلی‌ترین سرمایه‌های شرکت، در تحقق اهداف عالیه‌ی سازمانی بکوشیم و در این راه با تلاشی مستمر به سوی آینده‌ای روشن در حرکتیم و باور داریم که آینده از آن ماست...!

در چند قدمـــی خود کفـــایی

کار بزرگ گســترش صنـایع ریلــی

جناب آقای مهندس دیبازر از بدو واگذاری این مجموعه به بخش خصوصی یعنی از سال ۱۳۸۷ در سمت مدیرعامل این شرکت خدمت می‌کنند. ۲۷ سال سابقه در راه‌آهن جمهوری اسلامی ایران در بخش‌های ستاد و صف، باعث گردیده نقاط ضعف و قوت سوزن را به دلیل استفاده از آن بشناسند ...

کارایی: مجموعه‌ی گسترش صنایع ریلی کجاست و چگونه آن را معرفی می‌فرمایید؟

مهندس دیبازر: شرکت گسترش صنایع ریلی از سال ۱۳۸۴ بر اساس تصمیم سازمان گسترش صنایع ایران از گروه ماشین‌سازی تبریز منفک گردیده و فعالیتش را به طور مستقل ادامه داده است و در مهرماه ۱۳۸۷ در راستای خصوصی‌سازی صنایع ایران توسط موسسه‌ی صندوق پس‌انداز کارکنان راه‌آهن جمهوری اسلامی ایران خریداری شده است. شرکت گسترش صنایع ریلی از آنجایی که تنها تولیدکننده‌ی انحصاری در این حوزه و در داخل کشور و حتی در خاورمیانه است، از موقعیت ویژه و خاصی برخوردار است. منظور اینکه شرکت‌های زیادی از خارج کشور تا به حال تمایل به همکاری و مشارکت را با ما نشان داده‌اند که عموما از دانش فنی بسیار بالا و خوبی برخوردار هستند، از جمله وسلوکوجیفر فرانسه، که از بدو تأسیس شرکت تا کنون با ما همکاری داشته است و به کرات پیشنهاد مشارکت را مطرح نموده است.

تخصص ما تولید انواع سوزن است و توجه ویژه‌ی مهندسان شرکت بر طراحی انواع سوزن متمرکز گردیده به شکلی که تا کنون توانسته‌ایم علاوه بر تأمین نیاز داخل و منطقه، در تولید سوزن‌هایی که قبلاً از خارج از کشور وارد می‌شدند نیز موفق باشیم و نیاز به واردات را به حداقل برسانیم.

متأسفانه سه قطعه‌ی مهم و استراتژیک را ما نمی‌توانیم در داخل کشور تولید و تأمین کنیم، یعنی تکه‌ی مرکزی، فورج زبانه و ریل. البته در زمینه‌ی تولید یکی از این سه قطعه که ارز بری آن بسیار بالا بود توانسته‌ایم با شناسایی توانمندی‌های داخلی به موفقیت دست‌یافته و امکان تولید آن در داخل را نیز اکنون داریم.

کارایی: کدام قطعه؟ تکه مرکزی، فورج زبانه یا ریل؟

مهندس دیبازر: امیدواریم که طی مراسمی با حضور مدیران بلندپایه‌ی استانی و کشوری و به شکلی در خور شأن این شرکت این موضوع را اطلاع‌رسانی کنیم. خوشبختانه با شرکت پیمانکار داخلی که هم دارای انگیزه‌ی بالا و هم دانش فنی کافی بود توافق خوبی داشتیم که در فاز اول اقدام به تولید یکی از قطعات و به مرحله‌ی انبوه رساندن آن و در فاز دوم طراحی و تولید یکی دیگر از این سه قطعه‌ی حساس به ما کمک کرده و در تأمین قطعات، ما نیازمند واردات نباشیم و یا حجم واردات را به حداقل برسانیم.

در واقع با توجه به توانمندی مهندسان ما و دانش فنی موجود، انتظار می‌رود دولت از این دانش و تخصص حمایت مالی کند. اقدامات گسترش صنایع ریلی در راستای رسیدن به خودکفایی خوشبختانه نتیجه‌بخش بوده و تنها مشکلی که در این راه وجود دارد و از سرعت ما می‌کاهد کمبود منابع مالی جهت سرمایه‌گذاری در طرح‌های توسعه است. در صورتی که بتوانیم به خودکفایی برسیم، می‌توانیم ادعا کنیم که یک سوزن‌ساز با برند اروپایی هستیم.

کارایی: سوزن چیست؟

مهندس دیبازر: اغلب اطرافیان و دوستان زمانی که من تازه‌وارد این صنعت شده بودم از بنده سؤال می‌کردند کجا کار می‌کنم و من در پاسخ می‌گفتم: در سوز سازی. دیدگاه و تصور ایشان به گونه‌ای بود که خوب سوزن که چیز خاصی نیست و به نظرشان کار بسیار ساده‌ای می‌رسید.

سوزن‌های تولیدی ما ۳۳ متر طول و ۴ تن وزن دارد و متشکل از ۳۳۰ نوع قطعه هستند! استفاده‌ی استراتژیک سوزن باعث شده که اگر نباشد، توسعه‌ی خطوط ریلی و راه آهن هم معنی و مفهوم خود را از دست می‌دهد. وظیفه‌ی سوزن انتخاب و جابجایی مسیر و اجازه‌ی تردد در مسیرها را صادر و کنترل این خطوط ریلی و ترددها را بر عهده دارد.

کارایی: نداشتن رقیب جدی در داخل و حتی در منطقه باعث کندی پیشرفت شما نشده است؟ و چرا برای شما رقیبی وجود ندارد؟

مهندس دیبازر: خیر. به این دلیل که پویایی فعالیت و ارتباط مستقیم و دائمی با شرکت بزرگ وسلوکوجیفر فرانسه باعث شده که هم دانش و هم فعالیت ما به‌روز باشد. حرکت به سمت خودکفایی، خود بزرگ‌ترین انگیزه است که کلیه‌ی مجموعه‌ی شرکت گسترش صنایع ریلی با تمام توان تلاش کنند تا به یک سوزن‌ساز تمام‌عیار تبدیل و خود را در بازارهای جهانی مطرح نمایند.

این مجموعه با سرمایه‌گذاری بسیار خوبی تأسیس و شروع به فعالیت نموده و طی چندین سال همکاری با شرکت وسلوکوجیفر فرانسه توانسته در جا انداختن این انحصار نیز نقش مثبتی ایفا کند. از طرفی زمانی که شرکت گسترش صنایع ریلی می‌تواند در حد نیازها پاسخگو و تأمین‌کننده داخل و منطقه باشد، در این حوزه یعنی تولید سوزن، سرمایه‌گذاری دیگری انجام نشده است.

کارایی: اگر به مشکلات خاص این صنعت بپردازیم، عمده مسائلی که باعث کندی حرکت و پیشرفت شما بوده و هست کدام‌ها هستند؟

مهندس دیبازر: بحث ال- سی اگر نگوییم که روند پیشرفت ما را متوقف کرد، ولی به جرات می‌توان گفت که چند سال ما را عقب انداخت. چرا که تعدادی از قطعات ما وارد می‌شدند و تحریم‌ها باعث شدند بسیاری از ال-سی‌های ما بسته شوند و ما دچار مشکلات زیادی در تأمین قطعات مورد نیازمان شدیم. از طرفی عدم همکاری سیستم بانکی با واحدهای صنعتی، از جمله ما، باعث شد که گشایش ال- سی که قبلاً با ۱۰ درصد امکان‌پذیر بود عملا به ۱۳۰ تبدیل‌شده و پرداخت ضمانت‌نامه مربوط به ۱۳۰ درصد باعث می‌شود که توان مالی شرکت بسیار پایین آمده و این خسارات ناشی از کاهش سرمایه در گردش را به ناچار همه‌ی شرکت‌های صنعتی تقبل کرده‌اند. اصطلاح «خود تحریمی» را به معنای واقعی آن تجربه کردیم.

کارایی: با وجود مشکلاتی که فرمودید و بسیاری دیگر که نیازی به گفتن ندارند، چه چیزی شما را به آینده امیدوار کرده است؟

مهندس دیبازر: ما در این شرایط و با توجه به کاهش قدرتمان در تولید محصولات ویژه، سعی کردیم خدمات و درآمدهای متنوعی برای شرکت تعریف کنیم تا از پتانسیل موجود در راستای ارائه‌ی خدمات مشابه استفاده کنیم و مجبور به هیچ‌گونه تعدیل نیرو، بالا بردن میزان بدهکاری و... نشویم. یکی از اصلی‌ترین اقدامات، فروش خدمات فنی مهندسی بود. سعی کردیم نقش تأمین‌کننده قطعات را ایفا کنیم و با بازاریابی بهتر، نیاز بازار به قطعات را توسط شرکت گسترش صنایع ریلی برطرف کنیم.

ولی اصلی‌ترین دلیل ادامه‌ی راه مجموعه‌ی گسترش صنایع ریلی، عشق و علاقه‌ی مهندسانش بود که از تهدیدها بهترین فرصت‌ها را خلق کردند. توانستیم یکی از قطعات استراتژیک در تولید سوزن را تولید و نیاز به واردات آن را کم و در آینده حذف کنیم. مهندس‌هایی که ما را در این راه کمک کردند از اساتید و مهندسین دانشگاه صنعتی شریف بودند که حاضر شدند بدون دریافت هزینه، ما را در این مسیر یاری فرمایند. بدیهی است که اگر علاقه و جسارت در انجام کار نباشد، رسیدن به هدف غیرممکن خواهد بود.

کارایی: با توجه به مشکلات و تجربه‌ی ارزشمند شما در صنعت، اصلی‌ترین و مهم‌ترین خواسته‌ای که از دولت دکتر روحانی مطالبه می‌کنید چیست؟

مهندس دیبازر: سرمایه‌گذاری در این صنعت اصلی مطالبه‌ی ما از دولت جدید است. به دلیل وجود پتانسیل لازم از هر لحاظ چه فنی و چه نیروی متخصص این صنعت آینده‌ی بسیار درخشانی خواهد داشت، مشروط به اینکه توجه ویژه‌ای به آن داشته باشند. به جرات می‌توان گفت که نه تنها نیاز کل خاورمیانه را تأمین خواهیم کرد بلکه می‌توان در دنیا به عنوان معدود شرکت‌های متخصص در این حوزه تأمین نیاز کرد.

دور از ذهن نیست که در صورت عدم توسعه‌ی اینجا، در منطقه شاهد ظهور رقیب یا رقبای جدیدی باشیم که می‌تواند کل زحمات و سرمایه‌گذاری انجام‌شده تا کنون را تحت‌الشعاع قرار داده و بی‌ارزش کند.

کارایی: اگر بخش خصوصی یا شخص حقیقی بخواهد در این زمینه سرمایه‌گذاری کند، چقدر باید سرمایه در این مجموعه تزریق شود؟

مهندس دیبازر: شاید باور این نکته سخت باشد که این مجموعه به کمتر از ۵۰ میلیارد تومان نیاز دارد تا بتواند نیاز منطقه و خاورمیانه را تأمین کند.

کارایی: و بحث رتبه‌بندی IMIAZAR۱۰۰ که رتبه‌ی ۷۷ در منطقه را کسب نمودید. نظر شما در خصوص این رتبه‌بندی چیست؟ پیشنهاد شما برای ارتقای سطح کیفی آن چیست؟

مهندس دیبازر: به نظر بنده این رتبه‌بندی می‌تواند ترازوی خوبی برای سنجش میزان عملکرد و تأثیرگذاری شرکت‌های منطقه بر اقتصاد منطقه باشد. ایرادی که از نظر بنده به این رتبه‌بندی وارد است، نوع رتبه‌بندی شرکت‌هاست. منظور اینکه شاخص فروش یک شرکت نمی‌تواند گواهی بر میزان فعالیت و تأثیرگذاری آن باشد. چه بسا که مجموعه‌ی ما خیلی بیشتر از پالایشگاه تلاش کرده باشد ولی توان و سطح و گستره‌ی فروش بازار ما همین مقدار است.

کارایی: و نتیجه‌ی این همه سال تجربه و فعالیت در صنعت؟

مهندس دیبازر: تولید از هر جهت نجات‌بخش کشور است و وظیفه‌ی دولت و ما این است که از فرصت‌های ایجاد اشتغال و تولید حمایت همه‌جانبه داشته باشیم. شخصاً دوست دارم کاری ماندگار انجام دهم که همه از آن منفعت ببرند.

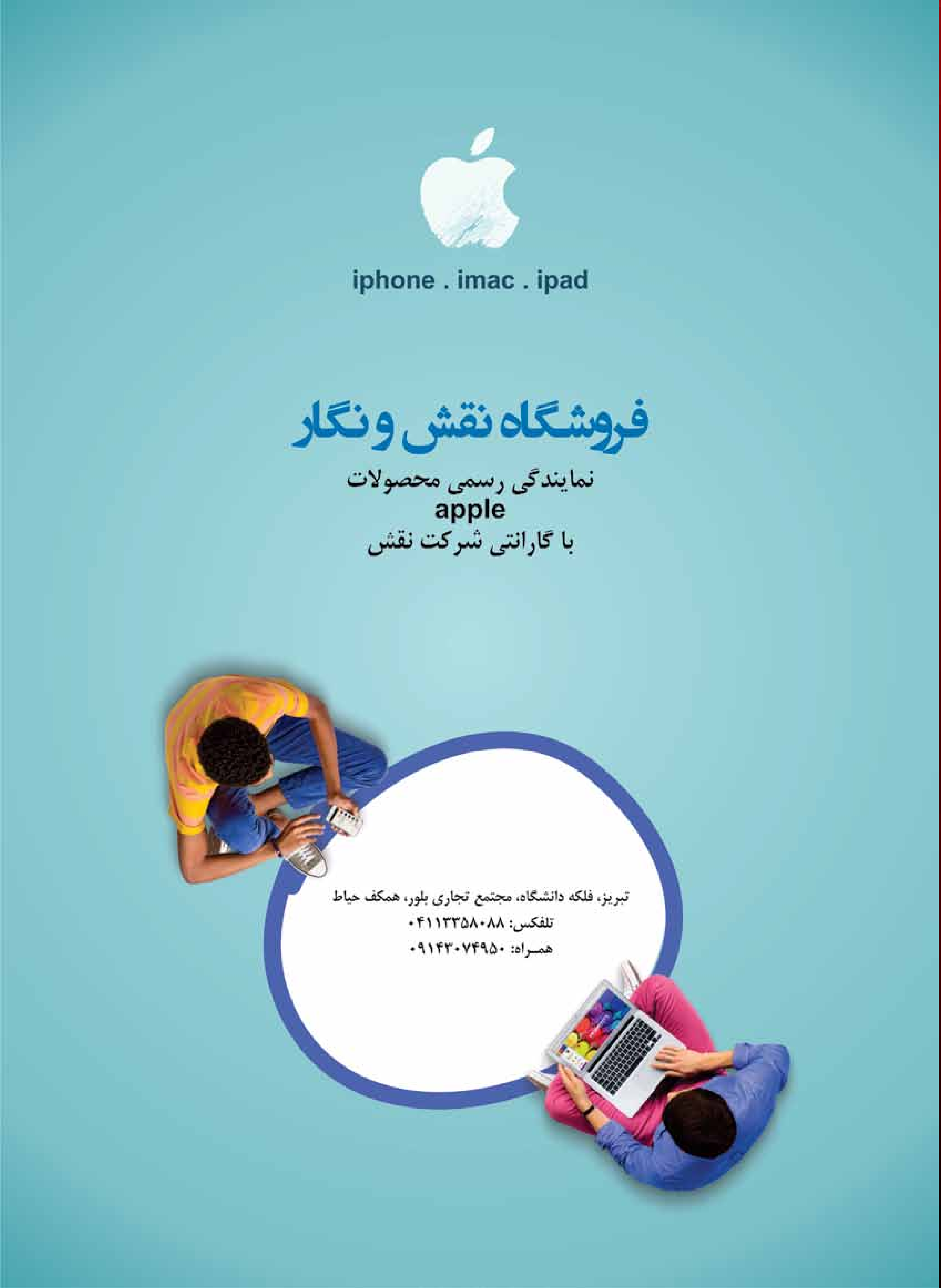
iphone . imac . ipad
فروشگاه نقش و نگار
نمایندگی رسمی محصولات
apple
با گارانتی شرکت نقش
تبریز، فلکه دانشگاه، مجتمع تجاری بلور، همکف حیاط
تلفکس: ۰۴۱۱۳۳۵۸۰۸۸
همراه: ۰۹۱۴۳۰۷۴۹۵۰

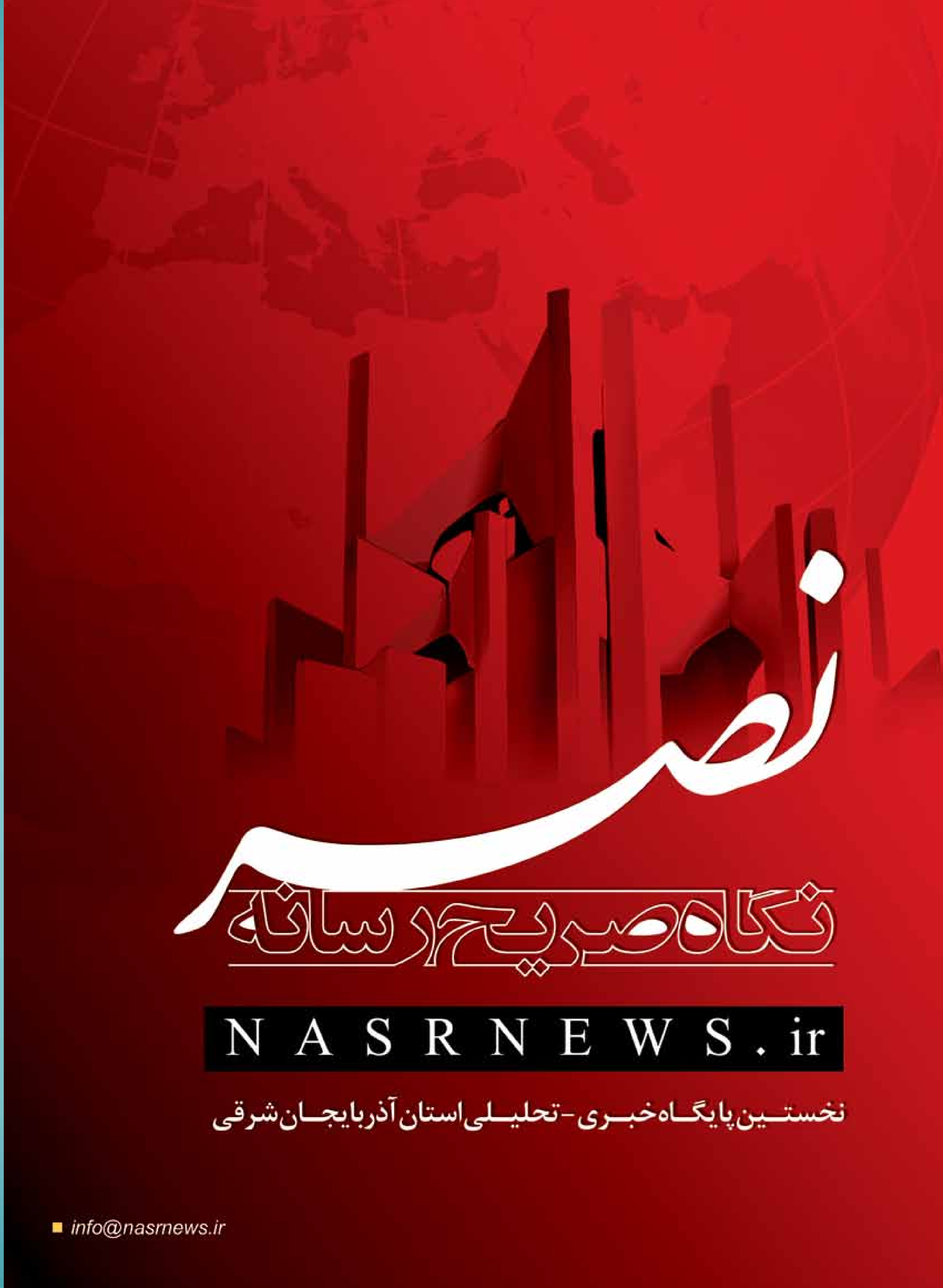
نصر
نگاه صریح رسانه
NASRNEWS.ir
نخستین پایگاه خبری-تحلیلی استان آذربایجان شرقی
info@nasrnews.ir

دوره‌های عالی MBA سازمان مدیریت صنعتی

نگاه شما را به دنیای کسب و کار تغییر می دهد

سازمان مدیریت صنعتی
نمایندگی آذربایجان شرقی

نمایندگی آذربایجان شرقی
تبریز، کوی ولیعصر، انتهای خیابان شهریار شمالی، ۲۰ متری صفا، ساختمان آموزشی نور، کد پستی: ۵۱۵۷۸۳۵۷۳۳
تلفن: ۳۳۳۳۶۰۰ - ۳۳۰۸۱۵۵ - ۰۴۱۱ نمابر: ۳۳۲۵۲۷۶ - ۳۳۱۶۳۷۵ - ۰۴۱۱
E-mail: info@imiazar.ir

نمایندگی اردبیل
اردبیل، شهرک کارشناسان، بالاتر از میدان فرهنگ، خیابان مدیریت، ساختمان آموزشی بلال حبرآور
تلفن: ۴-۷۷۴۵۸۵۱-۰۴۵۱ نمابر: ۷۷۴۵۸۵۳-۰۴۵۱
E-mail: info@imiardabil.ir

نمایندگی آذربایجان غربی
ارومیه، خیابان عمار، خیابان حج، ۱۴متری مدیریت صنعتی، ساختمان آموزشی بلال حبرآور
تلفن: ۳۴۶۶۶۳۲ - ۳۴۶۶۱۵۰-۰۴۴۱ تلفکس: ۳۴۶۶۱۵۱-۰۴۴۱
E-mail: info@waimi.ir

نمایندگی زنجان
زنجان، شهرک کارمندان، فاز دوم، خیابان پنجم، پلاک ۶۷۶
تلفن: ۴-۴۲۴۰۹۸۳-۰۲۴۱ نمابر: ۴۲۴۰۹۸۷-۰۲۴۱
E-mail: info@zimi.ir

آیدین

شرکت داداش برادر (سهامی خاص)
سال تاسیس ۱۳۳۱

آدرس دفتر مرکزی : تبریز ، کیلومتر ۲۳ اتوبان تبریز - تهران ، جاده آبیاری
تلفن : ۶ - ۶۳۰۷۵۹۵ - ۰۴۱۱ فکس : ۶۳۰۷۳۰۰ - ۰۴۱۱
www.aidin.com

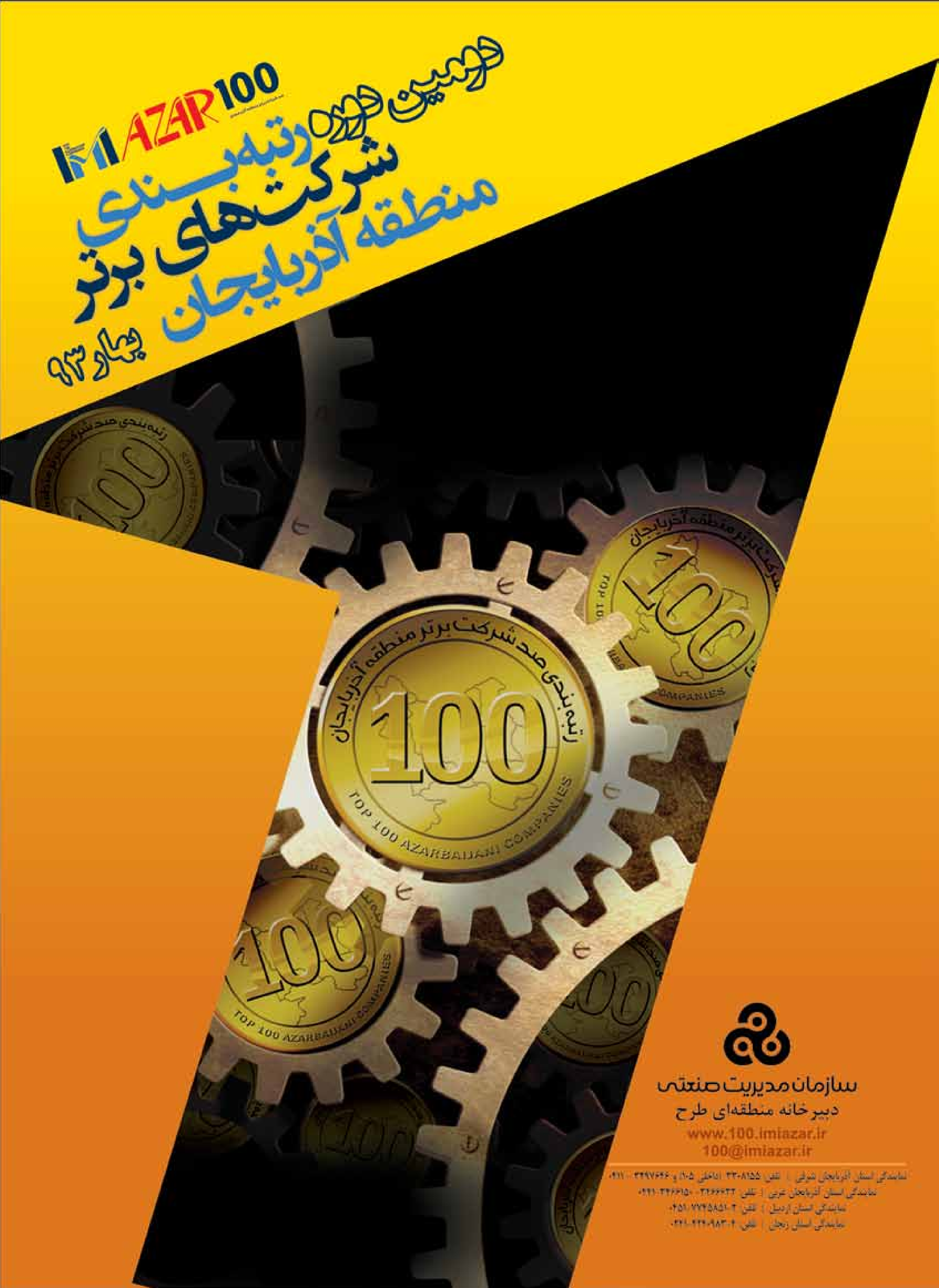
IMI AZAR 100
دومین دوره
رتبه‌بندی
شرکت‌های برتر
منطقه آذربایجان
بهار ۹۳
رتبه‌بندی صد شرکت برتر منطقه آذربایجان
100
TOP 100 AZARBAIJANI COMPANIES
سازمان مدیریت صنعتی
دبیرخانه منطقه‌ای طرح
www.100.imiazar.ir
100@imiazar.ir